

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





اندیشه تمدن‌ساز^(۱)

بخش ایمان و توحید



•• تیم تدوین درسنامه اندیشه تمدن ساز ••

۱. حمزه شریفی دوست (سرپرست کارگروه تدوین و بازنویس متن)
تحصیلات؛ خارج فقه و اصول؛ تحصیلات دکتری؛ مدیریت و قرآن
۲. مجید حمدانی (مسئول تطبیق استاندارد آموزشی)
تحصیلات؛ دکترای تکنولوژی آموزشی، هیات علمی دانشگاه فرهنگیان
۳. عبدالحسین مشکانی (مشاور تنظیم محتوا)
تحصیلات؛ خارج فقه و اصول؛ دکترای فلسفه علوم اجتماعی؛
۴. علی حسونند (مشاور تنظیم عناوین و تیترگذاری)
تحصیلات؛ خارج فقه و اصول؛ کارشناس ارشد فلسفه تطبیقی
۵. علیرضا بادله (همکار آموزشی درسنامه)
تحصیلات؛ دکترای تکنولوژی آموزشی، هیات علمی دانشگاه فرهنگیان



•• ویراستار کتاب: گروه متنوک (مرضیه نکوکار)؛ •• گرافیکست: محمداصداق صالحی •• نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۴۰۰ •• قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

•••••



فهرست اجمالی

: ایمان و تلاش	درس اول	۱۹
: آشنایی با ایمان بُن بست شکنانه	درس دوم	۳۳
: آشنایی با ایمان آگاهانه	درس سوم	۴۹
: آشنایی با ایمان زاینده	درس چهارم	۶۵
: آشنایی با ایمان وفادارانه	درس پنجم	۷۹
: ایمان و هدف گذاری (نوید ۱)	درس ششم	۹۷
: ایمان و آرامش (نوید ۲)	درس هفتم	۱۱۵
: جهان بینی توحیدی در قرآن	درس هشتم	۱۳۱
: ایدئولوژی توحیدی در قرآن	درس نهم	۱۴۵
: عبادت و اطاعت انحصاری خدا	درس دهم	۱۵۹
: روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا	درس یازدهم	۱۷۳
: توحید و نفی طبقات اجتماعی	درس دوازدهم	۱۸۹
: فواید روانی توحید	درس سیزدهم	۲۰۷

فهرست

۱۵... داستانک

درس اول

۱۹... ایمان و تلاش

۲۱... آغاز حرکت

۲۲... حرکت، ثمره اطاعت

۲۳... رحمت و تلاش

۲۴... رحمت اجتماعی خداوند

۲۵... مسابقه به سوی مغفرت

۲۶... مداوای جراحات روح با مغفرت

۲۶... مغفرت و تلاش برای جبران

۲۸... ویژگی‌ها و خصوصیات متقیان

۲۸... انفاق هوشمندانه

۳۰... مهارت مدیریت خشم

۳۰... نادیده گرفتن لغزش مردم

۳۱... استمداد از قدرت ذکر

درس دوم

۳۳... آشنایی با ایمان بِن بست شکنانه

۳۵... نقش حاکم الهی در خروج از بن بست‌های اجتماعی

۳۷... اصلاح اجتماعی

...۳۷ معنای ایمان

...۳۸ نشانه‌های ایمان

...۳۹ ترس مطلوب

...۴۰ ارتقای ایمان

...۴۱ راهبرد بُن‌بست‌شکنانه

...۴۴ نمازِ جامعه‌ساز

...۴۶ انفاقِ جامعه‌ساز

درس سوم

...۴۹ آشنایی با ایمان آگاهانه

...۵۱ مقدمه

...۵۱ تفاوت رهبران مادی با رهبران الهی

...۵۵ شنیدن آگاهانه

...۵۶ ایمان مقلدانه و ایمان متعصبانه

...۵۸ در جست‌وجوی ایمان آگاهانه

...۵۹ ایمان آگاهانه در قرآن

...۶۰ نشانه‌های خردمندان

...۶۰ یاد مداوم خداوند

...۶۰ تفکر مستمر

...۶۲ تقابلِ روشنفکران و متحجران

درس چهارم

...۶۵ آشنایی با ایمان زاینده

...۶۷ تعریف ایمان زاینده

...۶۹ شیعه بدون تعهد

...۷۰ ایمان زاینده در قرآن

...۷۱ شفاعت، مشروط به جدیت

...۷۱ سیره معصومین و عمل زاینده

...۷۳ تعهدات اجتماعی ایمان

...۷۳ جهاد و عمل زاینده

...۷۴ معنای امت برگزیده

...۷۶ هجرت تمدن ساز

درس پنجم

۷۹... آشنایی با ایمان وفادارانه

...۸۱ تعریف ایمان وفادارانه

...۸۴ هدف‌های دشوار پیامبران

...۸۶ داستان ابوقبیس

...۸۷ نقش طواغیت در ناآگاهی مردم

...۸۸ معنای مشیت خداوند

...۹۰ معنای قضاوت پیامبر

...۹۱ دلایل نپذیرفتن قضاوت پیامبر

...۹۲ معنای فلاح و پیروزی

...۹۳ مؤمن متعهد، جانشین خداوند

...۹۳ شرط استخلاف الهی

درس ششم

۹۷... ایمان و هدف‌گذاری (نوید ۱)

...۹۹ رابطه ایمان و خوشبختی

...۱۰۰ ارکان خوشبختی

...۱۰۱ هدف‌شناسی

...۱۰۲ شناخت موانع بیرونی

...۱۰۲ رفع موانع درونی

...۱۰۴ ثمربخشی حرکت

...۱۰۴ امکان جبران اشتباهات

...۱۰۵ داشتن مسیر یاب

...۱۰۵ استفاده از نیروهای ماوراء الطبیعی

...۱۰۶ احساس برتری بر مخالفان

...۱۰۶ پیروزی نهایی بردشمنان

...۱۰۶ رسیدن به مقصد نهایی

- ۱۰۷... استفاده از ذخایر آسمان و زمین
- ۱۰۷... ادامه راه بعد از مرگ
- ۱۰۸... نویدهای قرآن
- ۱۰۸... شناخت هدف و مقصود (هدایت) و آیات مرتبط با آن
- ۱۱۱... شناخت موانع و ظلمت‌ها

درس هفتم

۱۱۵... ایمان و آرامش (نوید ۲)

- ۱۱۷... مقدمه
- ۱۱۷... نویدهای قرآن
- ۱۱۸... رهایی از وسوسه‌های درونی
- ۱۲۵... امنیت روحی ابراهیم
- ۱۲۷... ثمربخش بودن حرکت

درس هشتم

۱۳۱... جهان بینی توحیدی در قرآن

- ۱۳۳... مقدمه
- ۱۳۴... تعریف جهان بینی
- ۱۳۵... تعریف جهان بینی توحیدی
- ۱۳۶... جهان بینی توحیدی در قرآن
- ۱۳۷... آیه الکرسی، آیینۀ تمام‌نمای توحید
- ۱۴۰... آثار اجتماعی پذیرش توحید
- ۱۴۲... فرزندخواندگان و خدازادگان
- ۱۴۳... آثار اجتماعی عقاید فاسد

درس نهم

۱۴۵... ایدئولوژی توحیدی در قرآن

- ۱۴۷... مقدمه
- ۱۴۸... علل گرایش به مکاتب مادی
- ۱۵۰... توحید باید کاربردی باشد
- ۱۵۲... کارکرد گسترده توحید اسلامی

۱۵۳... فهم عمیق ربی بن عام از توحید

۱۵۶... مجادله سران و پیروان

درس دهم

۱۵۹... عبادت و اطاعت انحصاری خدا

۱۶۱... مقدمه

۱۶۲... تکالیف اجتماعی توحید

۱۶۲... قطعنامه جامعه توحیدی

۱۶۳... نفی عبودیت غیر خدا

۱۶۴... مباحث بی فایده درباره توحید

۱۶۵... آیات قرآن درباره توحید

۱۶۵... ناسپاسی خدانماها در قیامت

۱۶۷... فاعل حقیقی در هستی

۱۶۹... قانون‌گذار اصلی

درس یازدهم

۱۷۳... روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

۱۷۵... اهمیت توحید

۱۷۶... دو معنای عبادت

۱۷۷... داستان عدی بن حاتم و پیامبر

۱۷۸... معنای دوم عبادت در روایات

۱۷۹... مصادیق اجتماعی عبادت

۱۸۰... اطاعت در آیات قرآن

۱۸۰... ارتباط حکم با عبادت

۱۸۲... ذبح حیوان، سَمْبُل توحید

۱۸۵... اطاعت از شیطان صفتان، مساوی با شرک

۱۸۶... جهنمی‌ها به جان هم می‌افتند

درس دوازدهم

۱۸۹... توحید و نفی طبقات اجتماعی

۱۹۱... مقدمه

- ۱۹۱ ... نفی طبقات اجتماعی
- ۱۹۲ ... اختلاف طبقاتی در تاریخ
- ۱۹۲ ... اختلاف طبقاتی در میان آریاییان
- ۱۹۵ ... نفی طبقات اجتماعی در اسلام
- ۱۹۶ ... طبقات اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری
- ۱۹۸ ... آیات قرآن در نفی طبقات اجتماعی
- ۲۰۱ ... مالکیت مطلقه خداوند بر کاینات
- ۲۰۳ ... نفی دوخدایی
- ۲۰۴ ... خلقت واحد
- ۲۰۵ ... آفرینش واحد زن و مرد
- ۲۰۶ ... برتری بنی آدم بر دیگر موجودات

درس سیزدهم

۲۰۷ ... فواید روانی توحید

- ۲۰۹ ... مقدمه
- ۲۱۰ ... معنای واژه توحید
- ۲۱۰ ... اهمیت اعتقاد به توحید
- ۲۱۱ ... فایده پرداختن به مبحث توحید
- ۲۱۱ ... مهم‌ترین تأثیرات روانی توحید
- ۲۱۱ ... ایجاد وسعت دید
- ۲۱۲ ... خشکاندن ریشه ترس
- ۲۱۷ ... الف) غلبه بر ترس در جنگ احزاب
- ۲۱۷ ... ب) مهارت ترس در جنگ احد
- ۲۱۹ ... ج) غلبه بر ترس در روایات اسلامی
- ۲۲۳ ... کتاب نامه

داستانک

دیگر وقتش بود. حالا که به خاطر سخنرانی‌های پرشورش بر سر زبان‌ها افتاده بود، باید یک کار متفاوت می‌کرد. اما چه طور؟ خیلی به این مسئله فکر کرده بود. دایم ذهنش درگیر و مشغول بود، نه به این دلیل که تهدیدش کرده بودند. نه! او کسی نبود که از این تهدیدها بترسد و با چند تشر و خط و نشان، خوف به جانش بیفتند. به قول معروف بیدی نبود که با این بادها بلرزد. از همان روز که تصمیم گرفته بود سخنرانی‌های افشاگرانه و توفانی بکند، فکر همه چیز را کرده بود و حالا نمی‌بایست با تهدیدات نیروهای امنیتی، پاپس می‌کشید. از قضا بهترین راه خنثی کردن تهدیدات، این بود که از خودش ضعف نشان ندهد و اتفاقاً فتیله را بالاتر بکشد.

این بود که نشست فکر کرد و به این تصمیم رسید که در سی و پنجمین بهار زندگی‌اش، سی روز متوالی به شکل توفنده سخنرانی کند. تصمیمی جسورانه، که ممکن بود جاننش را نیز بر سر آن بگذارد. بارها این جملات را با خود نجوا می‌کرد:

اگر می‌خواهی این راه ادامه یابد، باید هسته‌ای شکست‌ناپذیر از جوانان را تربیت کنی که مسیر مبارزه‌ای بی‌امان را هموار کنند و به میدان‌های دشوار مبارزه گسیل شوند. تو باید با شجاعت وارد این میدان شوی که دیگران هم احساس کنند می‌توانند پا در این مسیر بگذارند.

بله، کافی بود اولین جلسه برگزار شود، آن وقت مردم اجتماع می‌کردند و

متفرق کردن شان ممکن نبود، چون در این مدت به تجربه دریافته بود نیروهای امنیتی بنا ندارند با تجمعات بزرگ مردمی درگیر شوند.

راهش همین بود. باید امتحان می کرد.

سخنران شجاع، عزم خود را جزم کرد. به مسجد رفت و بعد از پایان نماز، ابتدا خیلی عادی، بدون آن که حساسیتی برانگیزد، بلند شد و میکروفون را به دست گرفت. هم زمان، گروهی از جوانان بلند شدند و به سرعت برگه هایی را در بین جمعیت توزیع کردند. خطیب جوان عکس العملی نشان نداد. معلوم بود که قبلاً کارشان را با او هماهنگ کرده اند.

از محتوای برگه ها معلوم بود که سخنران، بسیار دقیق و منظم است؛ او چکیده مباحث را در برگه ها نوشته بود تا مردم اولاً موضوع و محتوای سخنرانی را بدانند و به علاوه، بعد از سخنرانی، برگه ها را با خودشان ببرند و درباره محتوای آن بیش تر فکر کنند.

جالب آن که خلاصه ها به سفارش او با خطی زیبا نوشته می شد و این نشان می داد چقدر این جلسات برایش اهمیت دارد. و جالب تر آن که در روزها و جلسات بعد، این کار ادامه پیدا کرد و معلوم شد که او پشتکار بالایی دارد، با برنامه پیش می رود و وقت بسیاری برای سخنرانی اش صرف کرده است.

بالاخره سخنرانی اش را آغاز کرد؛ طنین صدایش گیرا بود و واژه ها را با صلابت و شمرده شمرده ادا می کرد. برخی که در حال بیرون رفتن از مسجد بودند، با شنیدن اولین جملات، بازگشتند و سر جای خود نشستند. مسجد شبستان بزرگی داشت که مملو از جمعیت بود. چند دقیقه که از سخنرانی گذشت، جمله ای را روی تابلوی که پشت سرش بود یادداشت کرد. این شیوه سخنرانی، که سخنران به جای منبر، از تابلو استفاده کند، برای شنوندگان، به خصوص جوانان، تازگی داشت و همین باعث شد ترکیب جمعیت در روزهای بعد تغییر کند و جوانان، بیش از سالخوردهگان در مسجد حاضر شوند.

تسلط علمی اندیشمند جوان عیان بود. او هریک از علوم قرآنی، تاریخ، علوم اجتماعی و مسائل روز را همچون قطعات پازل در جای مناسب قرار می داد و از

همان روز اول نشان داد که در نوآوری نظیر ندارد.

تا آن زمان، رسم بر آن بود که سخنران‌ها ابتدا از «توحید» شروع می‌کردند و سپس به مبحث نبوت و ویژگی‌ها و اهداف پیامبران می‌پرداختند؛ اما او به جای توحید، سخنانش را با ایمان آغاز کرد و آن را با توحید محوری گره زد و بعد از تحلیلی دقیق در باب نبوت، کلامش را به زیبایی (نه به امامت) که به ولایت ختم کرد.

او مباحث را طوری ارائه می‌داد که مطمئناً حتی برای غیرمسلمانان و غیرمؤخدها نیز شنیدنی و پذیرفتنی بود. برای اولین بار جوانان با متفکری اسلام‌شناس آشنا می‌شدند که مفاهیم کاربردی را جایگزین اثبات‌ذهنی مفاهیم نظری کرده بود. او نگاه اثباتی به مباحث نداشت، بلکه موضوعات را با دیدگاه «مسئله‌محوری» انتخاب می‌کرد و سیر مباحث را با نگاه «کارکردی» جلو می‌برد. او از همان روزهای نخست نشان داد که ایمان کارکردی بزرگ در جامعه دارد و با فقدان ایمان، نه تنها فرد، نامتعادل می‌شود، که جامعه نیز از توازن خارج می‌شود.

سخنران تأکید داشت که گفته‌هایش، همه، قرآنی باشد. به همین دلیل، هر روز در بالای هر برگه آیه‌ای از قرآن را می‌نوشت و آن روز همان آیه را با روش خلاقانه‌اش توضیح می‌داد. آیه‌های انتخابی او آیه‌هایی بودند که مخاطبان بارها آن‌ها را شنیده بودند، اما یافته‌های او چنان تازه بود که گویی این آیات را اولین بار است که می‌شنوند.

نوآوری‌هایش به همین جا ختم نمی‌شد؛ در پایان سخنرانی هر روزه، از جوانی که صوت زیبایی داشت دعوت می‌کرد تا آیات آن روز را تلاوت کند و هم‌زمان حاضران بر مضمون آیات تأمل کنند. سخنران جوان به مردم می‌گفت که سخنرانی من، مقدمه‌ای است برای ارتباط با قرآن. او بعدها نام این مدل و شیوه را «کرسی قرآنی» گذاشت، شیوه‌ای که براساس آن، مردم، قرآن را خوب می‌فهمند، آن را با گوش جان می‌شنوند و با قلب‌شان آن را نوش می‌کنند.

خوش‌بختانه همان‌گونه که خودش پیش‌بینی کرده بود، بعد از اولین سخنرانی، از نیروهای امنیتی خبری نشد. موضوع جدید، محتوای کاربردی، تدریس جذاب،

بیان سحرآمیز و مهم‌تر از همه، «اخلاص سخنران» کار خود را کرده بود. روزهای بعد جمعیت به حدی رسید که گاراژ پشت مسجد نیز پُراز جمعیت شد. سال‌ها بعد که اسناد محرمانه نظام حاکم منتشر شد، یکی از آن‌ها گزارش نیروهای امنیتی از همان جلسات قرآنی بود که در آن گزارش آمده بود: «این سخنرانی‌ها، جوانان را تبدیل به گلوله‌های آتشین می‌کند.»^۱

گویا خداوند اراده کرده بود سخنان آن دانشمند جوان در تاریخ ماندگار شود. عجیب آن‌که سال‌ها بعد که تاریخ‌نگاران به دنبال محتوای کامل آن سخنرانی‌ها بودند، معلوم شد یکی از حاضران، تمامی آن‌ها را ضبط، و در جایی امن، نگه‌داری کرده است. این درحالی بود که در آن سال‌ها ضبط سخنرانی رسم نبود؛ به خصوص اگر سخنران شهرت چندانی نداشت.

شاگردان دانشمند جوان نیز یکبار نشستند و چند ماه بعد کتابی را با نام طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن منتشر کردند و برای آن‌که سخنران شناخته نشود، روی جلد نوشته بودند: «مؤلف: سید علی حسینی».

امروزه با گذشت حدود نیم قرن از آن جلسات، هنوز آن نگرش و محتوای آن سخنرانی‌ها تازه و جذاب است و برخی از عالمان دینی با شگفتی از محتوای آن جلسات یاد می‌کنند و می‌گویند: «محتوای عمیق آن جلسات چیزی شبیه یک معجزه بوده که بر زبان آن دانشمند جوان جاری شده است.»

اندیشمند جوان آن روزگار که اکنون سکان‌دار بزرگ‌ترین نهضت دینی در قرون اخیر است، هنوز هم معتقد است: «مبانی فکری حکومت دینی همان‌هاست که سال ۱۳۵۳ در سخنرانی مسجد امام مجتبی علیه السلام در مشهد بیان کردم.»

کتاب اندیشه تمدن‌ساز بازخوانی همان سخنرانی‌هاست که از سوی چند تن از پژوهشگران، با حفظ کامل محتوا، در قالب درس‌نامه تنظیم و عرضه شده است.

۱. هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم، ص ۵۱۱.

درس اول

ایمان و تلاش

اهداف

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با رابطه ایمان و تلاش

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- رابطه ایمان و تلاش را در قالب یک اینفوگرافیک (اطلاع‌نگاشت) طراحی کنند. (فهمیدن)
- ارتباط اطاعت با تلاش و اقدام را بیان کنند. (فهمیدن)
- جمله قرآنی «**وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**» را تشریح نمایند. (تجزیه و تحلیل)
- ضمن فهم تفاوت انفاق با خرج کردن، مفهوم انفاق را شخصی سازی کنند. (آفریدن)
- رحمت اجتماعی خداوند را به طور صحیح در محیط‌های اجتماعی به کار گیرند. (کاربرد)
- معنای مداوای جراحات روح را به درستی شرح دهند. (فهمیدن)
- مهارت به‌کارگیری صحیح خشم را در زندگی فراگیرند. (کاربرد)
- افراد متقن را با خصوصیات متقین ارزشیابی کنند. (ارزشیابی)

• تاریخ سخنرانی: ۱۳۵۳/۰۶/۲۸ شمسی
مصادف با دوم رمضان ۱۳۹۴ قمری

آغاز حرکت

رهبانیون مسیحی، برای آن که دامانشان به گناه آلوده نشود، گوشه‌گیری و رهبانیت پیشه کردند و به غارها و کوه‌ها و بیغوله‌ها پناهنده شدند. قرآن می‌فرماید: ما رهبانیتی را که آنان از خود درآوردند و به صورت بدعت پایه‌گذاری کردند بر آنها واجب نکرده بودیم^۱. اما برای عالم اسلامی رهبانیت و گوشه‌گیری و فرار معنا ندارد. عالم اسلامی همان کسی است که «سعی می‌کند که بگیرد غریق را»^۲. از آنجا که مسلمان بودن و مسئول بودن لازم و ملزوم یکدیگرند، هر فرد مسلمان آگاه تلاش می‌کند تا شخص غریق و بیمار و وبازده را نجات دهد و روشن است که نجات دیگران با فرار جور در نمی‌آید. بنابراین مسلمان آگاه خود را با تقوا تجهیز می‌کند؛ یعنی در مقابل آسیب گناه، زره مناسب را برتن می‌پوشد و برای نجات گناهکاران و دستگیری از آنان وارد منطقه گناه می‌شود.

۱. «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْنَا»؛ سوره حدید، آیه ۲۷.

۲. صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش به درمی برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را
(سعدی، گلستان، باب دوم، در اخلاق درویشان، حکایت ۳۹).

حال، با این توصیف، باید پرسید: آیا می‌توان تقوا را مقدمه و وسیله‌ای مناسب برای پیروزی دانست؟ پیداست که پاسخ مثبت است؛ کسی که قصد نجات دیگران را دارد اگر همواره از این درهراس باشد که میکروب برجسم او اثر بگذارد، چگونه می‌تواند میکروب‌زدگان و وب‌آزدگان را نجات دهد؟ پس ابتدا باید فکرش از جانب خودش راحت باشد تا بتواند با اطمینان وارد منطقه ممنوعه شود و دیگران را نجات دهد. در آن صورت است که هدف دست‌یافتنی می‌شود و پیروزی قطعی خواهد بود، «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱؛ تقوای خدا پیشه کنید تا پیروزمند و موفق گردید.

● حرکت، ثمره اطاعت

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۲؛ از خداوند و پیامبر اطاعت کنید، باشد که در رحمت پروردگار قرار بگیرید. همه ما می‌دانیم که اطاعت از خدا با اطاعت از پیغمبر ﷺ تفاوتی ندارد. با این حال چرا قرآن بر این نکته تأکید دارد و می‌گوید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید؟ آیا ذکر هر دو این‌ها در کنار هم لازم بوده است یا یکی از آن دو زائد است؟

اگر خداوند فقط به اطاعت از خودش اکتفا می‌کرد و اطاعت از پیامبر ﷺ را ذکر نمی‌کرد، ممکن بود کسانی که در نقطه مقابل پیامبر ﷺ قرار داشتند ادعا کنند که ما داریم از خداوند اطاعت می‌کنیم. قطعاً دامنه ادعا گسترده است و هر کس می‌تواند ادعا کند که ایمان و تقوا دارد و مدعی شود بنده خدا و مطیع اوست.

در زمان پیغمبر ﷺ خود پیامبر مدعی اطاعت خدا بود و کسانی که در جبهه مقابل با پیامبر ﷺ می‌جنگیدند، از جمله رهبان‌های مسیحی و آخبار^۳ یهود که

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۰.

۲. همان، آیه ۱۳۲.

۳. جمع خبر به معنی دانا؛ روحانی یهودی مراد است.

در کار پیامبر ﷺ اخلال می کردند، نیز ادعا می کردند که از خداوند اطاعت دارند^۱ و حتی ادعایشان از پیامبر ﷺ نیز بالاتر بود. پیامبر ﷺ می گفت من بنده خدا هستم، اما آن ها می گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم و گمان می کردند اطاعت خدا در بیست در اختیار آن هاست.

عده ای هستند که به هنگام خلوت با خود درمی یابند که چه کارنامه سیاهی دارند، اما به ظاهر و در نزد مردم وانمود می کنند که از بندگان خوب خدا و مطیعان پروردگارند. حساب این گروه باید از حق پرستان واقعی جدا شود. بنابراین خداوند مؤمنان را به نوع خاصی از اطاعت دعوت می کند و فرمان می دهد: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾؛ خدا را و پیامبر را اطاعت کنید.

اگر خداوند دستور نمی داد از پیامبر ﷺ اطاعت کنید، دشمنان پیامبر نیز می گفتند ما مطیع خداییم. از این رو باید مشخص شود که اطاعت از خداوند به چه معناست. آن کسانی که خود را بنده خدا می پندارند، اما بنده فرمان خدا نیستند و به قانون خدا عمل نمی کنند چگونه می توانند ادعا کنند که ما بنده خداییم؟ پس معنای اطاعت از خداوند اطاعت از پیامبری است که قوانین خداوند و دستورات الهی را به مردم ابلاغ و برای آنان بیان می کند و چنین اطاعتی انسان را به حرکت و تلاش بیشتر وامی دارد.

• رحمت و تلاش

ادامه آیه به موضوع رحمت الهی اشاره می کند. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ از خداوند و از پیامبرش تبعیت و پیروی کنید، شاید که مورد رحم پروردگار قرار بگیرید.

رحم خدا به چه معناست؟ مورد رحم خدا قرار گرفتن یعنی چه؟ در اینجا مناسب است و جا دارد بیان قرآن با پندار عامیانه ما مقایسه شود. ما گمان می کنیم اگر از

۱. سوره مائده، آیه ۱۸.

خداوند نافرمانی کردیم و به واجبات و تعهدات و تکالیف الهی عمل نکردیم، فقط یک نقطه امید برایمان باقی می ماند که آن هم رحمت خداست؛ یعنی خدا به ما رحم می کند و رحمت خداوند را در جایی می خواهیم که عملی نداشتیم و عاصی شده و نافرمانی کرده ایم. اینجاست که می گوییم: «ما که عمل نداشتیم، مگر خدا رحمان کند.» به عبارت دیگر، رحم و رحمت پروردگار را رقیب و جایگزین عمل نداشته خود می دانیم. اما قرآن برخلاف پندار عامیانه ما بیان می کند: «عمل کنید و از خداوند اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید»؛ یعنی رحمت خداوند را مخصوص کسانی می داند که اهل عمل و اطاعت اند.

○ رحمت اجتماعی خداوند

رحمت خدا زمانی محقق می شود که امتی به مسئولیت خود عمل کند و خداوند وقتی به مردم رحم می کند که از او اطاعت کنند و تکالیف خود را انجام دهند. چگونه ممکن است یک میلیارد مسلمان در انتظار بارش ابررحمت الهی بنشینند، اما دروازه های کشورشان را به روی دزدان ناموس و غارتگران دین بگشایند تا همه چیزشان را به غارت بزنند؟!

حال باید بررسی کرد که اطاعت خدا به چیست. قطعاً اطاعت خدا در این است که تمامی تکالیف و مسئولیت های الهی را انجام دهیم، نه صرفاً بخشی از آن تکالیف و مسئولیت ها را. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ای پیامبر، مؤمنان آن کسانی هستند که وقتی میان آنان نزاع و مشاجره ای به وقوع می پیوندد، به تو مراجعه می کنند و چون تو حکم و دستوری صادر می کنی، کمترین غبار کدورتی بر روح و دل آن ها ننشیند و کاملاً تسلیم فرمان تو باشند^۱.

اگر ملت و امتی این گونه تحت فرمان خدا قرار گیرد، آنگاه رحمت پروردگار شامل حال آنان خواهد شد؛ آن زمان است که آن امت به رشد انسانی خویش دست

۱. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ سوره نسا، آیه ۶۵.

می‌یابد و به آقایی و سیادت می‌رسد و اسارت‌ها، زنجیرها، و قیدوبندها از دست و پای او گشوده می‌شود.

● مسابقه به سوی مغفرت

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۱؛ از یکدیگر پیشی بگیرید، زیرا دنیا میدان مسابقه، پیشی گرفتن، و مسارعه است. ﴿إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ﴾؛ به سوی مغفرتی، ﴿مِن رَّبِّكُمْ﴾؛ از سوی پروردگارتان، ﴿وَجَنَّةٍ﴾؛ و بهشتی که ﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾؛ به پهنای آسمان‌ها و زمین، ﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ برای باتقویان آماده شده است. در این فرازا، به نشانه و نتیجه تقوا اشاره شده است و در آیات بعدی، نشانه‌های دیگر متقین بیان می‌شود.

ای انسانی که حاضری تمام قوا و نیرویت را به کار بگیری تا بتوانی در مزایدهٔ فلان زمین، برای به دست آوردن فلان سرمایه، برای تصرف فلان مغازه، برای گرفتن فلان گوشهٔ مملکت، برای دائرکردن فلان کمپانی در فلان منطقهٔ عالم موفق شوی و از دیگران جلو بیفتی، دین نمی‌گوید در خانه بخواب و مسابقه نده، بلکه می‌گوید زندگی مادی، هر چه باشد، برای تو کوچک و کم است. پس سرعت بگیر هر چه بیشتر، مسابقه بده هر چه زیادت، اما به سوی چیزی که شایستهٔ تو و درخورِ توست.

به سوی چیزی مسابقه بده که با عظمت و مقام تو سازگار باشد، زیرا بزرگ‌ترین عظمت‌های هستی و وجود، بعد از پروردگار، در همین کالبدِ کوچکِ خاکی قرار دارد. ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ﴾؛ به سوی مغفرت پروردگار مسابقه دهید و به سوی آن بهشت برین الهی که همهٔ آسمان‌ها و تمامی زمین در برابر آن اندک است. مغفرت خداوند چنان بزرگ و مهم است که خداوند آن را به میدان مسابقهٔ انسان‌ها تبدیل کرده است. قرآن می‌گوید ای انسانِ بزرگ، اگر می‌خواهی به چیزی همت بگماری، برای تو زمین و آسمان ناچیز است، به چیزی والاتر از این‌ها، یعنی همان مغفرت الهی، همت گمار، که برای تو از هر چیزی بالاتر است.

○ مداوای جراحی روح با مغفرت

غالباً تصور ما از معنای مغفرت نادرست است و گمان می‌کنیم معنی مغفرت آن است که به کسی بگوییم «آقا، مرا ببخش که به شما دشنام دادم». او نیز با تکبر و تبخث‌ریا با خوش اخلاقی و لطف به ما بگوید «صرف نظر کردم»، یا از صاحب حق با التماس بخواهیم که از حقش بگذرد و او نیز بگذرد و بگوید بخشیدم، یا با تملق و مظلوم‌نمایی، با التماس یا پارتی و سفارش از نهاد و سازمانی بخواهیم که مالیات یا جریمه‌ای را که برپیمان بریده‌اند ببخشند و آن‌ها نیز چشم‌پوشی کنند و درگذرند. گمان می‌کنیم اگر کسی ظلم و جنایت کرد و در زمین فساد به پا کرد، روز قیامت، به سبب قطره اشکی که ریخته و توسلی که داشته است، خداوند به او می‌گوید «ما از تقصیرات و خطایای تو درگذشتیم»، درحالی‌که معنای مغفرت این نیست.

غفران به معنی التیام دادن و پُر کردن یک خلأ است. گاهی بدن انسان جراحی عمیق برمی‌دارد و لایه‌ها و بافتِ گوشت از هم بازمی‌شود. در این حالت، مرهم و دارویی تجویز می‌کنند یا آمپولی می‌زنند تا آن زخم بتواند هم‌جنس و هم‌سنخ خود را تولید کند و در نتیجه بافت ترمیم شود و زخم التیام یابد.

روح انسان نیز همین‌گونه است؛ هرگناهی که از آدمی سرزند ضربتی بر روح او وارد می‌شود و زخم و جراحی برجای می‌گذارد. هر چیزی که روح انسان را از تعالی و تکامل مورد نظرش، ولو یک گام، بازمی‌دارد همین شکاف را برپیکره روح پدید می‌آورد. اگر روح بخواهد تعالی یابد، باید قادر باشد برای خود مصونیت ایجاد کند. خوردن مال مردم، شُرَبِ حَمَر، ریاخوری، زنا، و دروغ و افترا، هر کدام از این‌ها، شکاف و زخمی برپیکره روح و روان آدمی وارد می‌کند و روح آدمی را از تکامل یک گام دور می‌نماید و لازم است این نقیصه و جراحی روحی التیام یابد و ترمیم شود.

○ مغفرت و تلاش برای جبران

غفران دقیقاً معنایش همین است، غفران بدین معناست که خلأ و کمبود روح و

زخمِ روان برطرف گردد و جایش پُر شود. اما این نقیصه چگونه برطرف می‌شود؟ پاسخ آن است که با پُر کردن آن خلأ و با جبران کردن. آن کس که با ارتکاب به گناه، جان خود را از قلهٔ انسانیت و نقطهٔ پرواز دور کرده‌است، آنگاه عقب‌ماندگی‌اش جبران می‌شود که روحش اوج بگیرد و مقداری به سمت بالا و تعالی حرکت کند و برای جبران آن نقص سعی و تلاش نماید.

فرض کنید انسانی به قصدِ پیمودنِ پنجاه فرسخ با خودروآش حرکت کند، اما خودرو در طول مسیر خراب شود یا خود فرد در بین راه خسته شود و به استراحت بپردازد. در چنین حالتی قطعاً انسان از برنامه و هدفش عقب می‌افتد و این عقب‌افتادگی به جبران نیاز دارد. جبران این عقب‌ماندگی به این است که تندتر و بی‌وقفه حرکت کند یا از استراحتش صرف‌نظر کند تا در موعد معین به نقطهٔ مدنظر برسد. چنین فردی با نشستن و گفتن این جمله که «خدایا، من غلط کردم» یا «اشتباه کردم در قهوه‌خانه لمیدم»، کاری از پیش نمی‌برد و راه به جایی ندارد. به این فرد باید گفت «بالاخره کارِ غلط و اشتباه انجام شده‌است، اکنون زودتر حرکت کن تا توقف و تأخیر پیش آمده را جبران کنی».

مغفرت الهی نیز این‌گونه است. البته خداوند نمی‌گوید چون گناه کردی، بعدش هر قدر هم که کار نیک انجام دهی، ما آن گناه را اصلاً نخواهیم بخشید، بلکه خداوند می‌فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ»^۱؛ ما لجباز نیستیم و غفاریم؛ یعنی هرگونه گناه و اشتباهی که انجام بگیرد، حاضریم از آن صرف‌نظر کنیم، به شرط آن که جبران شود. ما غافریم و خلأها را پرمی‌کنیم و زخم‌ها را التیام می‌بخشیم، اما فقط برای کسی که با توبه راه جبران را در پیش گیرد؛ «لَمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛ من بخشنده‌ام برای آن‌که توبه کند. حال توبه کند یعنی چه؟ یعنی از راه رفته بازگردد و جبران مافات کند و آنگاه که فرد مجدداً به راه درست بازگردد، او را خواهیم بخشید. در حقیقت توبه یعنی بازگشتن و انجام دادن آن عملی که عقب‌ماندگی را جبران

کند. نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن دل خوش داشت، که به عمل کار برآید.

از این روی مغفرت عنصر بسیار مهمی است و چنین نیست که خدای متعال بی حساب و دل بخواهی کسی را مورد لطف بی جا قرار دهد، بدون آن که خود او برای به دست آوردن لطف الهی کوششی کرده باشد. **﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾**؛ به سوی مغفرتی از پروردگارتان سرعت بگیرید، **﴿وَجَنَّةٍ﴾**؛ و بهشتی که **﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾**؛ پهنا و گستردگی آن به قدر آسمانها و زمین است و **﴿أَعَدَّتْ﴾**؛ آماده شده است، **﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾**؛ برای متقیان.

● ویژگی‌ها و خصوصیات متقیان

همه آرزومند راهیابی به بهشتیم و دردهای خود، از خداوند بهشت را تمنا داریم. گاه طلب بهشت نیز ما را قانع نمی‌کند، بلکه تک تک خصوصیاتش را در دعا وصف می‌کنیم و یکایک آن‌ها را می‌طلبیم: حورالعینش^۱، عسل مصفایش، لحم طیرش^۲، و همه و همه را در دعاهایمان بر زبان می‌رانیم و طلب می‌کنیم.

اما خود خدا می‌فرماید که ما این سفره عیش را برای افراد خاصی گسترده‌ایم و فقط آن‌ها باید به این منطقه وارد شوند و بر این سفره بنشینند. آن‌ها چه کسانی هستند؟ باتقوایان. **﴿أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾**؛ یعنی بهشت برای متقیان آماده شده است و در این آیه چهار ویژگی برای متقیان و تقوایان بیان شده است.

○ انفاق هوشمندانه

یکی از خصوصیات باتقوایان این است که **﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾**^۳؛ کسانی که در خوشی و ناخوشی انفاق می‌کنند. پس انفاق شرط باتقوا بودن است.

۱. سوره دخان، آیه ۵۴.

۲. سوره واقعه، آیه ۲۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

باید توجه داشت که انفاق با خرج کردن فرق دارد. خرج کردن یعنی انسان پولی را در جایی مصرف کند و انفاق نیز خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. انفاق آن خرج کردنی است که به سبب آن، خلأ و نقصی پر شود و نیاز راستینی برآورده گردد. کجایند آنانی که میلیون ها خرج می کنند و به ظاهر نیز در کارهای نیک خرج می نمایند، تا از زبان قرآن به آن ها بگوییم که کارشان انفاق نیست، چرا؟! چون خرجشان خلئی را پُر نمی کند.

اگر پولی به کسی بدهیم که چندین برابرش را در حال حاضر دارد و ده ها برابر آن را نیز می تواند به دست آورد، این انفاق نیست. اما اگر آن پول را به گرسنه ای دادیم که نانی بخرد و گرسنگی اش را برطرف کند، این انفاق است. البته گاهی پُر کردن شکم گرسنه نیز انفاق محسوب نمی شود؛ یعنی در برخی شرایط پُر کردن شکم فرد گرسنه انفاق است، اما در شرایطی که فقر و گرسنگی، مانند گیاه هرزه ای، بی حساب روی زمین می رُوید، آنجا دیگر پُر کردن شکم شخص گرسنه همچون قیچی کردن شاخک های علف هرز است. در صحرا قیمت علف هرز چقدر است؟ درست است که بالاخره از پیش چشم آدمی یک گیاه هرز کم می شود، اما چقدر این کار اساسی است و ضرورت دارد؟ واقعاً با این کار چقدر از خلأها پُر می شود؟ قطعاً نتیجه بسیار کم و ناچیز است. بنابراین انفاق آن چیزی است که خلئی را با روش درست پُر کند و نیازی را با راهکار مناسب برآورده سازد. باید دید یک ملت به چه چیزی احتیاج دارد، همان می شود میدان انفاق. اگر در غیر آن چیز به آن ملت کمک کردی، انفاق نکرده ای، بلکه پول را حرام کرده ای.

پس انفاق کار هر کسی نیست، انفاق کار مردمان باهوش است، آنهایی که خلأها و نیازها را می شناسند و حاضرند آن خلأها و نیازها را به طور دقیق پُر کنند. بنابراین گام اول انفاق فهم و تشخیص نیاز است؛ گام دوم یافتن راهکار مناسب است؛ گام سوم اجرای آن راهکار است که هر سه به هوش و ذکاوت فراوان نیاز دارد.

○ مهار و مدیریتِ خشم

دومین ویژگی باتقویان به موضوع خشم مربوط می‌شود. قرآن در ادامه می‌گوید: **﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾**؛ افراد باتقوا، فروبرندگان خشم‌اند. فروبرندگان خشم یعنی از سر احساسات کار نمی‌کنند و همه جا عقل را بر احساسات حاکم می‌گردانند. البته باید به این نکته دقت داشت که گاه عقل خشم بجا و درست را لازم می‌داند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: **﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾**^۱؛ مؤمنان با خودشان دلسوزند و با کافران با شدت عمل برخورد می‌کنند. معنای این‌که قرآن می‌گوید **﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾** این نیست که باید خشم یک ملت، خشم یک انسان، و خشم یک جامعه، علیه کسانی که سزاوار خشم‌اند، فروخورده شود. قرآن نیز نمی‌گوید که این خشم‌ها را فروخورید، بلکه می‌گوید کاری را از روی خشم انجام ندهید و خشم را براساس عقل و در جای مناسب خود به‌کار بگیرید. وقتی خشم فرونشست، انسان با عقل و درک خود می‌تواند آنچه را شایسته و بایسته است انجام دهد.

○ نادیده گرفتن لغزش مردم

سومین ویژگی متقیان **﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾**^۲ است؛ یعنی گذرندگان از مردم و عفوکنندگان خطای مردم. باید از اشتباهات مردم و از گناهان و لغزش‌های آن‌ها چشم‌پوشی کرد. اما نباید از گناهی که لغزش نبوده، بلکه از روی تعمد و عناد انجام گرفته‌است، به‌راحتی صرف‌نظر و گذشت کرد.^۳ خدا نیز از چنین گناهی به‌سختی چشم می‌پوشد و درمی‌گذرد. لغزش‌ها و تقصیرها . که در بین عامه مردم به‌وفور دیده می‌شود. گذشتنی و عفوکردنی است. **﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾**^۴؛ و خدا مردمان احسان‌کننده را دوست می‌دارد.

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

۳. بین عناد و لغزش تفاوت وجود دارد.

۴. همان.

○ استمداد از قدرت ذکر

چهارمین نشانه باتقویایان این است که از قدرت ذکر کمک می‌گیرند. **«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»**^۱؛ یعنی آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، **«أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»**؛ یا بر نفس‌های خود ظلم روا بدارند، **«ذَكَرُوا اللَّهَ»**؛ فوراً به یاد خدا می‌افتند و دروادی غفلت و درحال غفلت زیاد توقف نمی‌کنند و نمی‌مانند.

۳۱

درس اول • ایمان و تلاوت

این آیه نکات شگفت‌انگیزی درباره **«قدرت ذکر»** دارد: **«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا»**؛ این خاصیت برای باتقواهاست، **«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»**^۲؛ وقتی یک گروه شیطان افراد باتقوا را احاطه می‌کنند، این افراد فوراً به یاد خدا می‌افتند. شیطان معنای وسیعی دارد؛ هم به معنای ابلیس است و همه به معنای انسان‌ها و گروه‌های شیطان صفت. وقتی یک گروه از شیطان یا گروه‌های شیطان صفت او را احاطه می‌کنند تا گمراهش کنند و او را از راه به‌در بریند و به فراموشی بیندازند، **«ذَكَرُوا اللَّهَ»**؛ فوراً به یاد خدا می‌افتند و راه نجاتشان بازمی‌شود. یاد خدا چنین اثر شگفتی دارد، یاد خدا حربه کارسازی است در دست ما علیه شیطان‌ها. یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما برای نجات از باتلاقی که دشمنان عقل و دین ما، در برابر ما، به وجود آورده‌اند. یاد خدا چنین ابزار راهگشا و ارزشمندی است.

«ذَكَرُوا اللَّهَ» چون کار خلافی انجام دهند یا بر خویشان ظلم کنند، خدا را به یاد می‌آورند. **«فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»**؛ پس برای گناهانشان طلب غفران و مغفرت می‌کنند؛ یعنی به تکاپو می‌افتند تا این گناه و خلأ را التیام ببخشند. اما همین تلاش و تکاپو و تقلا نیز بدون کمک پروردگار ممکن و میسر نیست. **«وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»**^۳؛ و چه کسی، به جز خداوند، گناهان را با مغفرت خویش می‌بخشد؟ تلاش

۱. همان، آیه ۱۳۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.

و حرکت از تو، برکت از خدا؛ تلاش و کوشش از ما و قبول از خدای ما. ما حق نداریم تلاش را از پرونده زندگی خود حذف کنیم.

﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ افراد با تقوا بر آنچه می دانند گناه است اصراری نمی ورزند. ﴿أُولٰٓئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾^۲؛ کسانی که از تلاش و کوشش باز نمی ایستند و استغفار می کنند و برگناهان اصرار ندارند، چنین افرادی، پاداششان مغفرت الهی است. ﴿وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ و بهشت هایی که در زیر آن نهرها جاری است، ﴿حَالِدِينَ فِيهَا وَيَعْمَرُونَ فِيهَا الْعَامِلِينَ﴾؛ در آن جاودانه اند و چه نیکو پاداشی است برای عمل کنندگان! مسئله عمل بسیار مهم است که در این آیه بر آن تأکید شده است. از این رود پایان آیه سخن از پاداش عمل کنندگان است؛ ﴿أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾؛ یعنی به عمل کنندگان و تلاشگران پاداش شایسته ای داده می شود.

خودارزیابی

- ❖ رابطه ایمان و تلاش را با استفاده از مفاهیم زیر شرح دهید: رحمت، غفران، انفاق، ذکر، خشم.
- ❖ رابطه اطاعت و تلاش را با استفاده از آیه ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ بیان کنید.
- ❖ چگونه رحمت اجتماعی خداوند در تلاش همگانی یک ملت به کار گرفته می شود؟
- ❖ انفاق کامل در چند مرحله به هوشمندی نیاز دارد؟
- ❖ برای فهم مغفرت، تمثیل های دیگری، غیر از آنچه در کتاب آمده است، پیدا کنید.
- ❖ برای خشم مقدس، مصادیق جدید در اجتماع بیان کنید.
- ❖ خصوصیات افراد متقی را در زندگی خود شخصی سازی نمایید.

۱. همان.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۶.

درس دوم

آشنایی با ایمان بُن بست شکنانه

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با نقش‌های ایمان در دین بست‌شکنی

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- مفهوم انفال و انواع آن را توضیح دهند. (فهمیدن)
- چند مورد از نشانه‌های ایمان مؤمن راستین را نام ببرند و آن‌ها را تشریح کنند. (فهمیدن)
- ضمن فهم معنای ترس منفی، در مسیر کسب مهارت ترس مثبت گام بردارند. (کاربرد)
- مصادیق گوناگون انفاق جامعه‌ساز را در زندگی خود شخصی‌سازی نمایند. (آفریدن)
- نشانه‌های توکل اجتماعی را در رفتار دیگران تشخیص دهند. (فهمیدن)
- به صورت عملی «خروج ازین بست جنگ احد» را شرح دهند. (تجزیه و تحلیل)
- به صورت عملی از دو بال نیرومند انسان برای پرواز در میدان‌های زندگی یک اینفوگرافیک (اطلاع‌نگاشت) طراحی کنند. (فهمیدن)
- نشانه‌های انفاق واقعی را با آنچه در جامعه انفاق نامیده می‌شود مقایسه نمایند. (ارزشیابی)

• تاریخ سخنرانی: ۱۳۵۳/۶/۲۹ شمسی
مصادف با سوم رمضان ۱۳۹۴ قمری

نقش حاکم الهی در خروج از بن بست های اجتماعی

یکی از سوره هایی که به موضوع اختلاف های اجتماعی پرداخته است، سوره انفال است. سوره انفال با این آیه شروع می شود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»؛ ای پیامبر، از تو درباره انفال سؤال می کنند که انفال برای چه کسی و حق کیست. انفال در لغت یعنی ثروت هایی که به عموم مسلمانان تعلق دارد. یک نمونه آن درآمدهای خاصی است که در جنگ نصیب مسلمانان می شود. نمونه دیگرش معادن و منابع زیرزمینی، یعنی ثروت های طبیعی، است. نمونه های دیگر آن جنگل ها، مرتع ها، و کوه ها هستند. پس انفال ثروت هایی است که به یک جمع خاص تعلق ندارد و مال همه مردم است.

برای اولین بار این موضوع برای مسلمانان در جنگ بدر مطرح شد که آن ها با یکدیگر بحث می کردند که غنم جنگی از آن کیست. وقتی به پیامبر ﷺ مراجعه نمودند و از وی سؤال کردند، خداوند پاسخ را در قالب یک آیه قرآنی این گونه به پیامبر الهام کرد: «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۱؛ انفال از آن خدا و از آن پیامبر است. در

۱. سوره انفال، آیه ۱.

۲. همان.

این آیه، انفال هم مال خدا و هم مال پیامبر ﷺ معرفی شده است.

انفال «از آن خداست» یعنی مخصوص گروه معینی از بندگان خدا نیست و آنچه به خدا تعلق دارد، باید در اهداف الهی صرف شود. پیداست که خداوند متعال مصالح شخصی ندارد، چون نیاز و حاجتی ندارد که مالش برای رفع آن نیاز مصرف شود. آنچه مال خداست، درحقیقت باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج شود. پس مال خدا یعنی مصالحی که خداوند برای بندگانش تعیین کرده است.

«وَالرَّسُولُ» یعنی چه؟ انفال «از آن رسول است» به چه معناست؟ آیا چنین است که رسول، قطبی مستقل درمقابل خداوند است؟ البته که نه، اما از آنجا که هرکسی ممکن است به بهانه این که «این مال خداست و ما نیز بنده خداییم»، مال عمومی را در امور شخصی خود مصرف کند، در این آیه از رسول نیز جداگانه یاد شده است. درست است که مال خدا باید به مصالح عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن به این معنا نیست که بَلِّبْشُو و هِرْج و مِرْج بر جامعه حاکم باشد و هرکه هرچه دلش خواست را مصرف کند. بنابراین لازم است یک مرکزیت و دست قدرتمندی باشد که نماینده خدا و قیم امور مردم محسوب شود که چنین کسی همان رسول خدا ﷺ است. در اینجا رسول به عنوان رسالت و نبوت مطرح نشده است، بلکه به عنوان حاکمیت الهی و حاکم دینی مطرح است. البته زمانی که رسول ﷺ از دنیا برود، امام علی (ع) صاحب اختیار انفال است و امام یعنی حاکم الهی. در روزگاری که امام معصوم (ع) بر مردم حکومت نمی کند، آن کسی که از سوی خدا می تواند و می باید بر مردم حکومت بکند و همه کاره جامعه الهی و صاحب اختیار انفال محسوب می شود، حاکم الهی (ولی فقیه) است.

به هر صورت، اگرچه این ثروت ها عمومی و از آن همگان است، در زمان پیغمبر ﷺ و بعد از امام معصوم (ع) به پیامبر ﷺ است و پس از ایشان به امام معصوم (ع) و بعد از امام معصوم (ع) به امام عادل الهی تعلق دارد که زمام حکومت اسلامی در دستان

اوست و صاحب اختیار انفال است.

• اصلاح اجتماعی

در ادامه آیه قرآن می‌فرماید: **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصِلُّوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۱؛ اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، **﴿وَأَصِلُّوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾**. ثانیاً فی مابین خود را اصلاح کنید و اختلافات را از میان خود و به سود حقیقت از میان بردارید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید و برای به جان یکدیگر افتادن بهانه جویی نکنید. برخی از افراد به دنبال بهانه‌های کوچک برای جنگیدن و دعوا کردن با همدیگر می‌گردند. نصیحت خدا و رسول ﷺ به این افراد این است که به جای آن که برای جنگیدن با دوستان بهانه بجویید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه‌ها را پنهان نکنید. اگر اهل جنگی، با دشمن بجنگ؛ جنگ با برادر و دوست چرا؟ توصیه سوم مطلبی کلی است که شامل همه کارهای نیک و اجتناب از تمامی کارهای بد می‌شود، **﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾**؛ و اطاعت کنید و فرمان ببرید از خدا و پیامبرش، **﴿إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**؛ اگر شما ایمان دارید. در این آیه لازمه همراهی و اطاعت از پیامبر ﷺ ایمان شمرده شده است. از این رو باید پرسید: اساساً ایمان به چه معناست؟

• معنای ایمان

ایمان به معنی گروش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک حقیقت است.^۲ ایمان در این معنا خلاصه نمی‌شود که انسان فقط در قلبش این گرایش و گرویدگی را داشته باشد، بلکه آنگاه ایمان راستین در کسی وجود خواهد داشت که برطبق آن ایمان عمل کند. کسی می‌تواند ادعا کند مؤمن واقعی است که به لوازم

۱. همان.

۲. برپایه این تعریف، ایمان دو رکن اصلی دارد: وابستگی قلبی که همان گروش و گرایش است، و وابستگی فکری و ذهنی. روشن است که اگر این دو عنصر در کنار هم گرد آیند، عمل و اطاعت امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (گروه تدوین)

ایمان و تعهدات ایمان پای بند باشد. زمانی فرد می‌تواند بگوید من به خدا مؤمن و معتقدم که زندگی او و متنِ واقعیتِ وجودش با منکران خدا تفاوت داشته باشد. گاه عمل کسی که مدعی داشتنِ ایمان به خداست با عملِ فردِ منکرِ خدا تفاوتی نمی‌کند؛ هردو ظلم می‌کنند، هردو کاملاً در مادیات غرق شده‌اند. هردو حاضرند برای چند صباح راحت زیستن، چند روز بیشتر نفس کشیدن، دو لقمه بیشتر خوردن، و فضا را متعفن کردن فضیلت‌ها را زیر پا بگذارند. منتها این یکی، یعنی منکر خدا، مستقیم و بی‌پرده می‌گوید من به خدا معتقد نیستم و آن دیگری مدعی است که به خدا معتقد است و ایمان دارد. اما این چگونه ایمانی است؟! اینجاست که آیه قرآن به صراحت می‌گوید اگر اهل ایمان هستید، خدا و پیامبر را اطاعت کنید و عملاً دنبال رو فرمان آن‌ها باشید و از آن‌ها پیروی کنید.

فرمانِ خدا چیست؟ بدیهی است که خدا دربارهٔ مالِ آدمی، جانِ آدمی، عمرِ آدمی، روابط انسان با دیگرانسان‌ها، روابط انسان با خدا، روابط انسان با حیوانات و حتی با گیاهان مسئولیت‌ها و وظیفه‌هایی را معین کرده‌است. اگر ایمان فقط در این حد باشد که قلب انسان به یک قطب وابسته شود، اما شعاع این وابستگی در عمل در دست و زبان و دیگر اعضا و جوارح منعکس نباشد، به درد نمی‌خورد و به کار نمی‌آید و اصلاً چنین ایمانی، از نظر اسلام، مصداق ایمان واقعی نخواهد بود.

● نشانه‌های ایمان

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ وَالَّذِينَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا كِتَابًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا؛^۱ در این آیات، پنج خصلت برای مؤمن راستین بیان شده‌است. اگر کسی برای تحقق این پنج خصلت در وجود خود تلاش و فعالیت کند، شایسته نام مؤمن است. مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

۱. سوره انفال، آیات ۲ تا ۴.

○ ترس مطلوب

اولین ویژگی چنین بیان شده است: «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ**»؛ منحصرأ مؤمنان، «**الَّذِينَ**»؛ کسانی هستند که «**إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ**»؛ چون از خدا یاد شود، «**وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ**»؛ دل‌هایشان به‌ییم آید. «به‌ییم آمدن» یعنی چه؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا همانند ترسیدن یک گنه‌کار درمقابل قاضی است و یا معنای لطیف‌تری دارد؟ نوعی ترس در آدمی وجود دارد که نه ناشی از ترس منفی بلکه ناشی از معرفت است. انسان درمقابل اشیا بزرگ، شخصیت‌های عظیم، حقیقت‌های باشکوه ناخواسته احساس سرگستگی و حیرت می‌کند. خاصیت وجودی انسان و ترکیب روحی و جسمی انسان این‌گونه ایجاب می‌نماید که درمقابل هرچیز با عظمتی حالت ترس و دهشت در خود احساس می‌کند. این دهشت و بیمناکی نه ناشی از ترس منفی و نه ناشی از گناه است، بلکه از درک عظمت طرف مقابل و احساس حقارت خویش درمقابل او نشئت گرفته است. چنین ترسی مطلوب، لازم، و مفید است و در برابر خداوند کاملاً بجا است. آن کسی که درمقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را بر تمامی شئون امور خویش مسلط و مهیمن می‌داند، چنین انسانی، سعی می‌کند از خط مستقیمی که خدای عالم برایش معین کرده است تخطی نکند. چنین ترسی بزرگ‌ترین ضمانت اجرایی عمل و تلاش انسان مسلمان محسوب می‌شود.

درباره این که امیرالمؤمنین علیه السلام در نیمه شب‌های ماه رمضان به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد و امام سجاد علیه السلام گاهی صیحه می‌زند و رسول‌الله صلی الله علیه و آله، با تمامی جلال و عظمتش، در دهه سوم ماه رمضان رخت خواب خود را جمع می‌کند، نباید تصور کنیم کارشان تصنعی و ظاهری است. چقدر ناقص و ناآگاه است آن که بگوید امام سجاد علیه السلام دعای ابوحمزه را برای خودش نمی‌خواند و فقط می‌خواهد به مردم آموزش بدهد! چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست کسی که خیال می‌کند گریه و ناله و اشک امام علیه السلام برای

آموزش دادن است؛ یعنی تصنعی گریه کرده‌اند تا من و تو یاد بگیریم؟ خیر، چنین نیست. آنان واقعاً اشک ریخته‌اند، برای آن که معرفتشان به خدا بیشتر است. امیرالمؤمنین علیه السلام در وجود مقدس پروردگار عظمتی می‌بیند که چشمان نزدیک‌بین من و شما نمی‌تواند و قادر نیست این عظمت را ببیند، که «تو بزرگی و در آیینۀ کوچک نمایی»^۱. این آیینۀ کوچک روح ماست که نمی‌تواند عظمت و شکوه خداوند را در خود منعکس کند، اما آیینۀ روح امیرالمؤمنین علیه السلام چنین قابلیت را دارد که این عظمت را بفهمد و درک کند.

﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾؛ وقتی یاد خدا به میان بیاید، حالت هیبت و خشیت و بیم و احساس حقارت در مقابل عظمت خدا بردل مؤمن مسلط می‌شود و در نتیجه ذکر خدا و یاد خدا برای انسان از صورت بازپچه و اعتیادگونه خارج می‌شود.

○ ارتقای ایمان

﴿وَإِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾؛ دومین نشانه مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان خوانده می‌شود یا خودشان آن آیات را می‌خوانند، ایمانشان افزون می‌گردد. ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾؛ یعنی ایمان همانند بذری دردل و روح مؤمن رشد می‌کند و می‌بالد، همچون درختی که ساقه و ریشه‌اش چنان قوی و ستبر می‌شود که امکان ریشه‌کنی آن از میان می‌رود. در وجود فرد مؤمن، ایمان به شکل آب راکد معنا ندارد. کسانی که در کودکی مطلب درستی را فرا گرفته‌اند، اما بر اثر رشک بعد از دوران بلوغ و پیش آمدن جریانات و حوادث، مدام بی‌فروغ و کم‌رنگ می‌شود، چنین ایمانی یک روزی نیز به آسانی از انسان گرفته می‌شود. معنای ایمان مُستودع و ایمان عاریتی و امانتی همین است. گویا ایمان، امانتی دردل آن شخص بوده‌است که باید پس داده می‌شد. مؤمن راستین آن کسی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی دردل اوست، آن ایمان کم را با تدبیر، دقت نظر، و اندیشیدن از زائل

۱. پرده بردار که بیگانه خود این روی ببیند / تو بزرگی و در آیینۀ کوچک نمایی (سعدی، دیوان/شعار، غزلیات، غزل ۵۰۹).

شدن نجات دهد.

از این آیه برای بیان این نکته استفاده می‌کنیم که ایمان انسان مؤمن با تلاوت قرآن باید زیاد و زیادتر شود. از این جمله یک معیار نیز استخراج می‌کنیم و به کسانی که می‌گویند «قرآن را ترجمه و معنا نکنید، چون عقل ما به آن نمی‌رسد»، به آن‌ها، می‌گوییم اگر ما قرآن را نمی‌توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می‌شود؟ پس پیداست که قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید خوانده شود به قصد فهمیدن، و باید فهمیده شود برای افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان، «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا».

○ راهبرد بن بست شکنانه

نشانه دیگر مؤمنان این است که بر پروردگار خود توکل و اتکا می‌کنند، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ یعنی آیا دست را روی دست می‌گذارند و می‌گویند خدا خودش درست می‌کند؟ نه، معنای توکل این نیست. آن کسی که دست روی دست می‌گذارد و در مقابل تکلیف‌ها و تعهد‌ها و مسئولیت‌ها، به جای این که خود را مسئول بداند، منتظر معجزه خدایی می‌ماند، باید بداند که قرآن چنین تفکری را رد کرده است. قرآن مشت محکمی بر دهان بنی اسرائیل می‌زند، آنگاه که به موسی گفتند «فَأَذْهَبَ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱؛ ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید با دشمن بجنگید و هر زمان که فاتح گشتید، ما را هم خبر کنید. قرآن چنین تفکری را به شدت نفی می‌کند. این روش روش بنی اسرائیل مطرود ملعون^۲ و محروم از لذات دین و ایمان است. پس توکل به این معنا نیست.

آن تفکر رایج بین مردم که می‌گویند «آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بنده خدا کاری بر نمی‌آید» غلط و نادرست است. اگر از بنده خدا کاری بر نمی‌آید و اگر

۱. سوره مائده، آیه ۲۴.

۲. در قرآن، لعن بنی اسرائیل به صراحت و با عبارت «لَعْنَاهُمْ» (آن‌ها را لعنت کردیم؛

سوره مائده، آیه ۱۳) آمده است. (گروه تدوین)

برای ازین بردن و ریشه‌کنی فساد، ارادهٔ آدمی و نیروی آدمی به کار نمی‌آید، خدا انبیا را بسیج نمی‌کرد و مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد و انبیای الهی را با رسالت‌های سنگین به صحنهٔ نبرد با مفسدان نمی‌فرستاد. این که می‌بینید خدا کسانی را از جنس خود بشر برای ریشه‌کن کردن فساد فرستاد، باید بدانیم فساد بشری را خود بشر باید ریشه‌کن کند.

توکل یعنی در تمام احوال، اتکا و امیدت به خدا باشد. با این تعبیر، توکل از صورت ابزار مخدر درمی‌آید و به صورت عاملی برانگیزاننده و ابزاری حرکت‌آفرین در اختیار انسان با ایمان قرار می‌گیرد.

بعضی از افراد، دردشواری‌های زندگی و بحران‌ها و در آنجایی که دستشان از همهٔ وسایل ظاهری کوتاه می‌شود، یکی از این کارها را انجام می‌دهند: نخستین راه آن است که تسلیم دشمن می‌شود؛ یعنی هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرد، با خودش می‌گوید: وقتی کاری از من بر نمی‌آید، چه کنم؟ پس باید تسلیم دشمن شوم. راه دوم آن است که تسلیم دشمن نمی‌شود، اما تسلیم مسیر عادی زندگی می‌شود؛ یعنی در مقابل دشمن به خاک نمی‌افتد، اما عملاً راه و روالی را درپیش می‌گیرد که نتیجهٔ آن انفعال و عقب‌نشینی است. درست است که چنین آدمی ظاهراً تسلیم دشمن نشده است، اما باطناً تسلیم دشمن شده و در مقابل دشمن کوتاه آمده است. راه سوم این است که انتحار^۲ می‌کند و به زندگی خود خاتمه می‌دهد، مانند آن حاکمی که وقتی به حکومت می‌رسد، با گریه رقصانی‌های^۳ قدرت‌های بین‌المللی که او را به ستوه می‌آورند و هر روز از یک گوشهٔ مملکتش سروصدایی علیه‌اش راه می‌اندازند، ذله و خسته می‌شود و در نهایت خودکشی می‌کند.

این‌ها راه‌های پیش‌روی یک انسان بی‌خدا در بن‌بست‌هاست. اما برای

۱. توکل، که یکی از مفاهیم فردی است، در اینجا به زیبایی به راهبردی اجتماعی برای خروج از بن‌بست‌های اجتماعی و ملی تبدیل شده است. (گروه تدوین)

۲. به معنی خود را کشتن و خودکشی کردن است.

۳. مفهومی کنایی دارد به معنی عذرهای واهی آوردن، بهانه تراشیدن، امروز و فردا کردن.

انسان‌های باایمان و باخدا در دیگری در بن بست‌ها باز می‌شود که گشایش آن در، درهای دیگر را به روی او می‌بندد. آن در، در توکل به خداست. انسان باایمان می‌گوید درست است که اینجا بن بست است، اما خدایی که من می‌شناسم بن بست را هم می‌شکافد. از نظر خدا چیزی به نام بن بست برای مؤمن وجود ندارد، همه بن بست‌ها به دست قدرت خدا بن باز است و راه برون رفت دارد.

آیا بن بست از جنگ اُحد بالاتر هست؟ در میانه جنگ، لشکر معدود اسلام به جمع‌آوری غنیمت سرگرم‌اند که ناگهان به سبب غفلت چند سرباز از دو طرف به آن‌ها حمله می‌شود، عده‌ای از پیش‌رو و عده‌ای از پشت، درحالی که مسلمانان از اسب‌ها به زیر آمده و اسلحه‌ها را بر زمین گذاشته‌اند. پیداست که در چنین مواقعی، لشکری بی‌سلاح و بدون سازویرگ فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. در همان حین، شیطان نیز از حنجره شیطان صفتان اعلام کرد که پیغمبر کشته شده است. شیطان همیشه از این کارها می‌کند؛ از نقشه‌های بسیار روشن و شفاف و از دست‌های روشده شیطان یکی این است که زودتر از موعد، شکستِ جبهه الهی و رحمانی را اعلام می‌کند. در چنین بحران و بن بست، یک مؤمن متوکل چه می‌کند؟ بن بست از این بالاتر سراغ دارید؟ راه‌های نجات به کلی بسته شده است و دشمن مجهز بر تمام صحنه مسلط است. در چنین شرایطی، آنچه به داد انسان می‌رسد و فقط در اختیار خداپرستان است اتکای به خدا و توکل به اوست. چه بن بست؟ حتی اگر پیغمبر ﷺ از دنیا رفته باشد، اما تکلیف که ازین نرفته و خدای پیغمبر که ازین نرفته است. آدم متوکل در اینجا مانند چه کسی عمل می‌کند؟ به سان علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه^۱ که با توکل ایستادگی کردند. بی‌توکل‌ها چه کسانی بودند؟ آن‌هایی که از اُحد تا مدینه پشت سرشان را هم نگاه نکردند و تا خود دروازه‌های شهر دویدند.

۱. ابودجانه از صحابیان بزرگ پیامبر ﷺ است که در سال یازدهم هجری و در جنگ یمامه به شهادت رسید. امام صادق علیه السلام ایشان را جزو فرماندهان سپاه حضرت مهدی علیه السلام - ذکر کرده‌اند که پس از ظهور حضرت - رجعت می‌کند. (گروه تدوین)

کسی که توکل را دست روی دست گذاشتن و به امید آینده مجهول نشستن معنا می‌کند و آن‌که توکل را به معنای خط بطلانی بر روی اراده انسان تعریف می‌کند، چنین آدمی، یا توکل را نمی‌فهمد و یا شَرَف سَرَش نمی‌شود، چون می‌خواهد توکل را نادرست و عوضی معنا کند تا مردم بی‌توکل و عوضی باریابند. به نظر من، برای پرواز انسان در میدان‌های زندگی، دو بال نیرومند وجود دارد: یکی صبر، و دیگری توکل. هرامتی که این دو بال را داشته باشد از تیررس دشمن کاملاً دور خواهد شد.

○ نماز جامعه‌ساز

چهارمین ویژگی مؤمن این است: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»؛ آن‌ها که نماز را به‌پا می‌دارند. دقت کنید، بین تعبیر «الَّذِينَ يُصَلُّونَ» و «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» تفاوت وجود دارد. يُصَلُّونَ یعنی نماز می‌گذارند. اگر فقط نماز گزاردن و خم‌وراست شدن مطرح بود، اینجا لازم نبود که «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» بگویند، بلکه می‌گفتند الَّذِينَ يُصَلُّونَ؛ یعنی آن‌هایی که نماز می‌خوانند. پیداست که «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» پیام مهمی را دربردارد که برپا داشتن نماز غیر از نماز خواندن است و اقامه نماز، حقیقتی برتر و بالاتر از نماز خواندن است. اما برپا داشتن نماز به چه معناست؟

درباره معنای اقامه نماز می‌توان چند احتمال را مطرح کرد و همه این احتمالات نیز می‌تواند درست باشد. یکی این‌که بگوئیم اقامه نماز یعنی نماز را به صورت کامل، همه‌جانبه، و تمام‌وکمال به‌جا آوردن. اتفاقاً در زبان عرب و در اصطلاحات عربی، اقامه به همین معنا نیز آمده است. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»؛ یعنی تمام صورت خود و همه وجود خود را به سوی دین برگردان. روشن است که اگر کسی نماز را به صورت کامل و با ارکان صحیح و با توجه به الهام‌های نماز بخواند، به‌جد فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

برای آدمی که نماز را خوب و با تمرکز می‌خواند، همه مشکلات آسان است. چرا

بعضی از بزرگان دین، در هنگام شهادت و مصیبت‌ها، دو رکعت نماز می‌خواندند؟ رسول خدا به هنگام بحران‌ها و شدت‌ها به بلال رو می‌کرد و می‌فرمود: «أرحنا يا بلال؛ بلال ما را آسوده کن (یعنی برو اذان بگو تا با نماز به آرامش برسیم)»^۱. «آبرد آبرد یا بلال»؛ ای بلال، دل ما را خنک کن. اگر کسی با توجه و تمرکز و خضوع و خشوع نماز بخواند، بدون شک آنچه به مؤمنان وعده داده شده است برای او محقق خواهد شد.

۴۵

درس دوم • آشنایی با ایمان بن بست‌شکنانه

احتمال دیگر این است که «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» یعنی نماز را در جامعه برپا می‌دارند و جامعه را جامعه‌ای نمازخوان می‌کنند. بعضی‌ها دلشان خوش است که خودشان نماز می‌خوانند و به جای هفده رکعت در شبانه‌روز، پنجاه و یک رکعت می‌خوانند. اگر به چنین اشخاصی بگویند که مردم گروه‌گروه از دین روی برمی‌گردانند، برایشان تفاوتی نمی‌کند؛ آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج^۲. چنین فردی می‌گوید اگر ما گلیم خودمان را به در ببریم، خیلی هنراست. روشن است که چنین عملی نشانه ایمان نیست. اگر کسی فقط خودش نماز بخواند، ولو نماز خوب و باکیفیت بخواند، و به دیگران کاری نداشته باشد، عملش درست نیست؛ یعنی نمازش نماز کاملی نیست.

نشانه ایمان چیست؟ برطبق معنای دوم، اقامه صلاة به معنی نماز را در جامعه برپا داشتن و همگان را نمازخوان کردن است. البته این عبارت به این معنا نیست که همه مردم عبادتی را انجام بدهند یا افراد نمازخوان جامعه را نمازخوان کنیم، بلکه به این معناست که جامعه را نمازخوان کنیم؛ یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست، جامعه‌ای که اهل «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است؛ جز خدا، کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا، به هیچ‌کس دیگر اتکا نمی‌کند و از کسی کمک و یاری نمی‌طلبد. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی از «مَعْصُوبٍ عَلَيْنَا»، و از دنباله‌روان فساد، یعنی از

۱. مفتاح الفلاح، شیخ بهائی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. سعدی، گلستان، باب دوم، در اخلاق درویشان، حکایت ۳۹.

«ضالین»، بیزاری و برائت می‌جوید. آری، نماز این است^۱.

اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را این‌گونه نمازخوان کند، درحقیقت او تلاشی در راه عبودیت مطلق حق، ریشه‌کنی فساد، ازین بردن من و ما، ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی در میان امت مسلمان و در میان تمامی ابنای بشر انجام داده‌است؛ یعنی کاری کنیم که همه مردم در هر روز پنج نوبت و در هر نوبتی چندین بار بگویند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ یعنی خدایا، فقط در مقابل تو گردن عبودیت و کمر عبادت‌مان را خم می‌کنیم. هر روز پنج نوبت و هر نوبتی چند مرتبه از «مَعْضُوبٍ عَلَيْنَا» و از «ضالین»، یعنی از سردمداران فساد و دنباله‌روان آنان، برائت و بیزاری بجویم. اقامه نماز به این معنا یعنی جامعه نمازخوان.

○ انفاق جامعه‌ساز

«وَمِمَّا زَقَّاهُمْ يَتَفَقَّهُونَ»؛ پنجمین نشانه مؤمنان این است که از آنچه به آنان روزی کرده‌ام انفاق می‌کنند. انفاق به چه معناست؟ قبلاً گفتیم که انفاق یعنی پُر کردن خلأها و نیازها، آن خرج کردنی که خلئی را پُر کند و نیازی را برآورده سازد. مثلاً اگر کسی بیاید و دیوار مسجدی را که قبلاً رنگ شده‌است مجدداً رنگ روغن کند، چنین عملی انفاق نیست، زیرا احتیاجی به این کار نبود؛ این عمل خرج است، اما مصداق انفاق نیست. انفاق عبارت از آن است که خلئی و نیازی در متن جامعه وجود داشته باشد و کسی آن خلأ و نیاز را شناسایی کند و سپس آن را پُر نماید.

«مِمَّا زَقَّاهُمْ»؛ یعنی مؤمنان آن کسانی هستند که از آنچه ما به آنان روزی کرده‌ام انفاق می‌کنند. اسمی از مال و پول در این آیه نیست، بلکه از هر آنچه که دادیم، از پولی که دادیم، عمری که دادیم، فرزندی که دادیم، آبرویی که دادیم، توان جسمی‌ای که دادیم، زبانی که دادیم، فکر و مغزی که دادیم، و از همه امکاناتی که

۱. با این توضیح، نمازخواندن در رشد فردی متوقف نمی‌شود، بلکه به راهبردی در جهت فسادستیزی و در نتیجه ایجاد جامعه الهی و توحیدی تبدیل می‌شود.
(گروه تدوین)

به آن‌ها دادیم برای رفع نیازها استفاده می‌کنند. جمله **﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾** یعنی از هر آنچه ما به آن‌ها روزی داده‌ایم بجا و مناسب خرج می‌کنند.

ای برادرِ مؤمن نام مؤمن نما. ای برادری که اگر مؤمن خطابت کنند، خوشت می‌آید و اگر کسی اندک تزلزل و تردیدی در ایمانت ورزد، ناراحت می‌شوی، ممکن است که بسیار هم خرج کنی، اما آیا انفاق هم می‌کنی؟

ای گوینده عزیز که بسیار حرف می‌زنی، درست است که از سینه و ریه و وجود خود و از جسم و اعصاب خود مایه می‌گذاری، اما آیا از نیروی کلامت انفاق هم می‌کنی؟ پُرگفتن هنر نیست، گفتن آنچه مورد نیاز است هنر است که در این صورت انفاق محسوب می‌شود. ای کسانی که از آبروهایتان و از حیثیت‌هایتان خرج می‌کنید، آیا از این آبرو و حیثیت انفاق هم می‌کنید؟ گاهی انسان با نام دین پول خرج می‌کند، در حالی که انفاق نکرده است. متأسفانه این واقعیت تلخی است که وجود دارد! چه مقدار پول‌هایی که به نام دین مصرف و خرج می‌شود، اما خلئی را پر نمی‌کند و دردی را درمان نمی‌کند و نیازی را از جامعه مستمند برطرف نمی‌کند!

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾؛ اینان مؤمنان راستین‌اند. **﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾**؛ برای آنان درجات و رتبه‌هایی است، **﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾**؛ در نزد پروردگارشان، **﴿وَمَغْفِرَةٌ﴾**؛ و غفران نیز از آن این افراد است. اگر قرار است خداوند به کسی مغفرت بدهد و جراحات روح کسی را درمان کند، جراحات گناهش را التیام خواهد بخشید. **﴿وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾**؛ و روزی شرافتمندانه و کریمانه، رزق بی‌ذلت و بدون سرافکنندگی نصیب آنان خواهد کرد.

اگر جامعه مؤمنی را ایجاد کردیم^۱، زمانی لقمه نان آن جامعه پاکیزه، شرافتمندانه، و توأم با سربلندی و کرامت است که مؤمن باشد و این صفات را در خود جمع کرده باشد. اگر جامعه‌ای این‌گونه شد، آنگاه تمامی شعارهایی که احزاب سیاسی دنیا امروزه پشت بلندگوها، به راست یا به دروغ، مطرح می‌کنند، همه آن شعارها، در جامعه ایمانی محقق خواهد شد؛ صلح، آزادی، رفاه، راحتی، نبود جنگ و خونریزی، ایجاد برادری، سطح فرهنگ عالی، سطح سواد بالا، سطح روزی خوب، و دیگر لفاظی‌هایی که دارند مجموعاً در جامعه ایمانی تحقق پذیر است.

خودآزمایی

- ❖ مفهوم انفال و انواع آن را با یکدیگر مقایسه کنید.
- ❖ نشانه‌های ایمان مؤمن راستین را نام ببرید و دو مورد را شرح دهید.
- ❖ چگونه می‌توانیم مفهوم توکل را کاربردی کنیم؟
- ❖ فرایند برون‌رفت ازین بستِ جنگ اُحد را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ❖ چه مشکلاتی دوبالِ نیرومند انسان را برای پرواز در میدان‌های زندگی تهدید می‌کند؟
- ❖ نشانه‌های انفاق را نام ببرید و آن را با آنچه در جامعه رخ می‌دهد مقایسه کنند.
- ❖ به نظر شما، با توجه به مفهوم ایمان، در جامعه اسلامی در زمینه ایمان چه اقداماتی انجام شده است؟

۱. در این فراز، سخن از جامعه ایمانی است، نه فرد مؤمن. رویکرد کلی کتاب، ساختن جامعه توحیدی و تمدن توحیدی است. این جهت‌گیری در تمامی دروس این کتاب، نمود پرزنگی دارد. (گروه تدوین)

درس سوم

آشنایی با ایمان آگاهانه

هدف کلی

- آشنایی فراگیران با مفهوم ایمان آگاهانه

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- تفاوت رهبران الهی با رهبران غیرالهی را دریاوریه هدف تشریح کنند.
- مفهوم ایمان را توضیح دهند.
- اهمیت ایمان آگاهانه را با استناد به آیه **﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾** توضیح دهند.
- ایمان مقلدانه و ایمان متعصبانه را مقایسه و تجزیه و تحلیل نمایند.
- مهارت کسب ایمان آگاهانه را با توجه به آیه **﴿الْأَمْنُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾** از بُعد روان شناسی مذهبی تحلیل کنند.
- میزان آگاهانه بودن ایمان درنسل جوان امروز را با نسل دیروز مقایسه نمایند.
- نشانه های خردمندان در جامعه اسلامی را نام ببرند.
- مصادیق مرتجعان امروزی را با توجه به آیه **﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ﴾** برشمارند.

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۶/۳۰ قمری
مصادف با چهارم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

ایمان خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و پیروان آن‌هاست. ایمان پیامبران به معنای باور داشتن به رسالت خویش است. فرق میان رهبران الهی با دیگر رهبران سیاستمدار در همین جاست؛ یعنی یک رهبر الهی به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، با همه وجود خویش صمیمانه معتقد است، درحالی‌که سیاستمداران عالم ممکن است احیاناً سخنان زیبا و بیانات دلکش و نغزی بر زبان برانند، اما به آنچه می‌گویند یا ایمان ندارند یا ایمانشان به قدر لازم نیست.

• تفاوت رهبران مادی با رهبران الهی

یکی از بزرگ‌ترین رهبران کشورهای بلوک شرق^۱، که هر مکتب الهی و هر فکر غیرمادی را به شدت محکوم می‌کرد، پس از استقلال هندوستان به این کشور سفر کرد. آن رهبر کمونیستی، برای این‌که دل میلیون‌ها هندی تازه به استقلال رسیده را به دست بیاورد، بر روی پیشانی خود نقش تیلاک را حک کرده بود که تعجب

۱. منظور کشورهایی است که با اعتقاد به مکتب کمونیسم، در دوران جنگ سرد، با شوروی هم‌پیمان شدند و پیمان ورشو را امضا کردند.

هندیان را برانگیخت. تیلاک یا تیلک یکی از روحانیان و رهبران آزادی خواه هندوستان بود. نهضت هندوستان از روز شکوفایی تا روز به ثمر نشستنش نود سال تمام طول کشید. جالب است که رهبران اساسی استقلال هندوستان در طول این دوران، یعنی از آغاز تا پایان، روحانی بودند، چه روحانیان مسلمان و چه روحانیان هندو؛ روحانیان مسلمان مانند مولانا شاه محمود دهلوی، مولانا محمود الحسن، مولانا ابوالکلام آزاد، مولانا محمد علی، مولانا شوکت علی^۱. کلمه مولانا در شبه قاره هند معادل آیت الله در مکتب ماست، یعنی آیت الله شوکت علی، آیت الله ابوالکلام. این افراد، رهبران بزرگ نهضت هندوستان بودند که مسلمانان هند را رهبری و هدایت می کردند. در کنار رهبران مسلمان، رهبران هندو نیز برای استقلال هندوستان بسیار تلاش کردند. مهاتما گاندی، که یک روحانی جینی و وابسته به مکتب جینیسم^۲ بود، از جمله روحانیان هندو محسوب می شود.

تیلاک مرد عجیبی بود که البته قبل از پیروزی نهضت هند از دنیا رفت. وی آزادی هندوستان را ندید و حدود سی چهل سال بعد از مرگ او شاگردانش شربت شیرین آزادی را چشیدند و برای گرامیداشت یاد آن مرد آزادی خواه نقش و نمادی به نام نقش تیلاک ساختند. چون خود تیلاک از نظر هندوها دارای مقامات روحانی بود، این نقش نیز نشان روحانیت و نماد و سمبل معنویت و ماوراء الطبیعه به شمار می رفت.

۱. مولانا شوکت علی (۱۸۷۳-۱۹۳۸ م) و مولانا محمد علی (۱۸۷۸-۱۹۳۱ م) دو برادر از علمای شیعه هند بودند که با تأسیس نهضت خلافت به استقلال هند کمک کردند. یکی از مهم ترین کارهای این دو برادر تلاش برای وحدت هندوها و مسلمانان برای مقابله با استعمار انگلیس بود. مولانا محمود الحسن (۱۸۵۱-۱۹۲۰ م) یکی از بزرگ ترین رهبران مسلمان در مبارزه با استعمار انگلیس در هند بود. ابوالکلام محیی الدین احمد (۱۸۸۸-۱۹۵۹ م) نیز از جمله علمای اسلامی بود که، بعد از یک دوره تبعید در کنار گاندی، استقلال هند را به ثمر رساند. (تیم تدوین)

۲. مکتب جین یکی از مکاتب عرفانی هند است که مرجعیت کتب مقدس و دها را نپذیرفت و همچون بودیسم از دیگر فلسفه های هندویی جدا شد. عقیده به تناسخ و کارما بخشی از باورهای مکتب جینیسم است (شریفی دوست، کاوشی در معنویت های نوظهور، ص ۳۷۰).

در آن سفر مشهور، هندیان با تعجب دیدند که رهبر مادی‌گرای شوروی برای جلب توجه عامهٔ مردم هند نقش تیلاک را بر روی پیشانی خود حک کرده بود. معنای این رفتار آن بود که «ما هم چون شما هندوها امور معنوی و ماورائی را باور داریم»، درحالی که تفکر کمونیستی رفتار آن‌ها را رد می‌کرد و مکتبشان این کار را خطا می‌دانست.

شأن رهبران سیاستمداری که از مسئولیت‌های معنوی و الهی به‌دورند همین است، اما پیغمبران خدا به آنچه گفتند با تمام وجودشان مؤمن بودند و خود، پیش از همه، به آنچه مردم را بدان دعوت می‌کردند شتابان رسیده بودند. معنی ندارد که من در پای کوه بلّام و بخوام، عطش تمام وجود مرا افسرده و پژمرده کند، سپس ندا دردم که آقایان، چه نشسته‌اید، بشتابید که در بالای این کوه آب خوشگواری هست. پس به سمت آب بدوید. اما خود من از اینجا تکان نخورم و قدم از قدم برندارم. پس دیگران حق دارند که به من بگویند اگر راست می‌گویی، چرا خودت از تشنگی درحال تلف شدنی، بیچاره! رهبران الهی پرچم به دست و گام در راه حرکت می‌کردند و خودشان جلوتر از همه پیشگام بودند. ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام به خداوند می‌گوید بار خدایا، اول کسی که در مقابل تو اسلام آورد و در برابر تو تسلیم و رام شد خود من بودم، (اول آن کس که خریدار شدش من بودم)^۱ و دیگران بعد از من و به دنبال من حرکت کردند.

پیغمبر اکرم در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین حادثه‌های صدر اسلام، خودش، پیشگام بود. درست است که عبدالله مسعود^۲ کتک می‌خورد و خَبّاب^۳ شکنجه می‌شد

۱. وحشی بافقی، دیوان اشعار، ترکیب‌بند شرح پریشانی. (شعر با نظر تیم تدوین اضافه شد)

۲. عبدالله بن مسعود جزو یاران نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و از حافظان قرآن بود. در زمان عثمان، به دلیل مخالفت‌هایش با حکومت، به مدینه منتقل شد و سرانجام در اثر بیماری ناشی از ضرب و شتم عمّال خلیفه از دنیا رفت و وصیت کرد خلیفه وقت بر بدنش نماز نخواند.

۳. خَبّاب بن اُرت یکی از غلامانی بود که شکنجه‌های فراوان او را از قبول دعوت

و عمار یاسر^۱ زیر شکنجه بیهوش می شد، اما شکنجه خود پیغمبر ﷺ را با وضع مسلمانان پاکباز پیرامونش مقایسه کنیم، درمی یابیم که شدت عمل نسبت به خود رسول الله ﷺ از دیگران بیشتر و طاقت فرساتر بوده است.

پیامبران به راه خود ایمان کامل داشتند. ایمان یعنی پذیرش با تمام وجود و باور عمیق به آنچه می گوئیم. نشانه باور داشتن آن است که فرد پیشاپیش دیگران در آن راه گام برمی دارد و حرکت می کند. به همین دلیل آیه قرآن به ما چنین می آموزد: **﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَقْرَفُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾**^۲.

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾؛ یعنی پیامبر به همه آنچه بر او نازل شده ایمان آورده است. **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾**؛ و مؤمنان و گرویدگان به او نیز همچون پیامبر اهل ایمان هستند، **﴿كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ﴾**، همگی به خدا ایمان آوردند و خدا را قبول کردند، **﴿وَمَلَائِكَتِهِ﴾** و به تمام فرشتگان خدا هم ایمان آوردند، **﴿وَكُتُبِهِ﴾**؛ و همچنین به همه کتاب های آسمانی از آغاز تا پایان ایمان دارند، **﴿وَرُسُلِهِ﴾**؛ و به تمام پیامبران الهی باور دارند؛ یعنی نه تنها شخص پیامبر ﷺ بلکه یاران پیامبر نیز به تمامی این موارد ایمان دارند، چون راه یکی و هدف هم یکی است؛ در این ره انبیا چون ساربان اند / دلیل و رهنمای کاروان اند^۳.

آیه **﴿لَا نَقْرَفُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾** زبان حال مؤمنان است؛ یعنی مؤمنان می گویند

پیامبر ﷺ منصرف نکرد.

۱. پدر و مادر عمار، یعنی یاسر و سمیه، زیر شکنجه قریش جان دادند. عمار برای نجات از مرگ، زیر شکنجه، کلامی مبنی بر برائت از پیامبر بر زبان آورد. آیه فوق در تأیید ایمان عمار نازل شد. عمار در نودسالگی، در جنگ صفین، در رکاب امام علی علیه السلام، به شهادت رسید.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۳. در این ره انبیا چون ساربان اند / دلیل و رهنمای کاروان اند // و ایشان سید ما گشته سالار / هم او اول هم او آخر در این کار (شیخ محمود شبستری، گلشن راز، دیباجه).

که ما میان هیچ‌یک از پیغمبران الهی: هیچ تفاوتی نمی‌گذاریم. برای ما عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ، ادريس و يعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، همگی، محترم‌اند، زیرا تمامی پیامبران: از آغاز تا انجام، همه، مأموران و سفیران خداوند بوده‌اند.

• شنیدن آگاهانه

﴿وَقَالُوا﴾؛ و مؤمنان می‌گویند: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾؛ شنیدیم و فهمیدیم و نیوشیدیم^۱. معنای ﴿سَمِعْنَا﴾ این نیست که به گوشمان خورد، بلکه سَمِعَ به معنای حالتِ شنوایی است. حالت شنوایی غیرازگوش است. در زبان عربی ازگوش، به معنای عضو خاصی در بدن، با لفظ اُذُن یاد می‌شود. بنابراین سَمِعَ یعنی شنوایی همراه با فهمیدن و درک کردن.

در زبان فارسی هم می‌گویند فلانی حرف‌گوش‌کن است، یعنی فلانی حرف را می‌شنود. یا گاه به مخاطب می‌گوییم «شنیدی چه گفتم یا نه؟»، درحالی‌که بین ما و مخاطب نیم متر بیشتر فاصله نیست و قطعاً حرف ما را شنیده‌است، اما در واقع ما می‌خواهیم به مخاطب بگوییم که «آیا فهمیدی چه گفتم و متوجه منظور من شدی». ﴿سَمِعْنَا﴾؛ یعنی آنچه را که خدا برای ما فرستاده بود با تمام وجود فهمیدیم. ﴿وَأَطَعْنَا﴾؛ و اطاعت کردیم؛ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و فهم دقیق بود. ﴿عُفْرَاتِكَ رَبَّنَا﴾؛ پروردگار ما، پاداشی که از تو می‌خواهیم مغفرت توست، نه چیز دیگر. ﴿وَالَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ بازگشت ما به سوی توست.

تا اینجا این نکته را فهمیدیم که ایمان و باور ویژگی برجسته پیروان اسلام است. دربارهٔ انسان‌هایی که ایمان و باوری ندارند و صرفاً به این دلیل که چون دیگران به این راه رفتند، این‌ها نیز احتیاطاً به همان راه می‌روند، بدون رودربایستی، باید گفت چنین افرادی در حوزهٔ تفکر اسلامی جا نمی‌گیرند. ایمان یعنی باور، یعنی به‌وضوح مطلبی را پذیرفتن، یعنی به‌دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر جاذبهٔ

۱. نیوشیدن یعنی گوش فرادادن، شنیدن.

دین و قرآن دل آدمی را تسخیر نکرده باشد و ایمان در دل رسوخ نکرده باشد، آن دل مرده است و زنده به نور اسلام نیست.

● ایمان مقلدانه و ایمان متعصبانه

باید دانست ایمانِ ناسالم و نامقبول دو گونه است: یکی ایمان مقلدانه، و دیگری ایمان متعصبانه. ایمان گاهی از روی تقلید است، مانند ایمانی که غالباً در میان عامه مردم یافت می‌شود. از بیشتر مردم اگر پرسیم که «آقا، از کجا می‌گوی که پیغمبر اسلام ﷺ حق است»، هیچ نمی‌دانند! چون والدین یا معلمان مدارس یا مردم کوچک و بزرگ گفته‌اند پیغمبر ﷺ حق است، آن فرد عامی هم می‌گوید پیغمبر ﷺ حق است و به این گفته ایمان هم دارد؛ یعنی واقعاً باورش شده است که پیغمبر ﷺ حق است، اما این باور از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است.

نوع دیگری از ایمانِ ناسالم ایمان متعصبانه است. بعضی‌ها حاضرند. العبادُ لِلَّهِ. برای دلخوشی پیغمبر ما ﷺ به پیغمبران دیگری احترامی کنند؛ خیال می‌کنند در ملکوت اعلی هم میان پیغمبران درگیری و رقابت است! مثلاً اسم موسی عَلَيْهِ السَّلَام که بیاید، می‌گوید «موسی کی بوده، بابا! پیغمبر فقط پیغمبر ما». متأسفانه این تفکر مخصوص طبقه ناآگاه و عوام نیست و گاه در میان طبقات مطلع و بادانش که انسان انتظار بیشتری از آن‌ها دارد. نیز مشاهده می‌شود. اینان گمان می‌کنند چون دین اسلام چنین می‌گوید، پس هر چه را ادیان دیگر می‌گویند غلط است. چون فلان عمل را ما مسلمان‌ها انجام می‌دهیم، این عمل درست است و چون دیگران فلان عمل را انجام می‌دهند، پس آن عمل غلط است. چنین ایمانی نه تنها بردلیل و آگاهی متکی نیست، بلکه فقط برخاسته از تعصب است. تعصب یعنی جانبداری بدون دلیل و صرفاً از روی احساس و به دور از منطق.

با تأکید می‌گویم که ایمان مقلدانه و متعصبانه در اسلام هیچ ارزش و قیمتی ندارد. اگر دلیل می‌خواهید، یکی از ده‌ها دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و

تعصب باشد، زائل شدنش نیز به همان آسانی کسبِ خودِ ایمانِ تقلیدی است. به همان میزان که کودک بدون هیچ زحمتی و شاگرد بدون هیچ تلاشی از والدین خود یا از اولیای مدرسه ایمان را مُفت به دست می‌آورد، به همان راحتی هم دزدان ایمان آن ایمان را از او مُفت به یغما می‌برند. آنگاه شاهد نسلی خواهیم بود که ایمان‌ها، همگی، غارت زده‌است و درمقابل شعلهٔ مادیات ازین رفته و مانند برفی در چلهٔ تابستان آب شده‌است و «پس خطر باشد مُقَلِّد را عظیم/ از ره و رهزن ز شیطان رجیم»^۱.

شاید پیرسید که منظوم چه کسی است و از چه کسی حرف می‌زنم. خیلی عادی و معمولی است که بگویم منظوم نسل جوان است، لکن من نمی‌گویم آن نسل بی‌ایمان نسل جوان است، برای این‌که اگر شکوفه‌های ایمان را در گوشه‌وکنار می‌بینیم که به صورت جلوه‌ای و نوری رخ می‌نمایند، باز در نسل جوان است که به چشم می‌آید. باز مرجحاً به نسل جوان که به دنبال ایمان غیر تقلیدی و غیر متعصبانه و آگاهانه هستند. اتفاقاً منظوم نسل قبل از این نسل جوان است، همان نسل قدیمی که اعتقادات و باورها و ایمانش کورکورانه است. مثلاً فرد به مجلس روضه‌خوانی و نماز جماعت هم می‌رود، اما چون از روی منطق و آگاهی و شعور نیست، خیلی آسان حاضر است مسجد و امام حسین علیه السلام و دیگر مقدسات را فدای آن چیزی بکند که برایش ارزش واقعی دارد و در اولویت است. امروزه یکی از بدبختی‌های ما مواجهه با نسل قبل از نسل جوان است، آن‌هایی که از آگاهی‌ها و روشن‌بینی‌های خاص نسل جوان مسلمان امروز محروم مانده‌اند و از ایمان آگاهانه‌ای که فرد بتواند در سایه‌اش اعتقاد پایدار و تزلزل‌ناپذیری را در خود به وجود آورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند هم فرسنگ‌ها فاصله دارند.

در یک صد سال قبل، این همه راهزن فکر و ایمان و عقیده وجود نداشت. آن روزها

۱. همان، دفتر پنجم. (شعر توسط گروه تدوین اضافه شده است.)

هنوز دستان دشمن و آن انگشتان خائن به این میزان در پیکر جامعه ما راه نیافته و رسوخ نکرده بود. هنوز نقشه‌ها به این نتیجه نرسیده بود که باید ایمان مذهبی اصیل مردم را از آن‌ها گرفت تا بتوان هر بلایی را بر سرشان آورد. خوشا به حال کسانی که ایمان خود را از زوی آگاهی و درک و از زوی شعور انتخاب می‌کنند! گاه سیل درختان تناور را می‌برد، اما آن گیاه باریک و نازک و لطیف نجات می‌یابد، چون آن گیاه به ظاهر نحیف دو برابر تنه‌اش در زیر زمین ریشه دوانده است. آن چیزی که از بنیان قوی است با این حرف‌ها زائل شدنی نیست.

● در جست‌وجوی ایمان آگاهانه

این‌که ایمان ارزشمند در اسلام همانا ایمان آگاهانه است نکته و حقیقتی مسلم است؛ ایمان آگاهانه یعنی ایمانی که از زوی بصیرت، با چشم باز و بدون ترس به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مسلمان دارد و برای نگه داشتنش باید بگوییم در کوچه و بازار راه نرود، سرما و گرما نخورد، و آفتاب و مهتاب نبیند، چنین ایمانی، متأسفانه باقی نخواهد ماند. ایمان آگاهانه ایمانی است که در سخت‌ترین شرایط هم از فرد گرفته نشود و فرد آن را تحت هر شرایطی حفظ کند. البته گاهی مؤمن برای عبور از گذرگاه‌های دشوار سخنی بر زبان می‌راند که ظاهراً با ایمانش هماهنگ نیست، چنین سخنی صدمه‌ای به ایمان قلبی نمی‌زند و تهدیدی برای ایمان به حساب نمی‌آید؛ چنان‌که درباره عمار یاسر قرآن چنین می‌گوید: ﴿الْأَمْرُ أَكْبَرُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛ اگر در زیر شکنجه برای آن‌که دشمن را از شکنجه کردن خودت منصرف کنی جمله‌ای بگویی، اشکالی ندارد، چون ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل شود. آن ایمانی که خَبَابِ بن آرت داشت با شکنجه کردن از بین نرفت، آنگاه که آهن را داغ می‌کردند. شوخی نیست. و آن را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسبانیدند، زیرا ایمان آگاهانه و عمیق در قلب وی ریشه دوانده بود.

اگر ایمان از روی روشنی، درک، فکرو با محاسبه‌های صحیح به دست آمده باشد، آنگاه لازم نیست ما این ایمان را در صندوق خانه مخفی کنیم که مبادا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به آن آسیب برساند. اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، باید دائماً به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند آگاهی بدهیم. از آگاه شدن این‌ها و اهمه نکنیم و از چشم‌وگوش بسته ماندن این‌ها لذت نبریم. راهش این است که خمیرمایه آگاهی به شکل مستمر در مغزها و دل‌ها و فکرها تقویت شود تا در نتیجه آن آگاهی، ایمانی مستحکم، مانند بتون آرمه، دردل بنا شود که هیچگاه زائل‌شدنی نیست. دریک جمله باید گفت اسلام فقط آن ایمانی را می‌پذیرد که آگاهانه و ازسرفهم و شعور باشد.

• ایمان آگاهانه در قرآن

قرآن فقط ایمان آگاهانه را تأیید و توصیه می‌کند. آیات آخر سوره آل عمران ایمان آگاهانه را به زیبایی چنین توصیف می‌کند: **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾** ^(۱۵) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُوهِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ^(۱۶) رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ^(۱۷) رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ^(۱۸)

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ یعنی همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین، **﴿وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾**؛ و آمدن و شدن شب و روز، **﴿لَآيَاتٍ﴾**؛ نشانه‌هایی است. آیا این نشانه‌ها برای افراد گیج و بیهوش است؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداً! **﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾**؛ برای خردمندان است. خردمند یعنی آن‌که دارای خرد و نیروی فهمیدن است. همه مردم از نیروی خرد برخوردارند، البته به شرط آن‌که فکر و هوششان را به کار بیندازند. خردمندان از روز تولد با آرم و نشان مخصوصی از دیگران جدا نشده‌اند که بگوییم ما جزو آن‌ها نبودیم و نمی‌توانیم خردمند بشویم.

تمام مردم خردمند هستند، به شرط آن که نیروی خرد را بلااستفاده رها نکنند. مانند خودروپی نو که اگر استفاده نشود، بعد از مدتی زنگ می‌زند و برخی از قطعاتش از کار می‌افتد و در نتیجه کارایی خود را از دست می‌دهد. اولی‌الالباب یعنی آن‌ها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را آن قدر به کار می‌اندازند تا خردمند شوند.

اولی‌الالباب چه کسانی هستند؟ در این عبارت یک نکته لطیف قرآنی وجود دارد. اگر مردم معمولی بخواهند خردمند را معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن کسی است که در تمام امور زندگی‌اش پیشروست و در هیچ کاری کلاه سرش نمی‌رود؛ یعنی در کاسبی‌ها، در سیاست‌بازی‌ها، در رقابت با حریف‌ها، همه جا دستش بالای دست حریف‌هاست. از آنجا که قرآن هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد و ارزش واقعی انسان را در اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را کسی می‌داند که بیش از همه به دو خصیصه پای بند باشد: یاد مداوم خدا، تفکر مستمر.

● نشانه‌های خردمندان

○ یاد مداوم خداوند

از نظر قرآن خردمند کسی است که یاد خدا همه وجودش را پر کرده باشد؛ یعنی «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ»؛ خردمندان آن کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند، «قِيَامًا»؛ ایستاده، «وَقُعُودًا»؛ و نشسته، «وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»؛ درحالی که به پهلو افتاده‌اند؛ یعنی در همه احوال به یاد خدایند. اما به یاد خدا بودن به معنای حالت عرفانی خلسه‌آمیز و درویش‌مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که ما هم همیشه، با هو هو گفتن خدا را یاد می‌کنیم. در اینجا به یاد خدا بودن فعال منظور است؛ یعنی در عمل و رفتار خود به یاد خدا بودن.

○ تفکر مستمر

نشانه دیگر خردمندان پرورش قوه تفکر است؛ یعنی «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خردمندان در آفرینش آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند. اولی‌الالباب کسانی هستند که بعد از آن که تفکر و اندیشه کردند، آن را با زبان اعلام می‌کنند و می‌گویند: «رَبَّنَا»؛ پروردگارا، «مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»؛ تو این را به بیهوده نیافریده‌ای، و از این امر منزهی که بیهوده بیافرینی. این جمله مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی است.^۱

نقطه اساسی هر ایدئولوژی زندگی‌ساز این است که من این زندگی را برای کاری می‌خواهم و در پی هدفی به دنیا آمده‌ام. تأثیر ایدئولوژی در زندگی چنین است که اگر فرد به خدا معتقد است، بر این باور است که خداوند مرا برای کاری به اینجا آورده است و اگر به خدا معتقد نیست، می‌گوید من، به هر حال، در این جهان هدفی و کاری دارم.

اساسی‌ترین نقطه یک فلسفه فکری، که قادر است الهام بخش یک زندگی فردی و اجتماعی باشد، همین جمله است؛ یعنی «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»؛ پروردگارا، تو این آسمان و زمین را برای بیهودگی و پوچی نیافریده‌ای، «سُبْحَانَكَ»؛ تو از این پیراسته‌ای که کار عبث انجام دهی. پس من مسئولیتی دارم و باید راهی را بپیمایم و اگر عمل شایسته و صحیح را، به صورتی که تو خواسته‌ای، انجام ندهم، این نظم شگفت را برهم زده‌ام. «سُبْحَانَكَ فَفَئِنَّا عَذَابَ النَّارِ»؛ پس ما را از شکنجه آتش مصون بدار. آتش قیامت با وجود این که واقعیت است، اما سمبل آتش خشم و انتقام خداوند و تکوین عالم نیز هست.

اکنون ببینیم ادامه آیات چگونه ایمان آگاهانه را توصیف می‌کند: «رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ»؛ پروردگارا، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی رسوا و خوار و زبون کرده‌ای، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»؛ و ستمگران را هیچ یاور و پشتیبانی نیست؛ یعنی نه دست غیبی و نه قوانین هستی، هیچ کدام، مددکار ستمگران نخواهند بود. آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق حرکت می‌کنند

۱. ایدئولوژی در دومین درس از بخش نبوت به صورت مبسوط توضیح داده شده است.

محکوم به زوال و نیستی اند و هیچ چیزی در این عالم از آن‌ها حمایت نمی‌کند.

خردمندانِ باهوش، یعنی آنان که هم اهل تفکر دربارهٔ آسمان و زمین هستند و هم دریافته‌اند که برای بطالت و بیهودگی به این جهان پا نگذاشته‌اند، به خداوند می‌گویند: ﴿رَبَّنَا﴾؛ ای پروردگارِ ما، ﴿إِنَّا سَمِعْنَا﴾؛ ما با گوشِ سر و با گوشِ دل شنیدیم و فهمیدیم، ﴿مُنَادِيًا﴾؛ صدای آن منادی را که ﴿يُنَادِي لِلْإِيمَانِ﴾؛ برای ایمان ندا می‌زد: ﴿أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾؛ به پروردگارتان ایمان بیاورید. ﴿فَأَمَّا﴾؛ آن زمان ما نیز ایمان آوردیم. این‌ها همان متفکران و اولی‌الالباب‌اند.

این منادی ممکن است همان پیغمبر ﷺ باشد و یا ممکن است پیامبر باطنی انسان‌ها، یعنی همان عقل، باشد که انسان را به سوی ایمان به خدا دعوت و ترغیب می‌کند. پس خردمندان بعد از آن که صدای منادی را شنیدند از زوی بینش و شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. آنچه در اسلام مطلوب است همین ایمان آگاهانه است.

چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است و خداوند ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست، به همین دلیل، در چندین آیه، قرآن ایمان‌های کورکورانه، مقلدانه، و متعصبانه را به شدت می‌کوبد و توبیخ می‌کند.

● تقابلِ روشنفکران و متحجران

قرآن دربارهٔ کافران و مرتجعان می‌گوید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ وَمَا إِلَى الرَّسُولِ﴾؛^۱ و چون به آنان گفته شود که بیایید و آنچه را خدا فرستاده است و پیامبر می‌آموزد شما هم بیازمایید و بفهمید، آن‌ها به جای آن که فکر کنند و سعی کنند راه خود را با آگاهی انتخاب کنند، ﴿قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾^۲؛ می‌گویند راه رسمی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را بس است و ما به دنبال حرف‌های تازه نمی‌رویم.

کافران نامِ دیگرِ مرتجعانِ هر عصر در قرآن است. همه‌جا پیغمبر روشنفکر زمان

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰۴.

۲. همان.

خوبش است و حرف نو و راه نو دارد و به سوی هدفی نو دعوت می‌کند، اما متعصبان و متحجران و مرتجعان، که همان کافران هستند، راه نو را نمی‌پسندند و نمی‌پذیرند. مرتجعان و متحجران حرفشان یک جمله است: «ره چنان رو که رهروان رفتند»^۱. «**مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا**»؛ یعنی ما پدر و مادرهایمان را این‌گونه و بر این راه ندیده‌ایم. پدرهایمان به‌گونه‌ای دیگر رفتار می‌کردند و ما می‌خواهیم مانند پدرانمان بفهمیم و همان‌گونه عمل کنیم. قرآن نیز در جوابشان می‌گوید: «**أَوَلَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ**»^۲؛ حتی اگر پدرانشان چیزی نفهمند و گمراه باشند؟! این‌ها کارتقلید از پدران را به آنجا رساندند که قرآن آن‌ها را به شدت توبیخ می‌کند و می‌گوید: ولو پدراتان هیچ چیزی نمی‌فهمیدند و نمی‌توانستند خیر و شر خودشان را هم بفهمند، بازهم از آن‌ها تقلید می‌کردید؟ به روشنی پیداست که قرآن تقلید را ملامت و شماتت می‌کند و نقطهٔ مقابلش، یعنی ایمان آگاهانه، را تأیید و توصیه می‌کند.

خودآزمایی

- ❖ رهبران الهی را با رهبران غیرالهی در ایمان به هدف مقایسه کنید و تفاوت‌هایشان را توضیح دهید.
- ❖ مصداق «شان رهبرانی که از مسئولیت‌های معنوی و الهی دور هستند» را در جامعهٔ اسلامی توضیح دهید.
- ❖ مفهوم ایمان را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ❖ اهمیت ایمان آگاهانه را با استناد به آیهٔ «**سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**» توضیح دهید.
- ❖ ایمان مقلدانه و ایمان متعصبانه را مقایسه و تجزیه و تحلیل نمایید.
- ❖ مهارت کسب ایمان آگاهانه را با توجه به آیهٔ «**الْأَمْنُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مَظْمُونٌ بِالْإِيمَانِ**» توضیح دهید.
- ❖ میزان آگاهانه بودن ایمان در نسل جوان را با نسل دیروز مقایسه کنید.

۱. این نصیحت قبول کن از ما/ تا درآیی به جنت‌المأوا// ره چنان رو که رهروان رفتند / راه رفتند و ناگهان رفتند (شاه نعمت‌الله ولی، دیوان اشعار، مثنویات، شمارهٔ ۵۶).

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰۴.

- ❖ نشانه‌های خردمندان در جامعه اسلامی را توضیح دهید.
- ❖ مصادیق مرتجعان امروزی را با توجه به آیه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ﴾ نام ببرید.

درس چهارم

آشنایی با ایمان زاینده

هدف کلی ❁

■ آشنایی فراگیران با مفهوم ایمان زاینده

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- ایمان تعهد آفرین وزاینده را تشریح نمایند.
- فرمول افراد تنبل را برای رسیدن به بهشت از منظر روان شناختی تبیین کنند.
- مفهوم جمله «دشمنان اسلام سعی دارند اسلام منهای عمل و ایمان بدون عمل را به مؤمنان بیاورانند» را شرح دهند.
- نظریه خضوع، خشوع، گریه و دعای امام سجاد علیه السلام را که ناشی از ایمان و عمل آن حضرت بود توضیح دهند.
- مصداق تعهدات فردی ایمان را با تعهدات اجتماعی آن مقایسه کنند.
- انتخاب الهی را تعریف کنند و مصداق قرآنی امت های برگزیده را نام ببرند.
- با توجه به آیه «لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»، معنای گواه بودن امت پیامبر صلی الله علیه و آله را شرح دهند.
- با توجه به هجرت پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، تفاوت هجرت عادی را با هجرت تمدن ساز بیان کنند.

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۶/۳۱ قمری
مصادف با پنجم رمضان ۱۳۹۴ قمری

تعریف ایمان زاینده

برطبق فرهنگ قطعی قرآن، ایمان صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان به معنای باور است و باور نیز با قلب مرتبط است، اما قرآن هرایمان و باوری را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان قلبی ظاهری و ایمانی که شعاع آن دراعضای مؤمن و رفتار او قابل مشاهده نیست، چنین ایمانی، از نظر اسلام ارزشمند نیست.

اول مؤمن به خدا شیطان است. پیش از آن که بندگان پُرمدعای پروردگار و فرزندان پُرناز و افادهٔ آدم قدم بر این سرزمین خاکی بگذارند، ابلیس سالیان متمادی خدای متعال را عبادت می‌کرد، به قول معروف، «نبودش کار جز تسبیح و تقدیس»^۱ و دلش در ظاهر کانون معرفت خدا بود، اما در آن بَزَنگاه و دقیقاً در جایی که ایمان به کار می‌آید، آن ایمان به کار ابلیس نیامد. ایمانی که فقط در دل بماند و به دست و پا و مغز و اعضا و به نیروها و انرژی‌های ما نرسد، می‌پوسد و می‌خشکد. در فرهنگ قرآنی ایمانی ارزشمند است که همچون سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌کند و می‌زاید و همراه با تعهد، باری بر دوش مؤمن می‌گذارد. از چنین ایمانی به «ایمان زاینده» تعبیر می‌کنیم.

۱. عطار، اسرارنامه، بخش اول، المقالة الاولى فی التوحید. (شعر با نظر تیم تدوین اضافه شد)

در قرآن ده‌ها بار ایمان به همراه عمل صالح در عبارت قرآنی **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾** تکرار شده است. منطق قرآن این است که ایمان بدون تعهد و ایمانی که احساس مسئولیتی به همراه ندارد نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبا.

بر این اساس، این افراد باید در برداشت خود تجدید نظر کنند: کسانی که خیال می‌کنند انسان حتی اگر به لوازم و تعهدات ایمان پای بند نباشد، می‌تواند در زمره مؤمنان قرار گیرد؛ کسانی که گمان می‌کنند نویدهای خدا درباره مؤمنان بدون تلاش و مجاهدت و با باور تنها نصیب انسان می‌گردد؛ آن‌هایی که گمان می‌کنند بهشت را به یک امر قلبی می‌دهند و بس؛ کسانی که خیال می‌کنند حکومت روی زمین را به یک امر قلبی و بدون عمل می‌دهند؛ و خلاصه آن کسانی که تصور می‌کنند اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی می‌ماند. همگی این افراد باید به آیات مطرح در این مبحث با دقت بیشتری بیندیشند تا متوجه شوند ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل و مسئولیت و با تکلیف و تعهد همراه است.

پس اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نباید نام خود را جامعه مؤمن بگذارد. آن کسانی که ابتدا این وعده عجیب قرآن را می‌شنوند که **﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾** **﴿إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۱ (سست و غمگین نشوید و اگر مؤمن باشید از همه برترید)، و سپس به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند و درمی‌یابند که مؤمنان به قرآن از همه برتر نیستند، تعجب می‌کنند که پس کجاست این وعده الهی قرآن؟ به این افراد باید خاطرنشان کرد که وعده الهی حق است. هم در زمان ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الیه و هم در هر جایی که ایمان محقق شود این وعده عملی می‌شود، اما این وعده به ایمانی مربوط است که همراه با عمل باشد و از تعهد و مسئولیت جدا نباشد و در یک کلام «ایمان زاینده» باشد.

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، باید گفت اول مؤمن

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوهب و ولیدبن مُغیره مخزومی^۱ بودند. این دو تن از هوشمندان عرب بودند و به خوبی می دانستند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ نمی گوید، اما مدام با هم پیاستگی های خود به گفت و گو می نشستند و در نتیجه تصمیم گرفتند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رسوا کنند؛ می گفتند بروم و سخن محمد را بشنوم و عیب هایش را برملا سازم، شبها دزدیده و دزدانه به آیات قرآن گوش می دادند و به همدیگر می گفتند که «این کلام بشر نیست. این سخن سخن خدای بشارست»؛ یعنی تصدیق می کردند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی خدا سخن می گوید. اما ما امروز، بعد از گذشت چهارده قرن از آن تاریخ، امثال ولیدبن مغیره را مؤمن نمی دانیم. به این دلیل که ایمان و تصدیقشان با تعهدهای متناسب همراه نبوده است. اکنون جا دارد از خود پرسیم: ما که ایمانمان با تعهدهای متناسب همراه نیست آیا مؤمن هستیم؟

○ شیعه بدون تعهد

اگر فقط ایمان قلبی و باور ذهنی کافی بود، عمروعاص باید اول شیعه عالم باشد. عمروعاص کسی است که ماجرای غدیرخیم را به چشم دیده و در وصف امام علی عَلَيْهِ السَّلَام شعر سروده^۲ بود و در دم مرگ نیز اظهارندامت و پشیمانی کرده و گفته بود: «دینم را به دنیای معاویه فروختم و با آن که می دانستم علی حق است، اما با او جنگیدم.»^۳ پس عمروعاص که عمیق تر و علمی تر از شیعه قرن چهاردهم به ولایت بلافضل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پی برده بود آیا شیعه است؟ پاسخ قطعاً منفی است، چون اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام تعهدها و مسئولیت هایی را

۱. یکی از بزرگان قریش بود که هم در سخنرانی و هم در سخنرانی شهرت داشت.

به سبب مخالفت این فرد با قرآن، آیات سوره مدثر درباره وی نازل شد.

۲. این شعر قصیده ای به نام جُلْجُلِیْه است که عمروعاص در جواب معاویه سروده بود و علامه امینی آن را در کتاب *الغدیر* آورده است که در یکی از ابیات این قصیده چنین آمده است: وَأَيُّنَ الْحُصَيْنِ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ / وَأَيُّنَ مُعَاوِيَةَ مِنْ عَلِيٍّ (معاویه، تو که همچون شن های کنار ساحلی، کجا/ و علی که همچون ستارگان آسمان است کجا؟)۱۹.

۳. احمد بن اسحاق یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، دوران معاویه بن ابی سفیان، ص ۲۲۲.

بردوش انسان می‌گذارد که اولین تعهد آن بیعت نکردن با معاویه بن ابی سفیان است. عمرو عاصی که با معاویه همدست می‌شود و با علی علیه السلام می‌جنگد یعنی به تعهدهای تشیع پای بند نیست. بنابراین شیعه نیست.

باید روی سخن را به خودمان بازگردانیم و از خود بپرسیم: آیا ما به تعهدهای شیعه بودن عاملیم؟ آیا به لوازم شیعه بودن پای بندیم؟ قرآن صریحاً ایمان داشتن کسانی را که به تعهدات ایمانی خود پای بند نیستند نفی می‌کند. بنابراین ایمانی که از اصول اعتقادی اسلام و تشیع است ایمان زاینده و تعهد آفرین است. اگر ایمانی با تعهدهای عملی همراه نباشد، نباید منتظر نتیجه‌ای برای آن باشیم، به خصوص نباید منتظر نصرت الهی و داشتن امنیتِ روحی و روانی در زندگی باشیم.

○ ایمان زاینده در قرآن

ده‌ها آیه قرآنی ضرورت ایمان زاینده و ایمان همراه با عمل را یادآور شده‌اند. یکی از این آیات آیه **«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»**^۱ است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»؛ یعنی آن کسانی که ایمان آوردند، **«وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»**؛ و ایمان خود را با ستمگری نیامیختند، **«أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ»**؛ امنیت برای آن‌هاست. ایمانی که با ستمگری همراه است امنیتی در پی ندارد. ایمانی که تعهد در کنارش نیست به پیروزی و نصرت مؤمن ختم نمی‌شود. ایمان بدون عمل یاری خدا و یاری طبیعت را به دنبال ندارد، و خلاصه برای ایمان بدون عمل نه خبری از بهشت دنیوی است و نه نشانی از بهشت اخروی.

پندار بی‌بوده ناشی از راحت‌طلبی انسان را وامی‌دارد تا همیشه به دنبال کارهای راحت‌تر برود. آدمی این‌گونه است که اگر بین دو کار مختیر باشد، آنی را انتخاب می‌کند که آسان‌تر است و تلاش کمتر و همت کمتری می‌برد. این خصلت بشری

۱. سوره انعام، آیه ۸۲.

ما را به انتخابِ راهِ آسان تر و کم خرج تر و بی تلاش تر سوق می دهد. از طرفی ایمانِ مذهبی نیز به ما اخطار می دهد که مبدا بهشت از دست برود. بنابراین برای این که هم سهل گرای به قوت خود باقی بماند و هم بهشت از دست نرود، مجبوریم فرمول هایی از خودمان بسازیم که نتیجه آن ها رفتنِ آدمِ بیکارهٔ تنبل به بهشت باشد. وقتی چنین کردیم، نگاه با اصرار پای این فرمول های خودساخته می ایستیم و از آن ها دفاع می کنیم و تا آخر هم نمی فهمیم که چه کرده ایم. فقط وقتی به بهشت نرفتیم، می فهمیم که آن فرمول ها غلط بودند. چه بهتر که هم اینک تجدیدنظر کنیم و با بررسی بیشتر دریابیم که آیا واقعاً این فرمول ها درست عمل می کنند و نتیجه خواهند داد.

• شفاعت، مشروط به جدیت

در روایات معتبر آمده است که کسی به شفاعت ما نمی رسد مگر به وسیلهٔ کوشش و جدوجهد^۱. معمولاً بیشتر ما، با تنبلی، زانوی غم بغل می گیریم و به امید شفاعت می نشینیم، در حالی که خودِ امام، بر پایهٔ روایت معتبر، می فرماید شفاعت ما فقط به کسانی می رسد که جدوجهد و کوشش داشته باشند، و این جمله درست نقطهٔ مقابل آن چیزی است که ما در ذهن های خود داریم.

• سیرهٔ معصومین و عمل زاینده

امام سجاد علیه السلام دائماً نیمه شب ها در مسجد به عبادت کردن و گریستن مشغول بود. ایشان بر طبق برداشت صحیح از دین، در روز یکپارچه، در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت تلاش می کرد و نیمه شب نیز یکپارچه در راه عبودیت و خضوع در مقابل خدا در تلاش بود و با وضعیت عجیبی اشک می ریخت و با خدا مناجات می کرد. یکی از شیعیان خوش باور ساده دل به امام علیه السلام گفت: ای پسر پیغمبر، تو با آن پدر و مادرو با آن جد، که همگی بندگان برگزیدهٔ خدایند، چرا این گونه گریه می کنی؟ گریه را برای

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۰.

ما بگذار که پدری مانند پدرتو و جدی همچون جد تو ندارم. امام سجاد علیه السلام ضمن آن که از نظریه خضوع و خشوع و گریه و دعا در مقابل پروردگاره برای نخدیر بلکه برای جلادادن روح و برای مصمم شدن هرچه بیشتر دفاع می کند، این اشتباه را نیز از ذهن آن شیعه عامی بیرون می آورد و می فرماید: تو چه می گویی؟ «دَعَّ عَنِّي حَدِيثُ أَبِي وَأُمِّي وَجَدِّي»؛ صحبت پدر و مادر و جدّم را دور بینداز. «الْحِجَّةُ لِلْمُطِيعِينَ»؛ بهشت از آن فرمانبران است. نظریه اسلامی و نظریه شیعی در زمینه ایمان و عمل همان است که امام سجاد علیه السلام در آن جمله کوتاه بیان کرده که «الْحِجَّةُ لِلْمُطِيعِينَ»؛ بهشت فقط به اهل عمل و تلاش و اطاعت تعلق دارد.

سالیان طولانی و بلکه قرن ها روی ذهن مسلمانان کار شده است تا آن ها را قانع کنند که برای مسلمان بودن، داشتن عمل لازم نیست. سال ها برنامه ریزی کرده اند تا برای مسلمانان جا بیندازند که برای مؤمن بودن صرفاً دل پاک لازم است، نه عمل پاک. البته راحت طلبی ما هم این دستان خائن و مزدور را در رسیدن به اهدافشان کمک کرده است.

توجه کنیم که این فکر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به سرعت به وجود آمد و ترویج شد. یک روز معاویه به نزدیکانش وصیت کرد که بعد از مرگم دو بسته کوچک را درون کفم بگذارید. پرسیدند: این دو بسته چیست؟ گفت: یکی از آن دو قسمتی از لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و دیگری مقداری از ناخن و موی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. یک روز که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سروسورت و ناخنش را اصلاح می کرد، مقداری از ذرات مو و ناخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را جمع کردم. این ها را درون کفم بگذارید تا خدا مرا ببخشد.^۲ حتی معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می کند، اما با استفاده از چند دانه موی صورت و سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

به هر صورت سالیان مدیدی است که دشمنان تلاش کرده اند تا شعار «اسلام

۱. بحار الأنوار (ط بیروت)، ج ۴۶، ص ۸۲.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۵۳.

منهای عمل و ایمان بدون عمل» را به ما بیاوراند. اما قرآن همچنان ندایش بلند و زنده است که «وَمَا أَوْلِيَاكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۱؛ کسانی که ایمان بدون عمل دارند اساساً مؤمن نیستند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»^۲؛ ای کسانی که گرویده‌اید، «ازكَعُوا وَاسْجُدُوا»؛ درمقابل خداوند رکوع و سجود کنید، «وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ»؛ و پروردگارتان را عبادت کنید، «وَأَقْعَلُوا الْخَيْرَ»؛ و عمل نیکو به جا آورید، «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛ بلکه موفق و رستگار شوید. اگر ایمانتان را با عمل همراه کنید، قطعاً فلاح و رستگاری و موفقیت درانتظار شما خواهد بود.

○ تعهدات اجتماعی ایمان

برخی از تعهدات فردی ایمان، از جمله زکات و نماز و عبادت، در فراز فوق بیان شده‌است. در آیات ذیل نیز نوع دیگری از تعهدات ایمانی، که همان تعهدات اجتماعی است، بحث می‌شود.

○ جهاد و عمل زاینده

در قرآن ایمان زاینده با جهاد پیوند خورده‌است. جهاد یکی از تعهدات برآمده از ایمان زاینده است که چنین ایمانی آن را برعهده آدمی قرار می‌دهد. قرآن در این زمینه می‌گوید: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ»^۳؛ در راه خدا مجاهدت کنید، «حَقَّ جِهَادِهِ»؛ آن چنان که شایسته مجاهدت است. ما برای یک درآمد روزانه چه میزان کار و تلاش می‌کنیم؟ چقدر برای معیشت مجاهدت می‌کنیم؟ به همین نسبت باید برای خدا مجاهدت و تلاش کنیم. وضعیت ما غالباً این‌گونه است که کارهای خودمان در متن است و کار خدا در حاشیه. باید حجم، کیفیت، عمق، و پایداری آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا انجام می‌گیرد به نسبت بزرگی و عظمت خود خدا باشد.

۱. سوره نور، آیه ۴۷.

۲. سوره حج، آیه ۷۷.

۳. همان، آیه ۷۸.

● معنای امت برگزیده

خداوند در قرآن از «امت‌های برگزیده» سخن می‌گوید. امت اسلام یکی از امت‌های مُتَّخَب در قرآن است. قرآن در ادامه آیات بالا می‌گوید: «هُوَ أَحَبُّ بَنَاتِكُمْ»؛ ای امت اسلام، اوست که شما را برگزیده‌است. اما امت برگزیده به چه معناست؟ آیا معنایش این است که ما را به صورت دُرْدانه‌های نازپرورده و تافته جدابافته انتخاب کرده‌است که اگر گناه هم کردیم و برخلاف فرمان خدا عمل کردیم، باز بهشت را برای ما کنار گذاشته‌اند؟! این کلامی است که یهودیان نیز درباره خودشان مدعی بودند. قرآن یهودیان را که خیال می‌کردند احبّا و دوستان بلکه فرزندان خداوند با لحن زننده‌ای ملامت کرده‌است و اعلام می‌کند که این دوستی و ولایت درگروان است که به فرمان خدا عمل کنید.

قرآن می‌گوید ما شما، امت اسلام، را برگزیدیم، همان‌طور که در دوران گذشته بنی اسرائیل را برگزیده بودیم. انتخاب امت اسلام و امت بنی اسرائیل، هر دو، از یک نوع است. این‌گزینه‌ها به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد برای بزرگ‌ترین کار است. اگر بخواهید یک نفر را از بین ده نفر برای یک مأموریت مهم انتخاب کنید، آن کس را انتخاب می‌کنید که قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، زنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش ستبرتر و استوارتر باشد و به وی می‌گویید «من تو را برای این کار انتخاب کردم. تو باید این بار سنگین را برداری». او هم پیشقدم می‌شود و به میدان می‌آید. آن فرد اگر با تصمیم و اراده به خوبی از عهده کار برآمد و بار را برداشت، آنگاه از سطح هم‌آوردان و اقربان بالاتر می‌رود. اما اگر بار را برنداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود و به او می‌گویند: بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، ما هم به آن‌ها نگفتیم، اما به تو که توانش را داشتی گفتیم و تو انجام ندادی. گزینه‌ها امت اسلام و امت بنی اسرائیل از این قبیل است.

بنی اسرائیل و مسلمانان، هر کدام، در زمان خودشان شایسته‌ترین امت‌ها و مناسب‌ترین افراد برای تحمل بار امانت رهبری و هدایت بشر بودند. به همین

دلیل این بارامانت به آن‌ها سپرده شد. روشن است که مسلمان‌ها اگر بارامانت را بردارند و آن را به سرمنزل مقصود برسانند، البته بهترین و شایسته‌ترین امت‌ها خواهند بود، اما اگر بارامانت رهبری را برداشتند و یا آن را برداشتند، اما بعد از مدتی آن را بر زمین نهادند، دقیقاً به همان وضعی مبتلا می‌شوند که یهود دچار شد. قرآن دربارهٔ یهود می‌گوید: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ!»؛ یهود به سبب برداشتن بارامانت به ذلت و خواری و فقر گرفتار شد و «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ»^۱؛ در قیامت هم جایگاهشان جهنم است.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ»؛ خداوند شما را برای برداشتن این بارانتخاب کرده، «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۲؛ و در دین بر شما حرج و سختی و فشار هم قرار نداده است. آن بارامانت آن‌چنان هم سنگین نیست و برداشتنش سختی و شکنجه‌ای در پی ندارد. «مِلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»؛ این همان آیین پدرتان، ابراهیم است، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا»؛ ابراهیم شما را هم قبلاً و هم در این نوبت مسلمان و تسلیم خدا نامیده است. ما این بارِ سنگین را به شما، مسلمانان، دادیم و شما را برای این کارگزینش کردیم تا چه پیش آید و شما به کجا برسید؟ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همهٔ انبای بشر شماست تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیده‌بان باشد و شما بر انبای بشر ناظر و مراقب و دیده‌بان باشید. شما زمامداران و اداره‌کنندگان بشر و دیده‌بانان این قافله‌اید. پس ای قافله‌سالاران، خواب نمانید.

«لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ»؛ تا پیامبر بر شما گواه و دیده‌بان باشد، «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ و شما بر انبای بشر و بر توده‌ها مراقب و نگهبان باشید. اکنون که شما از جانب پروردگار به مأموریتی دشوار گسیل می‌شوید، «فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۶۱.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۷.

۳. سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸.

پس نماز را به پا دارید. در اینجا باز هم پای تکلیف و تعهد در میان است. ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾؛ و زکات بدهید. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾؛ و به خدا و آیین خدایی پناه ببرید و از هیچ قدرت دیگری نهراسید. هرگاه راه‌ها بر شما بسته شد، فقط به خدا اتکا کنید، زیرا ﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾ و ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ خداوند ولی مومنان است. حال این پرسش پیش می‌آید که ولایت خداوند نسبت به مؤمنان به چه معناست. این که می‌گوییم علی علیه السلام مولای مؤمنان است و مؤمنان باید ولایت علی علیه السلام را بپذیرند یعنی چه؟ توجه داشته باشید که کلمه ولایت کلمه بسیار پرمعنا و پرمغزی است و به طور خلاصه می‌توان گفت ولی به معنای هم‌جبهه و به هم پیوسته است.^۲ پس خداوند ولی و مولای شماست و ﴿فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيبُ﴾؛ چه نیکو مولا و چه نیکو یآوری است!

○ هجرت تمدن ساز

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ همانا کسانی که ایمان آوردند، ﴿وَهَاجِرُوا﴾؛ و هجرت کردند... در اینجا پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است: هجرت کردن یعنی چه؟ آیا هجرت یعنی از تهران به مشهد رفتن و در آنجا ماندن؟

در پاسخ باید گفت اولاً هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن برای رسیدن به هدف است، هجرت یعنی پیوستن به جامعه اسلامی با هدف قبول مسئولیت در تشکیلات جامعه اسلامی. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس که از مکه کوچ می‌کرد بالاجبار مغازه پُرکالای سرقفلی دار و مشتری جمع‌کنش را در مکه از دست می‌داد و چپاولگران خون‌خواره متجاوز مکه آن مغازه پُرمشتری را ضبط و مصادره می‌کردند و اموالش را به تاراج می‌بردند. آن فرد مهاجر اگر به تنهایی از مکه

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. چهارمین بخش همین کتاب به مبحث ولایت اختصاص دارد که رهبر انقلاب در شش درس مفصلاً معنا و نقش ولایت در جامعه را به بحث می‌گذارند.

۳. سوره انفال، آیه ۷۲.

هجرت می‌کرد و همسرش مسلمان نشده بود، باید تمامی خاطرات زناشویی گذشته را فراموش می‌کرد و از همه چیز دل می‌گند. گاه پدر یا پسری که در مکه مانده بود دشمن خونی فرد مهاجر می‌شد. خلاصه هجرت کردن در آن زمان یعنی تمامی این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان خریدن.

ثانیاً هجرت یعنی برای ساختن کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. مثلاً در جایی که قرار است ساختمانی بنا شود اگر هر نفر یک قطعه آجر بیاورد و روی هم بگذارند، در نهایت کاخی با عظمت به وجود می‌آید. آن جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود به عناصر مؤمن، فعال، پُرتلاش، پُرتوان، اسلام‌فهم و معتقد به این راه نیاز داشت. آن کسی که هجرت می‌کرد و به مدینه می‌آمد، در حقیقت یک خشت برای ساختن جامعه اسلامی آورده بود و به قدر وسع خویش یک گام مؤثر برای آن هدف بزرگ برداشته بود. **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾**؛ آنان که ایمان آوردند، **﴿وَهُاجِرُوا﴾**؛ و هجرت هم کردند، **﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾**؛ و با جان و مال خود در راه خدا مجاهدت نمودند، **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾**؛ و آن کسانی که به این درماندگان بی‌وطن و آوارگان از خانه پناه دادند، **﴿وَنَصَرُوا﴾**؛ و آن‌ها را یاری کردند، همه این‌ها، **﴿أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾**؛ بعضی به هم پیوسته و هم جبهه‌ای یکدیگرند. این‌ها، همگی، یک عنصرند و خشت و آجر یک دیوار و یک سقف‌اند، «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ هر مؤمنی مانند یک آجر است که ده‌ها آجر دیگر را در یک کاخ عظیم پابرجا نگه داشته است. در یک سقف صُری اگر یک آجر را با زحمت پایین بکشیم، بلافاصله ده آجر اطرافش فرومی‌ریزد، چون این یک آجر بود که آن ده آجر را نگه داشته بود، همچنان‌که آن ده آجر هم، به سهم خود، این یک آجر را نگه داشته بودند.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ و آن کسانی که ایمان آوردند و باور قلبی هم دارند، اما اهل هجرت نبودند، **﴿وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾**؛ از خانه راحت دل نگذردند و هجرت ننمودند؛ یعنی ایمان

آوردند، اما به این تعهد ایمانی عمل نکردند، این‌ها چگونه‌اند و تکلیفشان چیست؟
 ﴿مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾^۱؛ این‌ها هنوز به شما پیوسته نیستند
 و جزو شما محسوب نمی‌شوند. میان شما و آن‌ها ولایت و به‌هم‌پیوستگی نیست تا
 زمانی که ﴿حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾؛ یعنی تا وقتی که به تعهد ایمانی خود عمل نمایند و مثل شما
 هجرت کنند. پس ایمان ظاهری نه در دنیا اثر دارد و نه در جامعه اسلامی منشأ اثر
 می‌شود، در آخرت که جای خود دارد.

خودآزمایی:

- ❖ ایمان تعهدآفرین و زاینده را شرح دهید.
- ❖ فرمول افراد تنبل برای رسیدن به بهشت چگونه است؟
- ❖ درباره این‌که نظریه امام سجاد علیه السلام خضوع، خشوع، گریه، و دعا بود توضیح دهید.
- ❖ تعهدات فردی ایمان را با تعهدات اجتماعی ایمان مقایسه کنید.
- ❖ مصادیق قرآنی امت‌های برگزیده را نام ببرید.
- ❖ منطق قرآن در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ را تجزیه و تحلیل نمایید.
- ❖ با توجه به هجرت پیروان پیامبر به مدینه، تفاوت هجرت عادی را با هجرت تمدن ساز توضیح دهید.

درس پنجم

آشنایی با ایمان وفادارانہ

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با مفهوم ایمان وفادارانه

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- آیات مهم «ایمان وفادارانه» را به خاطر سپارند (به خاطر سپاری).
- علل ضعف ایمان مردم جامعه خود را برای دیگران بیان کنند (کاربرد).
- سه دلیل نپذیرفتن سخنان پیامبر ﷺ را در جامعه امروز مصداق یابی نمایند (کاربرد).
- خود را با ویژگی های «**وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ**» هماهنگ سازند (خلق و آفرینش).
- ارتباط خواست خداوند و مشیت الهی با اراده انسان را توضیح دهند (ادراک).
- ضمن تعریف معنای فوز و فلاح، مصادیق فلاح را در برنامه های دنیوی توضیح دهند (کاربرد).
- شرط تحقق وعده الهی در نظر مردم را نقد کنند (نقد و ارزیابی).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۱ شمسی
مصادف با ششم رمضان ۱۳۹۴ قمری

• تعریف ایمان وفادارانه

یکی از مسائل مهم دریاب ایمان آن است که تعهدات فرد مؤمن گاه به گاهی و دل نخواهی نیست. این گونه نیست که فرد مومن هر جا که نفع و بهره تجاوزه کارانه اش ایجاب کرد و توانست به نام ایمان بر خَرِ مراد سوار شود، به ایمان تظاهر کند، اما در جایی که ایمان و عمل برای او سود شخصی و متجاوزانه به دنبال ندارد، از عمل کردن به تعهدهای ایمانی روی گردان باشد. البته روشن است که همه مردم دنیا نفع طلب اند. چه کسی است که طالب زیان خود باشد؟ منظور ما از نفع طلبان آن گروه متجاوزی است که برای نفع شخصی خود حاضرند منافع اجتماعی را فدا کنند و «در ره نفع خود کند خدمت»^۱.

قرآن درباره آن کسانی که ایمان و عمل را تا آنجا دوست دارند که با تظاهر به ایمان، بهره فردی و کام شخصی خود را می بزنند صریحاً می گوید چنین افرادی مؤمن نیستند. در درس گذشته این مطلب را آموختیم که ایمان بدون تعهد و بدون احساس مسئولیت و بدون انجام دادن تعهدها، به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح

۱. در ره نفع خود کند خدمت / خدمت خلق یک قلم نکند (ملک الشعرا بهار، منظومه کارنامه زندان. شعر توسط تیم تدوین اضافه شد).

ایمان نیست و نتایج ایمان برایمان مجرد و ظاهری و ذهنی مترتب نمی‌شود. اکنون این مطلب مهم را اضافه می‌کنیم که تعهد باید همیشگی و همگانی و همه‌جانبه باشد. آن کسی که می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره‌بردار باشد در مقابل همه احکام خدا احساس تعهد کند. ایمان به خدا و ایمان به پیامبر ﷺ تعهد می‌آورد و آن تعهد این است که همگان باید بنده خدا شوند و من نوعی تا آنجا که می‌توانم باید همه را بنده خدا بسازم. اگر من مدعی ایمان به پیامبر ﷺ هستم معنا ندارد که وقتی با یک پدیده کوچک مواجه می‌شوم که برخلاف مرام پیامبر ﷺ است، در مقابل آن رگ‌گردنم بیرون بزنم، برافروخته بشوم، و مشت‌هایم را گره کنم، اما وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر و دردسرسازتر مواجه شوم که باز برخلاف مرام پیامبر ﷺ است، عقب‌نشینی کنم و مسئولیت‌م را فراموش کنم. یک بیت شعر مشهور عربی می‌گوید: «أَسَدٌ عَلَيَّ وَفِي الْحُرُوبِ نُعَامَةٌ»؛ به ما که می‌رسی شیر هستی، اما در جنگ با دشمنان گردن‌کلفت شمشیریه دست شتر مرغ می‌شوی؛ یعنی در برابر بدهای کوچک مثل شیر نرمی غری، اما در برابر بدهای بزرگ و بدهای بدآفرین اصلاً حالت ستیزه‌نداری و مصداق همان مَثَلِ فارسی هستی که گربه شیراست در گرفتن موش، لیک موش است در مصاف پلنگ! ۲

پس تعهد، موسمی و گاه‌گاهی نیست. تعهد داشتن، مخصوص یک زمان خاص و در برابر یک فرد معین نیست، بلکه تعهد همگانی و همه‌جانبی و همیشگی است. در بیان مصداق ایمان و تعهد موسمی، قرآن کریم از یهود نام می‌برد که گاه می‌گفتند باید برادران یهودی ما سالم و محفوظ بمانند، اما هر جایی که پای منافع شخصی‌شان به میان می‌آمد، برخی از همین برادران یهودی خود را در جنگ‌ها می‌کشتند و برخی را به اسارت می‌گرفتند و به‌عنوان برده و غلام می‌فروختند و پولش را می‌خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ

۱. شتر مرغ چنگ و دندان ندارد و با کسی سر جنگ ندارد (بخشی از سخنرانی).

۲. گلستان سعدی؛ (شعر توسط تیم تدوین اضافه شد)

بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ^۱؛ آیا به بخشی از دین که راحت و بی دردسر است ایمان دارید، اما به بخش دیگر که به ضرر شماست بی ایمانید؟ چرا میان دو سخن و دو فرمان، که هر دو از یک مبدأ و مرکز سرچشمه گرفته است، تفکیک قائل می شوید؟

اولین حدیث باب امریه معروف در کتاب مشهور *وافی* دربارهٔ چنین مردمی است.^۲ امام باقر علیه السلام در این حدیث مشهور چنین افرادی را سرزنش می کند و می فرماید: این ها کسانی اند که به نماز و روزه که بی دردسر و کم زحمت است رو می آورند، اما به امریه معروف و نهی از منکر که پُردردسر و به ظاهر پُر ضرر است اعتنا نمی کنند.

قرآن صریحاً اعلام کرده است کسانی که در جایی که پای منافعشان در میان است دین را به کناری می نهند، مؤمن نیستند. قرآن از چنین افرادی نام می برد و رفتار آنها را تحلیل می کند؛ کسانی که اگر در یک ماجرا حق به جانبشان است، به قضاوت و حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تن می دهند، اما آنجایی که می دانند علیه آنها حکم خواهد شد تن به حکومت و قضاوت پیامبر نمی دهند. در چنین مواردی قرآن می پرسد: آیا در این ها ترس و شکی پیدا شد؟ چرا در حقانیت و صحت دین تردید پیدا کردند؟ **﴿أَمْ يَخْشَوْنَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ﴾**^۳؛ آیا ترسیدند که خدا و رسولش به آنها ظلم کنند؟ یعنی چیزی در حد کفر.

معاویه بن ابی سفیان وقتی که دیگران از فضایل علی علیه السلام سخن می گویند اشک هم می ریزد؛ چنان که روایت شده است روزی معاویه و عبدالله بن عباس در مجلسی نشستند. معاویه گفت: ای فلان بن فلان از فضیلت علی چه دیدی؟ گفت: در امام؟ گفت: بله، در امامی. بعد عبدالله بن عباس شروع کرد به ذکر فضایل علی علیه السلام و معاویه

۱. سوره بقره، آیه ۸۵.

۲. این حدیث در کتاب *کافی*، که از کتب معتبره شیعه است، آمده است. *وافی* جامع کتاب های چهارگانه اصلی شیعه از مرحوم فیض کاشانی است (بخشی از

سخنرانی). فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۵، ص ۱۶۹.

۳. سوره نور، آیه ۵۰.

نیزهای های گریه می کرد! معاویه نماز می خواند؛ به جماعت می خواند، اول وقت هم می خواند، امام جماعت هم می شد، چون فضیلت و ثواب نماز جماعت برای امام جماعت بیشتر است تا برای مؤمنان. این ها جاهایی است که دین به سود اوست، اما آنجا که پای بندی به احکام دین به زیان اوست، مثلاً آنجا که حساب عدل و مراعات عدالت اجتماعی و مراعات طبقات مظلوم و محروم و برابر قرار دادن نزدیکان و غریبه هاست، معاویه به احکام دین پای بند نیست.

اگر قرار است ما بخشی از دین را متعهدانه بپذیریم و مقدار دیگری را نپذیریم و در عین حال خودمان را مؤمن بدانیم و یک چنین بنایی را درست می دانیم، باید اول معاویه را مؤمن بدانیم، چون معاویه نیز همین گونه بود.

● هدف های دشوار پیامبران

پذیرش دین در برخی عرصه ها سهل و دلپذیر است، لذت بخش و جذاب است؛ محبت آور و عاطفه جذب کن است. تمام این موارد، بی ضرر و قابل پذیرش است. اما پذیرش و تحمل آن دینی که می گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده است صعب و دشوار می شود، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۲؛ خدا برای بشر پیامبرش را فرستاد تا بشر را ترقی دهد و بینش و خرد را در انسان ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که جلو چشم و درک و عقل و فهم مردم را می گیرد، دین جلو تجاوز و پیشروی آن چیز را می گیرد. هر عاملی که نمی گذارد مردم بفهمند و درک کنند، دین اجازه نمی دهد تا آن عامل زنده بماند. دین واقعی چنین است.

آن دینی که برخی درباره اش می گویند مخدّر و افیون ملت هاست اساساً دین نیست. در قرآن ما نشانه آن دین مخدّر به چشم نمی خورد. در عمل پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، کتاب الفتن و المخن، ابواب ما جرى بعد قتل عثمان،

باب نوادر الاحتجاج علی المعاویه، ح ۵۲۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

و در عمل رهبران ما نشانه‌هایی از آن دین وجود ندارد. اسلام هم با کفر و شرک می‌جنگد و هم با چنان دینی مبارزه می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام که رهبر بزرگ اسلامی ماست می‌گوید: خدا پیغمبران را فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون انسان‌ها برانگیزند، «وَيُثْبِرُوا هُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول»^۱؛ پس هر چیزی که دفينه عقل را دفن‌ترکند و نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها عصبيت و اختلاف و خفقان مخفی کند درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیا است؛ فرقی نمی‌کند که در کجا و در چه زمانی باشد.

انبیا: با فکر مردم و با عقل مردم سروکار دارند. هر عامل و هر قدرتی، چه در وجود انسان و چه در خارج از وجود انسان، موجب شود فکر و عقل انسان‌ها از رشد و نوبازماند و نگذارد مردم با مشعل فکر و بینش خود راه را پیدا کنند و آن را آزادانه پیمایند ضد دین است.

یکی از شخصیت‌هایی که در صدر اسلام عقل و خرد مردمان را در تاریکی نگه داشته بود معاویه بن ابی سفیان بود. وقتی به کارنامه معاویه مراجعه می‌کنیم، غیر از نابود کردن حُجْر بن عَدی‌ها^۲ و رُشید هَجْری‌ها^۳، یک خصیصه مهم دیگر در معاویه وجود دارد که جز چشمان بی‌با و دقیق، کسی آن را نمی‌بیند و نمی‌فهمد. آن خصیصه این است که معاویه باید آن کودک نورسیده، یعنی جامعه اسلامی، را بیست سال جلو می‌برد و او نه تنها جامعه اسلامی را بیست سال جلو نبرد و حتی به همان حال قبلی هم نگه نداشت، بلکه دویست سال هم به عقب بُرد. حال ممکن است چنین سؤالی مطرح شود: از چه لحاظ معاویه جامعه را عقب

۱. نهج البلاغه، خطبه یک.

۲. حُجْر بن عَدی یکی از یاران نزدیک امام علی علیه السلام بود. وی از مخالفان سرسخت معاویه بود و در بسیج مردم علیه معاویه نقش پُررنگی داشت. زیاد بن ابیه به دستور معاویه حُجْر را دستگیر کرد و در مسیر شام وی را به شهادت رساند.

۳. رُشید بن هَجْری یکی از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. وی، همان‌گونه که امام علی علیه السلام پیشگویی کرده بود، با دست و پای قطع شده و زبانی بریده بر دار رفت و به شهادت رسید.

بُرد؟ آیا پول مسلمانان کم شد یا کشورشان تجزیه شد و یا مردم تلف شدند؟ ای کاش این کارها انجام می شد، اما مردم از لحاظ فکر و بینش و اخلاق عقب‌گرد نمی کردند. این مسئله به هیچ صورت بخشودنی نبوده است و نخواهد بود. علاج این عقب ماندگی با ده سال و بیست سال حکومت عادلانه امکان پذیر نیست. حدود بیست سال بعد از معاویه، عُمر بن عبدالعزیز^۱، که عادل بنی امیه بود، به حکومت رسید و به رغم تلاش فراوان نتوانست فکر مردم را از رکود خارج کند و فجایع معاویه را جبران کند. وضع جامعه به جایی رسیده بود که جز فساد نمی روید و جز فساد پذیرفته نمی شد. به همین دلیل عمر بن عبدالعزیز را بعد از دو سال مسموم کردند و به قتل رساندند. داستان های عجیب و غریبی از جهالت مردم شام در دوران بنی امیه در تاریخ ثبت شده است که موی بر اندام آدمی راست می کند. یک نمونه اش داستان ابوقبیس است.

● داستان ابوقبیس

بینید کار یک ملت به کجا می رسد. در زمان عبدالملک مروان مکه به وسیله حجاج بن یوسف فتح شد. حجاج سردار بسیار مقتدر و باعرضه بنی امیه است و ضد هر کسی بود که مختصرگرایشی به شیعه داشت. البته در آن زمان مکه نه در اختیار شیعه بلکه تحت حکومت عبدالله بن زبیر بود. عبدالله بن زبیر هم مانند حجاج بن یوسف بود، منتها خدا به او مهلت نداد. حجاج به جان عبدالله بن زبیر افتاد و بالاخره مکه را گرفتند و برکوه ابوقبیس مسلط شدند. کوه ابوقبیس در کنار مکه و چسبیده به مکه است. حجاج نامه ای برای خلیفه، عبدالملک، در شام نوشت که الحمد لله بر ابوقبیس مسلط شدیم، یعنی برکوه ابوقبیس مسلط شدیم. خلیفه دستور داد این نامه را در منبر دمشق بخوانند. تمام مردم در روز جمعه جمع شدند و خطیب نامه را خواند که الحمد لله فرمانده مقتدر ما، حجاج بن یوسف، بر

۱. عمر بن عبدالعزیز یکی از خلفای عادل بنی امیه بود که از لعن امام علی علیه السلام بر منبرها جلوگیری کرد و همچنین باغ فدک را به خاندان پیامبر بازگرداند.

ابوقبیس مسلط شد. ناگهان مردم صدایشان به اعتراض بلند شد و گفتند: نه خیر، قبول نداشتیم؛ باید این ابوقبیس رافضی^۱ را زنجیر کنند و به شام بفرستند تا ما باور کنیم! به خیالشان ابوقبیس مردی رافضی بود که در مکه سکونت داشت. سطح درک و فهم یک ملت را به اینجا رساندند و از این قبیل داستان‌ها فراوان هست.

● نقش طواغیت در ناآگاهی مردم

گناه ناآگاهی و نفهمیدن مردم بردوش کیست؟ ممکن است کسی بگوید این گناه بر دوش قاضیان مزدوری مانند شریح قاضی^۲ و محمد بن شهاب زُهری^۳ و فلان مُفتی مزدور اجیر است. این سخن درست است که ابویوسف قاضی^۴ یا شریح یا محمد بن شهاب زُهری بزرگ‌ترین جنایت‌ها را انجام دادند، اما مطلب بسیار مهم این است که محمد بن شهاب و ابویوسف قاضی ساخته و پرداخته چه کسی است؟ آن قطعی که قدرت‌های روحانی ضد دین و ضد قرآن را می‌سازد، آن قطب، کیست؟ پس گناهان در نهایت بردوش معاویه و عبدالملک مروان و بردوش تمام سران بنی امیه و طواغیت بنی عباس است. البته اگر این حکومت‌ها مسیر را برای رشد عقلانی و شکوفایی خرد مردم باز می‌گذاشتند و مردم به دنبال رشد و ترقی خود نمی‌رفتند، در آن صورت عیبی و تقصیری متوجه حکومت‌ها نبود و کوتاهی از آنان نبود. اما سخن در این است که این

۱. رافضی واژه‌ای است که مخالفان شیعه به یاران ائمه اطهار اطلاق می‌کردند.

۲. شریح قاضی از زمان خلیفه دوم بر منصب قضاوت کوفه نشست. امیرالمؤمنین علیه السلام او را بر این منصب ابقا کرد، به شرط آن‌که احکام را با هماهنگی ایشان اجرا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه سوم نهج البلاغه شریح را به دلیل خرید خانه‌ای هشتاددیناری سرزنش می‌کند. شریح پس از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه به او پیوست و به دروغ خبر از سلامت هانی بن عروه داد و قبیله او را از دور قصر عبیدالله پراکنده کرد و خون امام حسین علیه السلام را حلال شمرد.

۳. محمد بن شهاب از قضاتی است که در دستگاه بنی امیه خدمت کرد و امام سجاد علیه السلام نامه سرزنش آمیزی برای وی نوشت. وی مدتی قاضی القضاات بود.

۴. ابویوسف قاضی القضاات بغداد بود که به مدت هجده سال در زمان حکومت مهدی، هارون الرشید، و هادی عباسی در بغداد قضاوت می‌کرد.

حکومت‌ها برای دوام خود، مردم را در جهل و بی‌خبری نگه می‌داشتند تا تعالیم حقیقی دین به گوش مردم نرسد و آنان از حقایق دینی آگاه نشوند. طرفه آن که این‌ها با چنین گناہانی گاهی هم از پیروی قرآن و دین دم می‌زدند!

حال در اینجا ارزیابی و قضاوت ما چیست؟ ما در مقام قضاوت دربارهٔ افرادی مانند معاویه، شریح قاضی، و مغیره چگونه باید داوری کنیم؟ این افراد در بعضی جاها دین و ایمان را متعهدانه قبول می‌کردند و در برخی جاها هم اثری از دین و ایمان در زندگی آن‌ها یافت نمی‌شد. آیا در مجموع باید آن‌ها را مؤمن بدانیم؟ در پاسخ به چنین پرسشی قرآن صریحاً می‌فرماید که چنین افرادی مؤمن نیستند. پس ایمانی که در طرز فکر اسلامی مورد پذیرش است ایمانِ مردانِ مقاومی است که در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها و در همهٔ عرصه‌ها ظهور و بروز می‌یابد. وعده‌هایی که در قرآن به مؤمنان در ازای ایمانشان داده شده‌است برای آن ایمانی است که فرد در همه‌جا و همه وقت به آن پای بند و وفادار است. اگر گفته‌اند مؤمنان پیروزند و دست خدا همراه مؤمنان است یا طبیعت با مؤمن همکاری می‌کند، مربوط به افرادی است که در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها به لوازم ایمان وفاداری نشان می‌دهند.

کمترین فایده‌ای که از این بحث می‌تیم این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت‌های ایمانی - که قرآن به مؤمنان داده‌است - نیست، تعجب نمی‌کنیم، چون می‌فهمیم آن ایمانی که آن‌همه نویدها برایش داده شده‌است در ما وجود ندارد و ما نباید بی‌دلیل خود را طلبکار بدانیم.

● معنای مشیتِ خداوند

اکنون باید بررسی کنیم و دریابیم که خداوند در کدام آیات پای بندی به تمامی تعهدات را از مؤمنان طلب کرده‌است.

یکی از آیات مرتبط چنین است: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ»؛ همانا آیه‌های

روشنگر را فروفرستادیم؛ یعنی آیه‌های قرآن روشن‌گرند. کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشنگری محروم‌اند. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱؛ خدا هرکه را بخواهد به سوی راه راست رهنمون می‌شود، هرکه را خدا بخواهد.

در این آیه آمده است «هرکه را خدا بخواهد» به راه راست می‌کشاند. اما خواستن خدا و مشیت الهی یعنی چه؟ آیا به این معناست که خداوند یک نفر را بی‌دلیل می‌خواهد و دیگری را نمی‌خواهد؟ به بعضی‌ها توجه ویژه دارد و آن‌ها را به سمت خود می‌کشاند و بعضی‌ها را پس می‌زند؟ خیر، این‌گونه نیست. اراده خدا و مشیت خدا فقط در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری می‌کند؛ یعنی اگر شما تصمیم گرفتید و پای یک سخن هدایتگر و روشن‌گر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. اما اگر تنبلی و سستی کردید و راه فهمیدن را بر روی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما هدایت نشوید. اراده کردن خدا به این معناست که آیا شما از وسایل و اسباب عادی برای هدایت خود استفاده کرده‌اید یا نکرده‌اید. اگر با اراده شما وسایل و علل عادی برای انجام گرفتن این معلول سراهتان قرار گرفت در اینجا خدا خواسته است. نخواستن خدا معنایش این نیست که خداوند جلوه‌اراده شما را می‌گیرد. شما در اراده کردن آزادید. این جمله که «خدا نخواسته است» یعنی علت لازم مترتب نشده است.

قرآن به جای این که بگوید علت لازم مترتب نشده است می‌گوید خدا نخواسته است. دلیل بیان چنین جمله‌ای آن است که به وجود آورنده علت‌ها و خاصیت بخش علت‌ها خداوند است. اگر من دستم را در آتش بردم و دستم سوخت، خدا خواسته است که بسوزد و اگر من دستم را نبردم و نسوخت، خدا خواسته است که دست من نسوزد.

خدا خواسته است که دست بسوزد یعنی علت طبیعی برای سوختن دست فراهم

شده است. علت طبیعی برای سوختن دست شامل بودن آتش، نبودن مانع، خواستن من، و بردن دست در آتش است. خدا نخواست است دست بسوزد یعنی علت طبیعی برای سوختن فراهم نشده است. مثلاً دست نزدیک آتش نرفته یا دست تر بوده یا آتش کم بوده است. حال چرا آن چیزی را که به علتها مربوط است به خدا نسبت می‌دهیم؟ دلیلش این است که خدا آفریننده علتهاست. ﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ ها در همه جای قرآن همین معنا را دارد.

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ﴾؛ می‌گویند به خدا و به پیامبر ایمان آورده‌ایم، ﴿وَأَطَعْنَا﴾؛ و فرمان برده‌ایم. آن‌ها چیزی را ادعا می‌کنند که فقط گفتنش آسان است، اما ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾؛ پس از این ادعا گروهی از آنان روی برمی‌گردانند. دقت شود که در این آیه صحبت از کفار یا مرتدان نیست که ناگهان قهر می‌کنند و از عالم اسلام خارج می‌شوند. نه، صحبت از همین مؤمنان معمولی است. ﴿وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾؛ این‌ها مؤمن نیستند. وقتی که روی برگردانند، از دایره ایمان خارج می‌شوند. این آیه بسیار صریح و روشن است.

● معنای قضاوت پیامبر

در ادامه آیه سخن از عکس‌العمل مردم در برابر قضاوت پیامبر ﷺ است، ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾^۲؛ چون به سوی خدا و رسولش فراخوانده شوند تا پیامبر حکم کند و میان آنان قضاوت کند، ﴿إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛ ناگهان می‌بینی که گروهی از آن‌ها روی‌گردانند و حاضر نیستند به‌تازد پیامبر بیروند تا از پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است. تعبیر حکومت غالباً در قرآن به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما به آن داوری می‌گوییم، اما مضمون آیه عام است. این آیه صرفاً درباره کسانی نیست که فقط به قضاوت پیغمبر ﷺ تن نمی‌دهند، بلکه درباره همه کسانی است که به فرمان

۱. همان، آیه ۴۷.

۲. همان، آیه ۴۸.

و دستور و سخنان پیغمبر ﷺ تن نمی دهند و گردن نمی نهند، حتی اگر مربوط به قضاوت پیامبر ﷺ نباشد. «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ»؛ اگر حق به جانب آن‌ها باشد، درحالی که سر به فرمان دارند و اهل اطاعت‌اند، به سوی پیامبر می‌شتابند؛ یعنی آنجا که بناست حکم به نفع آن‌ها صادر شود درمقابل دین تسلیم‌اند، اما آنجایی که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست دین را قبول ندارند. اینجا قرآن چنین افرادی را مورد سؤال قرار می‌دهد و از آن‌ها توضیح می‌خواهد.

○ دلایل نپذیرفتن قضاوت پیامبر

چرا آنجایی که به سؤدتان نیست دین را قبول نمی‌کنید؟ دلیل این امر یکی از این سه مورد است: «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ آیا درد دل آنان بیماری است؟ بیماری هواوهوس، بیماری جهل و غرور؟ گاهی این بیماری‌ها مانع می‌شود که حکم دین را بپذیرند. گاهی بالاتراز این است، «أَمْ أَرْتَابُوا»؛ یعنی اصلاً در دین شک کردند. اگر در دین شک نداری و مردّد نیستی، چرا آنجایی که دین به سودت نیست و برایت زحمت دارد حاضری زیرش بزنی و اصلاً آن حکم را منکر بشوی؟! گاهی از دو مورد قبلی هم بالاتر است؛ یعنی «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَخِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ»؛ می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند! چنین ترس و هراسی از شک کردن هم بالاتر است، بلکه عین کفر است.^۲ مؤمن واقعی مطمئن است که خدا و پیامبر ﷺ در حکم کردن به انسان ظلم نمی‌کنند. کسی که چنین ترسی داشته باشد و گمان کند که خدا و پیامبرش به او ظلم می‌کند پیداست که اصلاً خدا و پیامبر را نمی‌شناسد و حتی قبول ندارد. «بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ بلکه این گروه خودشان ظالم‌اند. خدا به کسی ظلم نمی‌کند، بلکه این‌ها هستند که با چنین افکاری هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر دیگران. گاهی به تمام ابنای بشر و به خود حقیقت هم ظلم می‌کنند.

۱. همان، آیه ۵۰.

۲. در سخنرانی رهبری، سه دلیل نپذیرفتن سخن پیامبر ﷺ شامل فسق و نفاق و کفر است که «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» نشان از فسق دارد، «أَمْ أَرْتَابُوا» نشان دهنده نفاق است، و «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَخِيفَ اللَّهُ» حاکی از کفر است.

﴿إِنَّمَا كَانَتْ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ اما مؤمنان چگونه اند؟ مؤمنان شباهتی به سه گروه بالا ندارند. لغات قرآنی معانی خاص دارند و قرآن فرهنگ لغت اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآنی به کسانی گفته می‌شود که ﴿إِنَّمَا كَانَتْ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ همانا سخن مؤمنان این بود که ﴿إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾؛ چون به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده شدند، ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾؛ تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت کنند، سخنشان این است که ﴿أَنْ يَقُولُوا﴾؛ گفتند ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾؛ شنیدیم و فرمان بردیم. شنیدیم یعنی با عقلمان فهمیدیم و با قلبمان نیوشیدیم. ﴿أُولَئِكَ السَّمْعُ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۲؛ اصطلاح سمع در قرآن غالباً به معنای فهمیدن است، نه به معنای شنیدن با گوش و با این عضو خاص. مؤمنان می‌گویند ما فهمیدیم؛ یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. منظور همان است که در درس قبل آموختیم که ایمان باید آگاهانه باشد.

● معنای فلاح و پیروزی

قرآن از زبان مؤمنان نقل می‌کند که می‌گویند ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾؛ پس از آن که آگاهانه ایمان آوردیم، آنگاه اطاعت هم ورزیدیم. ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ این‌ها دست‌یافتگان به مطلوب هستند. فلاح یعنی موفقیت و پیروز شدن و به هدف دست یافتن. غالباً فلاح، که به مؤمنان نسبت داده می‌شود، نه به معنای رستگاری بلکه به معنای به مقصود رسیدن و پیروزی است. ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ آنان اند کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛ آن کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، ﴿وَيَخْشِ اللَّهَ﴾؛ و از خدا بیم برد، ﴿وَيَتَّقِهِ﴾؛ و از او پروا کند، ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۳؛ آن‌ها کسانی هستند که به منظور و مقصود دست یافته‌اند. «فوز» هم به معنای فلاح است، یعنی دست یافتن به هدف.

۱. همان، آیه ۵۱.

۲. سوره ق، آیه ۳۷.

۳. همان.

● مؤمن متعهد، جانشین خداوند

قرآن در آیات متعددی به مؤمنان وعده‌ها و بشارت‌هایی را داده‌است که یکی از وعده‌های خداوند همین جاست که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ این هم وعدهٔ مسلم خدا به مؤمن متعهد است، نه به هر مؤمنی. خداوند در این آیه به صراحت می‌گوید که ما به مؤمنان وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست. آیین و فکرو مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد و ترس و بیمناکی شما به امن و امان بدل خواهد شد. اگر در طول تاریخ زجر و جور کشیده‌اید، بعد از این به راحتی و بدون تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین بر خواهید انداخت. اگر خداوند این وعدهٔ قطعی را به مسلمانان داده‌است، این وعده به مؤمنان متعهد و کسانی مربوط می‌شود که در تمامی عرصه‌ها به ایمان خود عمل کرده‌اند.

○ شرط استخلاف الهی

بعضی تصور می‌کنند این وعده مخصوص زمان ولی عصر عجل الله تعالی فرجه است. شکی ندارم که زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه مصداق کامل این آیه است، اما کجای آیه نوشته شده‌است که این وعده مخصوص آن زمان است؟ و یا کدام روایت می‌گوید که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود کنیم؟ مگر خدا این وعده را دربارهٔ مؤمنان صدر اسلام عملی نکرد؟ مؤمنان به تعهدات ایمانی عمل کردند و با مهاجرتشان به مدینه آن حکومت دینی را به وجود آوردند. بلال‌هایی که از ترس کفار قریش جرئت نمی‌کردند لاله‌الاله را حتی بر زبان برانند، بالای مأذنه‌ها با صدای بلند تکبیر گفتند و سرود لاله‌الاله سر دادند. آن‌هایی که مجبور بودند در مقابل سب و تحقیر بت‌های غیر انسانی و بت‌های انسانی و بت نفس و شهوت روز و شب سجده کنند، همگی، به زیر خیمهٔ امن و امان جامعۀ اسلامی آمدند و مشغول زندگی شدند. این وعده یک بار آنجا عملی شد و هزار بار دیگر هم عمل شدنی است. اما شرط تحقق این وعده آن است که قبل از هر چیز جملات اول آیه محقق

بشود. خداوند در ابتدای آیه جمله **«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»** را به کار برده و از عمل صالح سخن گفته است. قرآن می‌گوید این وعده مخصوص کسانی از شماست که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح انجام دهند؛ یعنی برطبق تعهدات ایمان عمل کنند. خداوند به چنین افرادی وعده داده است که **«لَيَسْخَلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»**؛ آنان را در زمین جانشین سازد. دقت شود که معنای ارض جزیره العرب نیست، بلکه منظور از **«فِي الْأَرْضِ»** سرتاسر روی زمین است.

«لَيَسْخَلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ یعنی خداوند وعده داده است که بر روی زمین جانشینشان سازد، **«كَمَا اسْتَخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»**؛ همچنان‌که مؤمنان پیشین را جانشین ساخت. ما گمان می‌کنیم مؤمنان از اول عالم هر جا که بودند همیشه زبردست و توسری خور بوده‌اند. برداشت عموم مسلمانان این است که ایمان با کتک خوری ملازم است و مؤمن بودن با زجر کشیدن و شکست خوردن ملازم است؛ یعنی درست نقطه مقابل آن چیزی که قرآن در این آیه به ما بشارت می‌دهد. دین، از ابتدای تاریخ تا کنون، یک قدم عقب‌نشینی نداشته است، بلکه تا الآن جملگی پیشرفت داشته است. آنچه که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است در واقع پیشرفت بوده است.^۲

«وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ»^۳؛ یعنی دین و مسلک و مرامشان را مستقر خواهد ساخت، **«الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»**؛ آن دین و آیینی که خداوند برای آنان پسندیده است و همان دینی که شایسته آن‌هاست. منظور همین دین اسلام است که همه‌جانبه است و دنیا و آخرت، حال و آینده، و جسم و روح را شامل می‌شود و برای همه نیازها کفایت می‌کند. **«وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»**^۴؛ پس از خوف و ترسشان امنیت و

۱. همان.

۲. مبحث پیشرفت دین در جلد دوم این کتاب (بخش سوم کتاب طرح کلی)، یعنی بخش نبوت، با عنوان فرجام نبوت به تفصیل بحث شده است.

۳. همان.

۴. همان.

امان را بر آن‌ها جاری سازیم تا در سایهٔ این امنیت چه کار کنند؟ آیا در سایهٔ امنیت بنشینند و چای تابستانه را در کنار باغچه از قوری چینی و سماور ورشو بنوشند؟ آیا امنیت برای این‌گونه کارهاست؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت بکمند و لشی و بی‌عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایهٔ آن یک گام و ده گام به سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک شوند. بندگان از سر آن‌ها برداشته شود و مطیع و خاضع خدا و بندهٔ خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل شوند تا «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۲؛ در نهایت مرا عبودیت کنند و به من شرک نوزند.

خودآزمایی

- ❖ برپایهٔ آیهٔ «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، چه کسانی مشمول هدایت خداوند می‌شوند؟
- ❖ ایمان به خدا و پیامبر ﷺ چه تعهداتی را برای مردم به بار می‌آورد؟
- ❖ پیامبران در برابر جهل مردم زمان خود چگونه عمل می‌کردند؟
- ❖ حکومت‌های طاغوت برای دوام خود چه اقداماتی را انجام می‌دادند؟
- ❖ نحوهٔ تعلق مشیت الهی به انسان‌ها را مختصراً توضیح دهید.
- ❖ ویژگی‌های فرد مفلح را نام ببرید.
- ❖ چند مورد از دلایل نپذیرفتن قضاوت پیامبران را بنویسید.

۱. سماوری از آلیاژ مس و روی که ساختهٔ ورشو، پایتخت لهستان، بود و قبل از انقلاب

در ایران مشهور بود.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵.

درس ششم

ایمان و هدف‌گذاری (نوید ۱)

هدف کلی

- آشنایی فراگیران با ارتباط ایمان و هدف‌گذاری

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- شناخت هدف و مقصود را به عنوان یکی از لوازم خوشبختی توضیح دهند (ادراک).
- از آیات مربوط به نور و روشنی در قرآن مطلع باشند (ادراک).
- ارکان دوازده‌گانه خوشبختی و سعادت را نام ببرند (یادآوری دانش).
- عوامل بیرونی و درونی موانع سعادت انسان را توضیح دهند (ادراک).
- بر پایه آیه **﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾**، ویژگی افراد مجاهد را بنویسند (کاربرد).
- بر طبق آیه **﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**، رابطه بین ایمان و رهایی از ظلمات را تحلیل کنند (تجزیه و تحلیل).
- رفتار و کردار خود را بر اساس اسباب دوازده‌گانه خوشبختی انسان نقد کنند (نقد و ارزیابی).
- با جهاد در برابر نفس از هدایت خاص الهی بهره‌مند شوند (خلق و آفرینش).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۲ شمسی
مصادف با هفتم رمضان ۱۳۹۴ قمری

🌸 رابطه ایمان و خوشبختی

در حقیقت، ایمان یک بحث مقدماتی است و برای این که شناخت اصول اعتقادی در ما شوق برانگیزد تا به صورت جدی، فهم و شناخت دین را دنبال کنیم نیاز داریم تا قیمت ایمان و کیفیت ایمان را بدانیم. بنابراین مبحث ایمان مقدمه و پیش نیاز مباحث بعدی، یعنی توحید و نبوت و ولایت، است.

در درس های پیشین پنج موضوع اساسی درباره ایمان مطرح شد؛ مبحث نخست این بود که ایمان باید به حرکت و فعالیت و اقدام منجر شود. دومین مطلب به خصوصیت بن بست شکنی ایمان در بحران های اجتماعی مربوط بود. سومین موضوع این بود که ایمان باید آگاهانه باشد، نه کورکورانه. در چهارمین مبحث ثابت شد که ایمان باید همراه با عمل و تعهد آفرین باشد، نه یک باور ظاهری و صرفاً در سخن و کلام و خلاصه این که ایمان باید زاینده عمل باشد. در پنجمین مبحث نیز به معرفی مؤمن متعهد پرداخته شد، کسی که ایمانش گاه به گاهی، فرصت طلبانه، و منفعت طلبانه نیست، بلکه همیشگی، همه جایی، همگانی، و همه جانبه است. تمامی این ها مباحث لازم در حوزه ایمان است که دانستن آن ها ضروری است.

حال در ادامه مباحث قبلی، پرداختن به فواید و پیامدهای ایمان برای آشنایی

هرچه بیشتر با ایمان ضرورت دارد. بنابراین برای این که ارزش ایمان و نتیجه آن را بدانیم لازم است از مژده‌ها و بشارت‌هایی که خدا به مؤمنان داده است آگاهی پیدا کنیم و دریابیم که خدای متعال برای مؤمن، درمقابل ایمانش و دربرابر عمل شایسته و وفای به تعهداتش، چه چیزی را تعهد می‌کند. انسانی که به دادوستد عادت کرده و زندگی را با مبادله گذرانیده است دوست دارد بداند که دادوستدش با خداوند به چه صورت است. آدمی ایمان می‌آورد و بر اثر ایمان تعهداتی را انجام می‌دهد و متقابلاً دوست دارد بداند خدا چه تعهدی درمقابل او برعهده می‌گیرد و چه مژده و نویدی به او می‌دهد. موضوع نویدهای ایمان، از نظر کسی که می‌خواهد دروادی ایمان ثابت قدم و استوار باشد، موضوعی شیرین، خواستی، و دوست داشتنی است.

قریب به هفتصد آیه قرآن درباره فرد مؤمن و ایمان است. باید دید خداوند در این آیات چه فوایدی را بر ایمان مترتب کرده است و برای مؤمنان چه نویدها، مژده‌ها، و عاقبت‌های شایسته و مطلوبی را در نظر گرفته است. خداوند در قرآن بیش از سی فایده بر ایمان مترتب کرده است که یکی از این فایده‌ها بهشت اخروی است. مؤمن از این سی امتیاز بزرگ در زندگی برخوردار می‌شود و صد البته تمامی این امتیازات برای سعادت‌مندی یک انسان لازم و ضروری است.

• ارکان خوشبختی

این مبحث جذاب را با این پرسش آغاز می‌کنیم: آدمی برای بهره‌مندی از سعادت همه جانبه و کامل به چه چیزهایی احتیاج دارد؟ یا انسان برای این که احساس خوشبختی کند به چه چیزهایی نیاز دارد؟ در پاسخ باید گفت عوامل خوشبختی دوازده مؤلفه است و اگر واقعاً یکی از آن‌ها موجود نباشد، انسان نمی‌تواند به طور کامل احساس خوشبختی کند و جالب است بدانیم همه این موارد در قرآن به صورت مژدگانی و بشارت برای مؤمن بیان شده است؛ یعنی تمامی آنچه انسان احتیاج دارد تا به طور کامل و همه جانبه سعادت‌مند شود، تماماً، مژده‌اش در دین به

شخص مؤمن داده شده است و معنای این سخن آن است که در فرهنگ قرآن، ایمان توأم با عمل با تمام شرایط و لوازم خوشبختی و سعادت، برابر و مساوی است. باید دانست بحث ما از روی تعصب به مذهب و دین‌داری نیست. هرآنچه تحت عنوان شرایط و لوازم سعادت‌مندی مطرح می‌کنیم برای یک فرد ملحد و مادی‌گرا نیز مهم و جذاب است. در این درس با بررسی این عوامل به این موضوع می‌پردازیم که اگر یک فرد مادی این شرایط را داشته باشد، آیا احساس خوشبختی می‌کند یا خیر. آنگاه که ثابت شد این عوامل و عناصر شرط سعادت‌مندی هر انسانی است، به قرآن و سخن دلنوازش رجوع می‌کنیم تا بررسی کنیم که آیا قرآن نیز این موارد را به مؤمنان وعده داده است یا خیر.

پس آدمی برای سعادت‌مندی و موفقیت دست‌کم به دوازده مؤلفه نیازمند است^۱ که اگر این موارد برای هر یک از ما فراهم شود، «همای اوج سعادت به دام ما افتد»^۲.

○ هدف‌شناسی

انسان اولاً و قبل از هر چیز احتیاج دارد که هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. او باید بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش کند و کدام قله را قرار است فتح کند. او باید در آغاز حرکت، پایان مسیر را ببیند و نقطهٔ نهایی را دقیقاً بشناسد. نه تنها لازم است هدف و مقصود را دقیقاً بداند و بشناسد، بلکه باید بداند برای رسیدن به هدف از کدام راه و مسیر باید رفت. شناخت راه شامل رسیدن، زودتر رسیدن، و حتماً رسیدن است. شناخت هدف که شامل شناخت قله و شناخت راه رسیدن به قله می‌شود اولین و اصلی‌ترین عنصر برای سعادت‌مندی انسان است. در اینجا فرقی بین انسان الهی و مادی نیست، فرد مادی‌گرا نیز این ابزار و این عنصر را می‌پسندند و می‌پذیرد.

۱. می‌توان ترتیب این عوامل و عناصر را جابه‌جا کرد یا با توجه به جزئیات، عوامل دیگری را بر آن افزود.

۲. حافظ، دیوان/شعار، غزل شمارهٔ ۱۱۴. (شعر با نظر تیم تدوین اضافه شد)

○ شناخت موانع بیرونی

دومین عنصر سعادت آن است که فرد بتواند پرده‌های سه‌گانه جهل و غرور و پندار را از جلو خود کنار بزند و هر چیزی که گوهر بینش و خرد آدمی را در حجاب ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد از سر راه بردارد. موانع زیادی بر سر راه انسان سربرمی‌آورد و نمی‌گذارد انسان بفهمد؛ غرور نمی‌گذارد انسان بفهمد، جهالت‌ها مانع از آن می‌شود که انسان ببیند و بفهمد، پندارها و خرافات نمی‌گذارند یک انسان یا یک ملت حقیقت را درک کند، به خصوص نظام‌های جائزانه همچون سدهای بزرگ اجازه نمی‌دهند انسان‌ها بفهمند و به آگاهی برسند. خلاصه حجاب‌ها و مانع‌های گوناگون، از درون و از بیرون، مانع از آن می‌شوند که انسان گوهر عقل و خرد خداداد را به کار بیندازد و از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها خارج شود.

یکی از ارکان خوشبختی انسان و عناصر سعادت انسان این است که انسان از این ظلمت‌ها و از هر آنچه برای آدمی ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور حقیقت راه پیدا کند تا شعاعی از نور حقیقت بر دل او بتابد و «خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود»!

○ رفع موانع درونی

سومین عامل خوشبختی این است که انسان در جاده طولانی سعادت و در راهی که برای فتح قلعه خوشبختی طی می‌کند از لغزش‌ها و وسوسه‌های درونی، که توان فرساتر از عامل‌های بازدارنده بیرونی‌اند، رهایی یابد. گاهی یک عامل بیرونی علناً مسیر شما را سد می‌کند و می‌گوید «نمی‌گذارم از اینجا عبور کنی». تجربه نشان داده‌است که در این‌گونه موارد که عاملی مستقیم جلو حرکت مسافر و راهرویی را می‌گیرد، سالک در پیمودن راه حریص‌تر می‌شود و آتش اشتیاقش شعله‌ورتر می‌گردد.

عامل بازدارنده بیرونی یعنی هرآنچه در خارج از وجود انسان است و عامل بازدارنده درونی یعنی هرآنچه از درون انسان را می‌پوساند و مانع حرکت او می‌شود. این عامل درونی راه را سد نمی‌کند، اما توان به راه افتادن، اراده رفتن، تصمیم حرکت، و امکان تلاش را از آدمی می‌گیرد. این عامل بدتر و فرساینده‌تر از عامل بیرونی است و با کمال خونسردی و بسیار دلسوزانه و استادانه انسان را از درون تهی می‌کند. کارعامل درونی ایجاد تردید در آدمی است و مدام در گوش آدمی ندای یأس می‌خواند و می‌گوید: حرکت در این راه چه فایده‌ای دارد؟ چرا می‌روی؟ به چه مجوزی می‌روی؟ شاید نرسیدی، شاید دزد از راه برسد، شاید گرگی بیاید و...! این وسوسه‌ها و تردیدها به مراتب توان فرساتراز آن تهدید خارجی و دشمن بیرونی است.

رهروان راه‌های سعادت در طول تاریخ غالباً با این مانع رویه‌رو بوده‌اند. چقدر به موسی عَلَيْهِ السَّلَام اصرار می‌کردند که می‌ترسیم خلاف گفته باشی و به تو وعده خلاف داده باشند. قرآن می‌گوید که فشار و فقر چنان برای مؤمنان طاقت‌فرسا و شکننده بود که حتی خواص نیز متزلزل می‌شدند و می‌گفتند: **﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ؟﴾**؛ نصرت خدا چه شد؟ چه زمانی پیروزی فرامی‌رسد؟

تردیدها و متزلزل‌ها و دغدغه‌های درونی خواص را هم می‌لغزانند. انسان اگر بخواهد سعادتمند باشد و به سرمنزله مقصود و پایان راه سعادت برسد، شرطش آن است که در مسیر طولانی‌اش به سوی سعادت خود را از تمامی این دغدغه‌ها، تردیدها و وسوسه‌های درونی، که توان فرساتراز عوامل بازدارنده بیرونی است، برهاند. این همان چیزی است که قرآن آن را «اطمینان» و «امن» نامیده است.

در دعای کمیل می‌خوانیم: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ»؛ پروردگار من، پروردگار من، پروردگار من، «قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»؛ جوارح و اعضای مرا برای خدمتت نیرومند کن، «وَأَشِدُّ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي»؛ دلم را بر تصمیم‌قادرکن تا بتوانم برضعف‌ها، تردیدها، شک‌ها، وسوسه‌ها و دغدغه‌ها غالب و فائق‌آم! در این فراز از دعای کمیل

انسان با اصرار از خدا درخواست می‌کند که عوامل بازدارندهٔ درونی را زائل کند تا مسیر سعادت و خوشبختی برای من انسان هموار شود.

○ تمربخشی حرکت

چهارمین شرط خوشبختی این است که فرد تلاش خود را تمربخش بداند و امیدوار باشد که این تلاش به سرانجام می‌رسد. پس کسانی که از تمربخشی تلاش و حرکتشان مأیوس و ناامیدند یقیناً به سرمنزل خوشبختی و رستگاری نمی‌رسند. رهرو باید مطمئن باشد هرکاری که می‌کند، اثر مثبتی به جا می‌گذارد و هرگامی که برمی‌دارد، یک قدم به مقصد نزدیک می‌شود.

اگر شما دریابان باشید و بدانید که مقصود در فلان جهت واقع شده است، حتی اگر دیر شود و از قافله جا بمانید، باز هم استوار و محکم و پُرتلاش حرکت می‌کنید و پیش می‌روید. اما اگر راه را گم کنید و جهت حرکت را هم ندانید، در آن صورت به هر طرف که راه می‌افتید، انگیزهٔ حرکت را از دست می‌دهید و احساس سستی و رخوت می‌کنید. چرا؟ چون نمی‌دانید که این تلاش تمربخش خواهد بود یا بی‌ثمر. احتمال می‌رود هر قدمی که برمی‌دارید نه تنها شما را به هدف نزدیک نکند، بلکه یک قدم هم شما را از منزل دور کند. از این رو به سمت دیگر برمی‌گردید و این سرگردانی ادامه خواهد داشت. پس شرط چهارم برای پیمودن مسیر سعادت این است که فرد تلاشگر تلاش و کوشش خود را تمربخش و نتیجه بخش بداند.

○ امکان جبران اشتباهات

شرط پنجم برای پیمودن جادهٔ کامروایی این است که لغزش‌ها و خطاهای فرد جبران‌پذیر و بخشودنی باشد. انسان در مسیر حرکتش قطعاً اشتباهات و خطاهایی دارد، اما اگر خطایی که انجام می‌دهد به صورت یک جراحهٔ التیام‌ناپذیر باقی بماند، انسان همیشه نگران آن خواهد بود که نکند خطای دیگری از من سر بزند و این خطا مرا از هدفم بیشتر دور کند. چنین فردی همیشه دربارهٔ آینده بدبین است.

اما اگر بدانند خطاهای او، به شرط آن که خودش درصدد جبران باشد، جبران‌پذیر است، شور و شوق، امید و نشاط، و تلاش او چند برابر خواهد شد. این همان چیزی است که در ادبیات قرآنی از آن به مغفرت و رحمت تعبیر شده است.

○ داشتن مسیر یاب

ششمین وسیله کامیابی این است که فرد در تمامی احوال از دستاویز و تکیه‌گاهی مطمئن برخوردار باشد. بداند همه جا و در تمام شرایط نقشه راهی وجود دارد که می‌تواند از آن استفاده کند. عیناً مانند آدمی که نقشه جامع یک مسیر را در جیبش گذاشته است و در حال پیمودن مسیر خوشبختی است. چنین فردی ضمن آن که اشتباه نمی‌کند و نگرانی هم ندارد، اطمینان دارد که اگر احیاناً در جایی راه را گم کرد، فوراً نقشه را از جیب بیرون می‌آورد و از سرگردانی نجات می‌یابد. بنابراین فرد باید همه جا مستمسک و پناهگاهی داشته باشد که بتواند در وقت نیاز به آن چنگ بزند و در دسترسش باشد.

○ استفاده از نیروهای ماوراء الطبیعی

هفتمین ابزار موفقیت و کامروایی این است که فرد در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا و یا نیروهای ماوراء الطبیعی برخوردار گردد. این امر یکی از شروط مهم خوشبختی و کامیابی است. البته انسان مادی‌گرا به خدا معتقد نیست، اما اگر از این افراد بدون آن که اسم خدا را بی‌بوم بپرسیم که آیا دوست دارید در تلاش مادی‌تان و در حرکت اجتماعی‌تان، نیروهای ماورای ماده و فوق طبیعی شما را یاری و مدد کنند، خواهیم دید که برق از چشم مادی آن‌ها می‌پرد و می‌گویند: بسیار خوب و چقدر جالب است که انسان نیروی ماورای ماده و مادیات را در دسترس داشته باشد که وقتی با دشمن‌ها و دشمنی‌ها و توطئه‌ها و دسیسه‌ها روبه‌رو می‌شود، بداند که آن نیروی ماورای طبیعی کمک‌کار و حامی اوست.

روشن است که فرد مادی‌گرا به خدا معتقد نیست، حتی ممکن است اسم خدا را

بلد نباشد، اما یقین به نبودن خدا هم ندارد. به همین دلیل استفادهٔ چنین فردی از نیروهای ماورائی در کمترین حد ممکن خواهد بود. در مقابل، فرد الهی به این دلیل که به وجود قدرت برتری یقین دارد که ماورای تمام قدرت هاست، در راه سعادت تندتر و پُرشتاب‌تر حرکت می‌کند و همین یقین او را برای پیمودن مسیر خوشبختی با انگیزه‌تری می‌کند.

○ احساس برتری بر مخالفان

هشتمین عامل آن است که بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف احساس برتری و غلبه داشته باشد و یقین داشته باشد که بالاخره برتری و چیرگی و رجحان برای اوست. این عامل در این‌که انسان این راه را با سهولت بیشتری طی کند تأثیر قابل توجهی دارد!

○ پیروزی نهایی بردشمنان

نهمین شرط خوشبختی این است که فرد در نهایت بردشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کنندهٔ تلاش اویند پیروز شود. آدم همهٔ تلاش خود را بکند، بعد هم شکست بخورد؟! یکی از مهم‌ترین عناصر سعادت‌مندی انسان این است که آخرش بردشمنانش پیروز شود. مگر غیر از این است که مکتب‌های دنیا، همه، برای پیروزی می‌جنگند؟ پس یکی از عوامل موفقیت حرکت‌های فردی، گروهی، و اجتماعی این است که در مواجهه با دشمنان بالاخره پیروزی محقق شود.

○ رسیدن به مقصد نهایی

دهمین عامل سعادت این است که فرد در نهایت از همهٔ سختی‌ها، فشارها، بندها،

۱. در توضیح عامل هشتم می‌توان گفت آدمی اگر به توان و قوت و ظرفیت‌های خود اطمینان داشته باشد، چنین باوری باعث می‌شود فرد حرکت خود را با اعتماد به نفس بیشتری ادامه دهد. پس عامل هشتم به شناسایی منابع درونی و شناخت توان و ظرفیت‌های خود فرد بازمی‌گردد (گروه تدوین).

و حصارها عبور کنند و به مقصود و منظور خود نائل شود و به آن سرمنزلهایی پا گذارد. این مورد همان فوز و فلاح است که بارها در قرآن بشارت آن به مؤمنان داده شده است.^۱

○ استفاده از ذخایر آسمان و زمین

یازدهمین شرط بهره‌مندی از سعادت این است که فرد در تمامی احوال، در ابتدای حرکت، در طول مسیر، و در سرمنزلهایی از ذخیره‌هایی که در این جهان برای آدمی مهیا شده است بهره‌مند و برخوردار شود. برکات آسمان و زمین، باران آسمان‌ها، منابع دریاها، جنگل‌ها، ذخایر طبیعی و معدن‌ها و، بالاتر از همه، منبع هوش و خرد و استعداد و ابتکار آدمی پروری او گشوده شود و بتواند از تمامی این‌ها استفاده کند.

○ ادامه راه بعد از مرگ

دوازدهمین عامل موفقیت این است که بالاخره بعد از عمری تلاش و مجاهدت و بعد از خاموشی چراغ عمر، تازه، اول پاداش‌گیری و آغاز راحتی و شروع عیش محسوب شود. فرد مادی که برای تمام تلاش‌های خود فقط نتیجه‌ای دنیایی قائل است بعد از مرگ امید به جایی ندارد. اگر به همان فرد مادی‌گرا بگویند که آیا دوست دارید بعد از آنی که مُردید - فرض محال که محال نیست - تازه اول راحتی‌تان شروع بشود، می‌بینید که آن شخص نیز چنین امری را می‌پسندد و حتی آن را آرزو می‌کند. پس این بزرگ‌ترین رکن سعادت است که آدمی پس از سپری شدن دوران زندگی و پایان یافتن همه تلاش‌ها خود را با پاداشی شایسته روبه‌رو ببیند و در بهشت الهی و رضوانش بیازمَد و زندگی تازه‌ای را آغاز کند.

۱. فرق عامل نهم و دهم در این است که عنصر نهم صرفاً درباره غلبه بر دشمنان است، اما محور عنصر دهم، دستیابی به مقصود نهایی است. ممکن است کسی بر دشمنان راه غلبه یابد، اما به آن هدف نهایی، که برای خود ترسیم کرده است، دست نیابد (گروه تدوین).

● نویدهای قرآن

عوامل دوازده‌گانهٔ بالا شرایط سعادت‌مندی و خوشبختی برای یک انسان و یا برای یک جامعه است. اکنون به گفتار قرآن گوش فرامی‌دهیم تا بدانیم که قرآن کرم تمامی این‌ها را به دارندگان ایمان متعهدانه و ایمان توأم با عمل نوید داده‌است. قرآن تمام عناصر و عوامل سازندهٔ سعادت و خوشبختی و البته ده‌ها مورد دیگر را به افراد باایمان وعده می‌دهد؛ قرآن هدایت را نوید می‌دهد، نور را نوید می‌دهد، ایمنی و اطمینان و سکون و آرامش روح را نوید می‌دهد، و ثمربخش بودن تلاش‌ها را نوید می‌دهد.

○ شناخت هدف و مقصود (هدایت) و آیات مرتبط با آن

اولین شرط دستیابی به موفقیت همانا شناخت هدف و مقصود است که در آیات متعددی از قرآن به چشم می‌خورد. بخشی از این آیات به قرار ذیل‌اند:

گام اول را محکم برداریم

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾^۱؛ آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح به‌جا آوردند، پروردگارشان به‌سبب ایمانشان آن‌ها را هدایت خواهد کرد. عمل صالح یعنی تعهد متناسب با مرتبهٔ ایمانی فرد. ایمان هر فرد بردوشش تعهدی می‌گذارد که هرکس عمل متناسب با آن مرحله از ایمان را به‌انجام رساند عمل صالح انجام داده‌است. نام دیگر انجام دادن و بردوش گرفتن آن تعهد، «عمل صالح» است. کسانی که ایمان بیاورند و سپس برپایهٔ تعهدات ایمانی خود عمل نمایند، چنین ایمانی موجب می‌شود که آن‌ها راه را پیدا کنند؛ یعنی به هدف برسند و هم به راه‌ها دست یابند و هم به وسیله‌ها.

برخی می‌پرسند: آیا می‌توانیم به آن سرمنزل مقصود برسیم؟ اگر این سؤال را بکاربوم

۱. سورهٔ یونس، آیهٔ ۹.

درمی‌یابیم که چنین افرادی یا ایمان به هدف و مقصود در دلشان وجود ندارد و یا ایمان همراه با عمل از آن‌ها سر نمی‌زند. این افراد اگر گام نخست را بردارند، روشنی و هدایت نصیبشان می‌شود و قدم دوم را نیز پیدا خواهند کرد، «خود راه بگویدت که چون باید رفت»^۱. وقتی انسان به هدف و به راه ایمان آورد و حرکت را آغاز کرد، راه خود به خود، خود را نشان می‌دهد، ﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾؛ خدایشان به وسیله ایمان آن‌ها را هدایت خواهد کرد و راه را در مقابلشان باز می‌کند.

در قدم اول هیچ‌یک از رهبران و بزرگان و راهروان و پیروان نمی‌دانستند قدم دهم چیست. بیابانی را فرض کنید که طول و عرضش ده‌ها کیلومتر است. در شی تاریک و ظلمانی، که ماه و هیچ ستاره‌ای در آسمان دیده نمی‌شود، یک چراغ قوه و شمع کوچک هم مشکل‌گشا است. ممکن است انسان بی‌تجربه و ناوارد بگوید که این شمع که بیشتر از شعاع یک متر را روشن نمی‌کند، من چگونه با این یک شمع چند کیلومتر را طی کنم و پیش بروم؟ جواب این منطق‌گور این است که یک قدم بردار تا یک متر دیگر روشن شود. اگر یک قدم را در روشنی برداری، خواهی دید که این بیابان طولانی تدریجاً روشن خواهد شد و در نهایت به منزل خواهی رسید. ﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾؛ معنای این جمله که «خدا مؤمنان را به وسیله ایمانشان هدایت خواهد کرد» همین است که خود ایمان به تدریج مسیر را روشن می‌کند و انسان را به گام بعدی رهنمون خواهد کرد.

افزایش ایمان

قرآن می‌فرماید آنگاه که سوره‌ای نازل شود، کفار و منافقان و بددلان و بیمار دلان می‌گویند: ﴿أَلَيْسَ لَكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا﴾^۲؛ چه کسی با این سوره ایمانش زیادتر می‌شود؟

۱. وز پای فتاده سرنگون باید رفت
خود راه بگویدت که چون باید رفت
(عطار، مختارنامه، باب هجدهم).

۱. گر مرد رهی میان خون باید رفت
تو پای به راه درنسه و هیچ مپرس

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۴.

قرآن در جواب می‌گوید: «بگو آن کسانی که مؤمن هستند با این آیه و نشانه، ایمانشان بیشتر می‌شود.»^۱ خود همان ایمان قلبی مؤمنان است که موجب می‌شود از این مایه هدایت همچون شمع روشنی بگیرند و هدایت شوند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَأَعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَضَىٰ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا﴾^۲. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَأَعْتَصَمُوا﴾؛ یعنی آن کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او متمسک شوند. از این عبارت معلوم می‌شود که فقط ایمان قلبی کافی نیست، بلکه باید به دامن آیین خدا و راه خدایی چنگ بزنید. اگر انسان‌ها به راه خدا چنگ زدند و متمسک شدند، ﴿فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَضَىٰ﴾؛ در آن صورت خدا آنان را در رحمت و فضل خویش داخل خواهد کرد، ﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا﴾؛ و خداوند آن‌ها را به سوی خود رهنمون می‌شود و از راه راست و مسافت کوتاه آن‌ها را به مقصد می‌رساند. این هدایت مخصوص مؤمنان است. اگر ایمان نداشته باشید و یا اگر ایمان داشته باشید، اما به تعهدات خودتان در مقابل خدا عمل نکنید، به سوی خدا راه نمی‌یابید.

تأثیر متقابل مجاهدت و هدایت

یکی از آیاتی که شناخت هدف و مقصود در آن به مؤمنان بشارت داده شده است این آیه است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ یعنی آن کسانی که در راه ما مجاهدت می‌کنند. حال منظور از راه خدا چیست؟ منظور همان هدف‌هایی است که خدا برای آدمیان در نظر گرفته است. رسیدن به این هدف‌های بزرگ، مجاهدت لازم دارد. اما هدف‌های خدایی کدام‌اند؟ عدالت، امنیت، بندگی در مقابل خدا، به رشد رسیدن و تکامل بندگان، آباد شدن روی زمین، و آباد شدن دل انسان‌ها

۱. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدْنَاهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (توبه، ۱۲۴)

۲. سوره نسا، آیه ۱۷۵.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

بخشی از این اهداف هستند. خداوند از آدمی هدف‌های بلندی همچون نبود شرک و کفر و ناامنی، برطرف شدن ددمنشی و سرکشی و طغیان و، در یک جمله، آبادانی دنیا و آباد شدن آخرت را طلب کرده‌است.

قرآن می‌گوید آن کسانی که در راه خواسته‌های ما مجاهدت می‌کنند ﴿لَتَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ بی‌تردید راه‌هایمان را به آن‌ها نشان می‌دهیم و گنج و گمراهشان نمی‌گذاریم. پس «تو پای به راه درنه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت».

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ یعنی در تمامی رشته‌ها و میدان‌ها فرمول موفقیت همین است؛ در فهم مسائل دین، در مسائل اجتماعی، و در مسائل جهانی هرکس یک قدم وارد هدف‌های الهی شود، خداوند قدم بعد را برایش روشن می‌کند؛ یعنی کسانی را که در راه هدف‌های الهی مجاهدت کنند به راه‌های خود رهبری و هدایتشان می‌کنیم. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است.

این‌ها آیاتی در زمینه هدایت بود که به محور اول از شرط‌های دوازده‌گانه سعادت‌مندی مربوط می‌شود. هدایت در قرآن همانا شناخت هدف و مقصود است که توضیح آن در گام اول گذشت.

○ شناخت موانع و ظلمت‌ها

دومین شرط از شرط‌های دوازده‌گانه خوشبختی این بود که آدمی بتواند موانع بیرونی، از جمله پرده‌های غرور و جهل و وهم، را از سر راه بردارد.

رفع موانع یکی از عواملی است که در سعادت‌مندی انسان نقش بسزایی دارد. رفع موانع غرور و جهل و خرافه در قرآن با تعبیر «نور» بیان شده‌است. قرآن به مؤمنان نور را وعده داده‌است، آنجا که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است. من ولی را هم جبهه،

به هم پیوسته، هم افق، و هم جهت معنا می‌کنم و این معنا را بر معانی ای همچون سرپرست و دوست و یاور، که غالباً گفته می‌شود، ترجیح می‌دهم، چون ولایت به معنای پیوستگی است. به ارتباطِ دو چیز که به یکدیگر پیوسته شده و گره خورده‌اند «ولایت» گفته می‌شود.^۱ خدا ولی مؤمنان است؛ یعنی خدا و مؤمنان در یک صف قرار دارند و دشمنان خدا نیز در جبههٔ دیگری صف کشیده‌اند. کلمهٔ «ولی» در قرآن، از جمله در دو آیهٔ «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ یا «أَوْلِيَاءَ اللَّهِ»، به معنای هم جبهه بودن و هم صف بودن به کار رفته است.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ خدا به هم پیوسته و هم جبههٔ مؤمنان است. «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ او مؤمنان را از ظلمت‌ها می‌رهاند و به سوی نور می‌رساند. دقت شود که ظلمت در اینجا معنای وسیعی دارد که هر دو حوزهٔ فردی و اجتماعی را دربر می‌گیرد. خداوند مؤمنان را از ظلمت‌ها، یعنی ظلمت‌های جهل و خرافه و غرور، و همین‌طور ظلمت نظام‌های تحکم‌آمیز و ضدانسانی و هر ظلمتی که برای گوهر بینش و عقل بشرزندان و سیاه‌چال محسوب می‌شود می‌رهاند و آنان را به نور معرفت، دانش، و ارزش‌های انسانی می‌رساند و این‌گونه «سالک از نور هدایت ببرد راه به دوست»^۳.

این وعده مخصوص مؤمنان است و خداوند هرگز غیرمؤمن و فرد بی‌ایمان و کافرو ناسپاس را به نور نمی‌رساند. از این رو مشرک همیشه مضطرب و مشوش و ناآرام است و به هرجا هم برسد، زندگی‌اش توأم با اضطراب و تردید و سرگردانی است، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»^۴ و اما هم جبههٔ کافران، تجاوزکاران هستند. کافر یعنی چه؟ کفار یعنی آن کسانی که مهم‌ترین سوغات خداوند به بشر را نخواستند و

۱. یادسپاری؛ موضوع ولایت در جلد دوم کتاب اندیشهٔ تمدن ساز (بخش چهارم

کتاب طرح کلی) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۸.

۳. حافظ، دیوان اشعار، غزل شمارهٔ ۲۲۲. (اضافه توسط تیم تدوین)

۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۷.

این هدیه الهی را با ناسپاسی رد کردند. کافر صرفاً آن کسی نیست که دین را قبول نکرده است، بلکه به معنای پوشاننده نعمت و ناسپاس و نمک نشناس نعمت است.

حال چرا به کسی که دین را قبول نکرده است کافر می‌گویند؟ برای این که دین ارمغان خدا و هدیه‌ای از سوی خدا برای خوش بختی کافر بود و کافرا این هدیه را رد کرد و آن نعمت را پوشاند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»؛ آن‌ها که کفران نعمت و انکار دین کردند، «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ سرپرست و هم‌جهت آنان طاغوت‌ها و متجاوزان‌اند. «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ خداوند آنان را از نور معرفت خارج می‌کند و به زندان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌کشد. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آن‌ها همگی همنشین آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید، «وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»؛ و در هر بامداد و شامگاه او را به پیراستگی و پاکی بستاينيد، زیرا «هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ»؛ اوست که هم خودش و هم فرشتگان‌ش بر شما درود می‌فرستند. چرا خدا و فرشتگان بر شما مؤمنان درود می‌فرستند؟ «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ تا شما را از ظلمت‌ها برهاند و به نور و روشنی وارد کنند.

منظور از «نور» در این آیات همان برداشتن موانع جهل و غرور و توهم است که دومین شرط از شرط‌های دوازده‌گانه موفقیت و کامیابی به‌شمار می‌آید.

خودآزمایی

- ❖ اولین مرحله برای دستیابی به سعادت چیست؟ اهمیت آن را شرح دهید.
- ❖ گام‌های دوازده‌گانه احساس خوشبختی و موفقیت را به ترتیب نام ببرید.
- ❖ پرده‌های سه‌گانه جهل و غرور و پندار از جمله کدام موانع خوشبختی انسان می‌باشند و چگونه می‌توان بر آنها غلبه نمود؟

- ❖ اهمیت عوامل درونی را با عوامل بیرونی عدم دستیابی به سعادت مقایسه نمایید.
- ❖ آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾ ناظر به چه مفهومی است؟ شرح دهید.
- ❖ رفع موانع غرور و جهل و خرافه در قرآن با چه تعبیری شناخته می شود؟ آیه مربوط به این مفهوم را بیان نمایید.
- ❖ ارتباط ولایت با نوروارتباط طاغوت با ظلمت را طبق آیه ۲۵۷ سوره بقره توضیح دهید.

درس هفتم

ایمان و آرامش (نوید ۲)

هدف کلی

- آشنایی فراگیران با ارتباط ایمان و هدف‌گذاری

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- شناخت هدف و مقصود را به عنوان یکی از لوازم خوشبختی توضیح دهند (ادراک).
- از آیات مربوط به نور و روشنی در قرآن مطلع باشند (ادراک).
- ارکان دوازده‌گانه خوشبختی و سعادت را نام ببرند (یادآوری دانش).
- عوامل بیرونی و درونی موانع سعادت انسان را توضیح دهند (ادراک).
- بر پایه آیه **﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾**، ویژگی افراد مجاهد را بنویسند (کاربرد).
- بر طبق آیه **﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**، رابطه بین ایمان و رهایی از ظلمات را تحلیل کنند (تجزیه و تحلیل).
- رفتار و کردار خود را بر اساس اسباب دوازده‌گانه خوشبختی انسان نقد کنند (نقد و ارزیابی).
- با جهاد در برابر نفس از هدایت خاص الهی بهره‌مند شوند (خلق و آفرینش).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۳ شمسی
مصادف با هشتم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

گفتیم که خدای متعال در قرآن به مؤمنان مژده و نویدِ سعادت و خوشبختی کامل را داده است و تمامی عوامل و شرایط دوازده‌گانه موفقیت و سعادت‌مندی که در درس پیش نام بردیم، همه، در قرآن در قالب نویدهای قطعی به مؤمنان بشارت داده شده است. در درس ششم دو نوید از نویدهای دوازده‌گانه، یعنی نوید «هدایت» و «نور»، را با استفاده از آیات قرآن بررسی کردیم. اکنون به دیگر نویدهای قرآنی می‌پردازیم.

• نویدهای قرآن

قرآن از نویدهای متعددی یاد می‌کند؛ یکی از نویدهای قرآن «پاداش اخروی» است. یکی دیگر از نویدهای قرآن به کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند «برتری و غلبه بر دشمن» است. قرآن به مؤمنان نوید داده است که اگر به تعهدات ایمان عمل کنید، از صفوف مخالفان بالاتر و برتر خواهید بود. این نوید از آیه **«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»**^۱ به خوبی قابل فهم است. خداوند در این

۱. سست نشوید و غمگین نباشید. دست برتر از آن شماست، اگر اهل ایمان باشید.
سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

آیه به صراحت می‌گوید که اگر شما مؤمن باشید، دست بالاتر و نیرومندتر نسبت به دشمنان در اختیار شما خواهد بود. آیات متعددی در قرآن نشان می‌دهد که مؤمنان بر صفوف مخالف خودشان غلبه قاطع پیدا می‌کنند؛ دو آیه ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾^۱ و ﴿وَإِن جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ﴾^۲ از این جمله‌اند.

توصیه می‌کنم به هنگام مطالعه قرآن، به جای این که سعیتان این باشد که یک جزء و یا یک سوره را تمام کنید، سعیتان این باشد که قرآن را بفهمید، حال چه سوره تمام شود و چه تمام نشود. پس یک آیه را با دقت بخوانید و در آن فکر کنید و سعی کنید خودتان با قرآن انس داشته باشید. آن‌هایی که عربی نمی‌دانند سعی کنند به تدریج زبان عربی را یاد بگیرند تا بتوانند با زبان قرآن آشنا شوند. فهم قرآن را به بعد از آموزش زبان عربی موکول نکنید. قرآن منبع تمام نشدنی معارف ماست و بر ماست که از این ذخیره تمام نشدنی استفاده کنیم. البته لازم است در کنار قرآن از نهج البلاغه و احادیث صحیح و معتبر نیز بهره‌مند شویم.

○ رهایی از وسوسه‌های درونی

در درس پیش گفتیم که سومین شرط از شرط‌های سعادت‌مندی و خوشبختی، رهایی از وسوسه‌های درونی است. رهایی از تردیدهای درونی و وسوسه‌ها همان است که در قرآن از آن به اطمینان و سکون و امن یاد می‌شود. در اینجا به بررسی یکایک این واژه‌های قرآنی می‌پردازیم.

اطمینان

اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل و حالت آرامش روح و قلب. آرامش به این معنا نیست که روح ما هیچ‌گونه تحرک و تلاشی نداشته باشد و در حالت نیمه خواب و نیمه بیهوشی به سربرد. آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب و تشویش است.

۱. خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم قطعاً پیروز می‌شویم. سوره مجادله، آیه ۲۱.

۲. و همانا سپاه ما حتماً غالب خواهند شد. سوره صافات، آیه ۱۷۳.

دو نفر را در نظر بگیرید که قرار است هر دو نفر در جلسه امتحان حاضر شوند؛ یکی درس‌ها را خوب خوانده است و تمرین‌ها را حل کرده و ده بار درس را مرور کرده است. دیگری کتاب را سرسری خوانده است و به حافظه خود نیز اعتماد چندانی ندارد. آیا این دو نفر دارای حالت روحی برابری هستند؟ وقتی که نفر اول وارد جلسه امتحان می‌شود، روحش آرام است و تلاطم و اضطراب و تشویش ندارد، اما دیگری دائماً در اضطراب و نگرانی است و همچون قایق بر روی اقیانوسی پرخروش و متلاطم گاه به این سو و گاه به آن سو می‌رود.

دو نفر که یکی مجرم است و دیگری در صحنه جرم دخالتی نداشته است نیز در پیشگاه قاضی همین اختلاف روحی و درونی را دارند. یا دو سرباز را تصور کنید که یکی به سازویرگ جنگی اش، به تدبیر و کاردانی فرمانده اش، به ضعف نیروی دشمن، به استحکام موقعیت خودی و به کارآمدی هم‌زمانش معتقد است و می‌داند نیروهای امدادی در پشت جبهه منتظرند تا با اشاره فرمانده به میدان بیایند. اما سرباز دیگر به تجهیزات جنگی خودش، کارایی هم‌زمانش، و کاربرد اسلحه اش اعتمادی ندارد و خود را کوچک و دشمن را بزرگ و تا بن دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند. هریک از این‌ها با روحیه‌ای کاملاً متفاوت وارد میدان کارزار می‌شوند؛ اولی با آرامش درونی و اعتماد به نفس و دومی با نگرانی و اضطراب و ناآرامی به میدان جنگ قدم می‌گذارد. سرباز اول فکرش مطمئن و دلش آرام است. اما آرام بودن دلش به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را زیر سر می‌گذارد و می‌خوابد و صدای خروپفش به آسمان می‌رود. خیر، اطمینان به این معنا نیست که در گرماگرم جنگ بگوید حالا سیگاری بکشیم و فیلم یا منظره‌ای را تماشا کنیم. اطمینان به این معنا هم نیست که کمترین حرکات دشمن از نظرش پوشیده بماند، بلکه به این معناست که مضطرب و هراسناک و مشوش نیست و آینده برایش روشن است، مانند یک کشتی بسیار سنگین که با تجهیزات فراوان به آرامی در حال گذر از امواج طوفان است.

انسانی که در مسیری خطیر قدم گذاشته است و به سوی مقصدی بزرگ در حال

حرکت است ممکن است ده‌ها انگیزه او را از پیمودن راه و تعقیب هدف بازدارد. ترس و رُعب و هراس یکی از این بازدارنده‌هاست. این، ترس از گرسنگی مسیر، ترس از دزدان راه، ترس از درندگان کمین‌کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌ها، و بالاخره ترس از نرسیدن است.

طمع یکی دیگر از بازدارنده‌هاست. مواردی همچون طمع به زندگی راحت، طمع به پول و مقام، طمع به لمیدن در رخت‌خواب گرم، طمع به آرمیدن در جوار فرزندان و زن محبوب ممکن است برای همت‌های کوچک و روح‌های ضعیف به صورت هدفی بزرگ و ایده‌آل جلوه کند. پیداست کسانی که برای چنین راحتی‌هایی خود را آماده کرده‌اند حاضر نیستند آن را به آسانی از دست بدهند. اگر طمع را بشکافیم، ده‌ها مقوله منفی دیگر از دل آن متولد می‌شود. راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، و نفع‌طلبی‌ها، همگی، نتیجه طمع‌ورزی است.

موانع و بازدارنده‌هایی همچون ترس و طمع در ابتدای ورود نمی‌گذارند کسی وارد مسیر دورودراز شود و بعد از شروع حرکت نیز مانع از آن می‌شوند تا فرد آسوده و آرام طی طریق کند.

جاذبه‌های قوی‌تر

برخی انسان‌ها وقتی وارد مسیر خدایی می‌شوند، برای خود انگیزه‌ای بزرگ و مغناطیسی قوی به وجود می‌آورند که تمامی انگیزه‌های کوچک را در نظر آن‌ها ناچیز می‌کند و تمایل به سوی انگیزه‌های کوچک را در آنان می‌کشد. یک جاذبه قوی، دلِ فردِ باایمان را چنان به سوی خود می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، همچون جاذبه فرزند، زن، زندگی، پول، مقام، و جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگ‌تر هیچ و پوچ و کم ارزش می‌شوند. ده‌ها آهن‌ریا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما وقتی یک آهن‌ریای قوی‌تر نزدیک شود، جاذبه‌اش به گونه‌ای آن آهن کوچک را جذب می‌کند که اثر آهن‌ریاهای دیگر خنثی می‌شود و گویا اصلاً وجود ندارد.

یک آدم قوی وقتی که با جاذبه قوی و روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر، جاذبه زیبایی‌ها و راحتی‌ها، خوشی‌ها، عیش و نوش‌ها، و جذبۀ زن و فرزند در او اثری نمی‌گذارند. این فرد همان آدم مطمئن است که خدا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۱. آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر پیماید و به هدف و مقصود نهایی نائل شود که حالت اطمینان و سکون در درون او موج بزند. اطمینان یعنی جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، و جاذبه علاقه به هدف آن چنان فرد را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که تمام جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و یوچ و مسخره به نظر برسند. کوه هیمالیا اشیا را به سمت خود جذب می‌کند، اما در مقابل جاذبه زمین، جاذبه هیمالیا صفر و خنثی است. جاذبه هیمالیا آنجایی اثر می‌گذارد که جسم بزرگ‌تری مثل زمین درکنارش نباشد.

وقتی ایمان به خدا روح یک انسان مؤمن را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند، جاذبه‌های کوچکی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ به نظر می‌رسند در مقابل جاذبه ایمان کوچک و بی‌جذبۀ خواهد بود. اطمینان روح و آرامش دل باید به مرحله‌ای برسد که جاذبه‌های گوناگون اسباب زحمت انسان نشود و او را به این سو و آن سو نکشاند.

سکینه

دومین واژه قرآنی بیان‌کننده رهایی از تردیدهای درونی و وسوسه‌ها، واژه سکینه است که هم‌معنای اطمینان است، «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ»^۲؛ خدا سکینه خود را بر پیغمبر نازل کرد^۳.

۱. سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸: «ای جان آرام‌گرفته به سوی پروردگار خویش بازگرد،

درحالی‌که تو از او خشنود و او از تو خشنود است.»

۲. سوره توبه، آیه ۲۶.

۳. امکانات ما هم واقعاً ضعیف است، بنده همه‌اش فکر این را می‌کنم که اگر دو تا

آیه دیگر بیاورم و این دو صفحه بشود سه صفحه، چطور این را پلی‌کپی کنیم. این

واژه سکینه در پنج آیه قرآن آمده است. این واژه در چند موقعیت حساس از جمله در جنگ حنین نازل شد. جنگ حنین بعد از آن شهرت یافت که لشکریان پیغمبر ﷺ، به سبب غزه شدن به نیروی خود شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند. مسلمانان به دلیل جمعیت زیادشان فکرمی کردند در آن جنگ و آن روز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت. سنت خدا این است که آدم مغرور باید با مغزبه زمین بخورد و گروه مغرور بایستی غافلگیر شود و ضربه بخورد. داشتن هوشیاری و حساسیت به طور مداوم برای هرانسانی و هرامتی و هرملتی لازم است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من مانند آن حیوان گیج و گنگ نیستم که بخوام و بالایی خوام ببرد!

غرور مسلمانان در جنگ حنین باعث غفلت آنها شد، **﴿إِذْ أَعَجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ﴾**^۲؛ یعنی آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت. تعداد مسلمانان زیاد بود و این زیاد بودن آنها را به اعجاب و شگفتی آورد و با خود گفتند: عجب! ما این همه جمعیتیم؟! **﴿فَلَمْ نَعْنِ عَنْكُمْ سَيِّئًا﴾**^۳. قرآن می گوید که همین غرور موجب شد در جنگ غافل ماندید و در ابتدای جنگ ضربه سختی خوردید. بعد از آن که مسلمانان از دشمن شکست خوردند، البته نه شکست قاطع و نهایی بلکه شکستکی خوردند، فوراً به خود آمدند و عده‌ای از سرداران سلحشور مؤمن، از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام و چند نفر دیگر، بالاخره لشکریانی را که داشتند منهدم می شدند، با هرزهمتی بود، بازگرداندند. آنجا بود که پروردگار فرمود: **﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾**؛ خدا سکینه روح را به شما بازگردانید.

را می گویم که بدانید که این برگه اگر خطش کم رنگ درآمده، بدانید که اگر کم رنگ درنمی آمد، اصلاً درنمی آمد (بخشی از سخنرانی استاد علی حسینی خامنه‌ای در این جلسه که با هدف انعکاس مشقت کار فرهنگی در زمان شاه، آن را به پاورقی منتقل کردیم).

۱. «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ»؛ (نهج البلاغه، خطبه ۶)

۲. سوره توبه، آیه ۲۵.

۳. همان.

جای دیگری که واژه سکینه در قرآن آمده است به داستان درخت رضوان مربوط می‌شود که مسلمانان بیعتشان را با پیغمبر ﷺ تجدید کردند، «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ»^۱! جای دیگر زمانی است که پیغمبر ﷺ با هدف تشکیل جامعه اسلامی از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. پیغمبر ﷺ از مکه بیرون آمد و باید خودش را به مدینه می‌رساند، شرط تحقق تمام آن هدف‌ها و اندیشه‌ها و تدبیرهای پیغمبر ﷺ این بود که پیغمبر ﷺ سالم به مدینه برسد. اگر کفار می‌توانستند پیامبر ﷺ را در بین راه بکشند، هیچ‌یک از رؤیاهای پیامبر ﷺ درباره تشکیل جامعه اسلامی محقق نمی‌شد. پیغمبر به غاری پناه برده بود و در آنجا بود که دوباره خدا درباره پیامبر ﷺ فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»^۲؛ خدا در آن موقعیت حساس سکینه و آرامش خود را بر دل پیغمبر ﷺ فرود آورد. پس سکینه یعنی آرامش و سکون روح. واژه سکینه همچون واژه اطمینان با بی‌تحرکی و به خواب رفتن و غافل ماندن متفاوت است.

امن

سومین واژه قرآنی، که بیان‌کننده رهایی از وسوسه‌های درونی است، واژه امن است. البته پیدا است که مراد از امن در اینجا امن اجتماعی نیست، بلکه امن روحی است. امنیت اجتماعی به این معناست که همه افراد جامعه در اجتماع از چنان آرامشی برخوردار باشند که هرکسی بتواند از حق خودش بهره‌مند شود و تمام مردم بتوانند با اِیمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خود نائل شوند. واژه

۱. این تجدید بیعت، که در ماجرای صلح حدیبیه انجام گرفت، به نام بیعت رضوان معروف شد. قرآن این بیعت را این‌گونه توصیف می‌کند: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود را بازشناخت و بر آنان آرامش فر فرستاد و پیروزی نزدیکی را به آن‌ها پاداش داد.

۲. سوره توبه، آیه ۴۰.

امن، که در اینجا محل بحث ماست، غیر از امنیت اجتماعی است که در مسائل اجتماعی مطرح است. امن در بحث ما یعنی نداشتن تزلزل و اضطراب و بیم و هراس که از آن به «امن روحی» تعبیر می‌کنیم.

اکنون ببینیم که در قرآن چه مطالبی درباره مؤمنان در ارتباط با این سه صفت، یعنی اطمینان و سکینه و امن، آمده است.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱؛ آن کسانی که ایمان آوردند و دل‌های آنان با ﴿ذِكْرِ اللَّهِ﴾ آرامش گرفت. فراموش نکنیم که یاد خدا همان جذبه قوی‌ای است که جاذبه‌های کوچک را محو و اثرشان را خنثی می‌کند. چرا نماز را این قدر مهم شمرده‌اند و گفته‌اند که اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را عمری یک بار و روزه را سالی یک بار و زکات را برای موارد محدودی واجب دانسته‌اند، اما نماز را برای هر روز، آن هم روزی پنج نوبت لازم شمرده‌اند؟ به سبب این‌که نماز کسول ذکر خداست و سراسر آن ذکر الله است. به همین دلیل قرآن در ابتدا می‌گوید خاصیت نماز این است که آدمی را از فحشا و منکرات باز می‌دارد^۲، اما بلافاصله در دنباله‌اش می‌گوید: ﴿وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۳؛ و یاد خدا حتماً بالاتر است. این جنبه و این بُعد از نماز، یعنی «یاد خدا»، بالاترین و بزرگ‌ترین خاصیت نماز است. ﴿ذِكْرُ اللَّهِ﴾ یعنی توجه به خدا و همواره خدا را دیدن و با خود در تمام لحظات همراه دانستن. یکی از مهم‌ترین خواص ذکر خدا این است که دل انسان را در هر کاری از اضطراب‌ها، وسوسه‌ها، دغدغه‌ها، و از جاذبه‌های گوناگون حفظ می‌کند و همچون وزنه سنگینی که از تلاطم قایق بر روی آب جلوگیری می‌کند، آرامش را در زندگی انسان جاری می‌سازد.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾^۴؛ آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. اشاره است به «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۵).

۳. همان.

۴. سوره رعد، آیه ۲۸.

خدا ثبات و اطمینان یافت «به سوی خدا هدایت می شوند». توجه کنید که کلمه «ثبات» در ترجمه آیه مهم است.

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱؛ همانا به وسیله یاد خدا دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد. یاد خدا این خاصیت عجیب را دارد که طمأنینه و سکون و ثبات را در دل آدمی مستقر می‌کند. اطمینان و سکون برای موفقیت یک انسان بسیار مؤثرند و مؤمن این امتیاز بزرگ را دارد که از این امکان عجیبِ روحی برخوردار است. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾^۲؛ آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند اکنونشان خوب و فردایشان نیز خوب است، دنیایشان نیکو و آخرتشان هم نیکو خواهد بود. پیش‌تر هم گفتیم که منظور از عمل صالح انجام دادن تعهدات لازم و متناسب با آن مرحله ایمان است. واقعیت این است که جامعه مؤمن، آن هم مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیا و آخرتش معمور و آباد است؛ یعنی هم دنیایش بهشت است و هم آخرتش.

• امنیت روحی ابراهیم

ابراهیم خلیل‌الرحمان علیه السلام، که منادی توحید در روزگار خودش بود، با قومش مجادله و مباحثه می‌کرد و پاسخ حرف‌های آن‌ها را می‌داد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿وَحَاجَّةٌ قَوْمُهُ﴾^۳؛ و قوم ابراهیم با او به مجادله پرداختند. قرآن به صراحت نمی‌گوید که آن‌ها از ابراهیم علیه السلام چه درخواستی داشتند، اما از جوابی که ابراهیم علیه السلام به آن‌ها داد حدس می‌زنیم که آن‌ها از ابراهیم علیه السلام چه می‌خواستند.

وقتی که آن‌ها با ابراهیم علیه السلام به مجادله پرداختند، ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿قَالَ أَنحَاجُوكَ فِي اللَّهِ﴾؛ آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ ﴿وَقَدْ هَدَانَا﴾؛ و حال آن‌که خدا مرا هدایت کرده است؛ یعنی من روشن شده و به آگاهی رسیده‌ام و در راه خودم

۱. همان.

۲. همان، آیه ۲۹.

۳. سوره انعام، آیه ۸۰.

تردیدى ندارم تا شما بخواهید از تردید من سوءاستفاده کنید و مرا از راهم برگردانید. **﴿وَلَا خَافَ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا﴾**؛ و من از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید هیچ بیم و هراسی ندارم، مگر آن‌که خدا درباره من چیزی اراده کند؛ یعنی درحقیقت از خدا می‌ترسم. از این جواب معلوم می‌شود که آن‌ها به ابراهیم علیه السلام می‌گفتند که ابراهیم، بت‌سازان شرکایی که ما برای خدا قرار داده‌ایم! بت‌سازان این‌ها بیچاره‌ات می‌کنند و دنیایت را سیاه می‌کنند و روزگارت را تلخ می‌کنند. ابراهیم علیه السلام نیز در پاسخ می‌گفت که من هیچ ترس و واهمه‌ای از آن‌ها ندارم.

﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾؛ پروردگارم دانشش را بر همه چیز گسترده است. **﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾**؛ با این حال آیا متوجه نمی‌شوید؟ چرا به خود نمی‌آیید؟

ابراهیم علیه السلام در ادامه به قومش می‌گفت: **﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾**؛ چرا من بت‌سازم؟ بلکه شما باید بت‌رسید. آیا من از آن کسانی که شما بی‌دلیل شریک و رقیب خدا قرار داده‌اید باید بت‌سازم و شما از این‌که کسانی را بی‌دلیل و بی‌منطق شریک و هم‌ردیف پروردگار عالم قرار داده‌اید نمی‌ترسید؟ شما باید بت‌رسید، نه من. از اینجا معلوم می‌شود که آن‌ها به ابراهیم علیه السلام می‌گفتند که بت‌ساز!

به ابراهیم علیه السلام می‌گفتند که باید از شرکای خدا ترسید. حال کدام شریکان را می‌گفتند، آیا شرکای انیس، شرکای جن، شرکای جاندار، شرکای بی‌جان را می‌گفتند؟ این دیگر درآیه مشخص و معلوم نیست.

ابراهیم علیه السلام می‌گفت: چگونه است که من باید از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید بت‌سازم و شما از این‌که به خدای یگانه شرک آورده‌اید نترسید؟! با این‌که شما هیچ حجت و برهانی ندارید.

درواقع ابراهیم علیه السلام از آن‌ها می‌پرسید: آیا من شایسته‌ترم که از نظر روحی ایمن باشم

یا شما؟ ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ من ابراهیم یا شمای
بت پرست کدام یک به ایمنی سزاوارتریم؟ من که خدا را شناخته و با بصیرت و
آگاهی بدوراه یافته‌ام یا شما که برپندار باطل خود هیچ حجتی ندارید؟

و در آخر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْإِيمَانُ وَهُمْ
مُهْتَدُونَ﴾^۲؛ آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند ایمنی
فقط برای آن‌هاست و آن‌ها هدایت‌یافتگان‌اند.

○ ثمربخش بودن حرکت

در درس پیش گفتیم که چهارمین شرط خوشبختی آن است که انسان تلاش
خود را ثمربخش بداند. راهرو مقصود اگر حرکت خود را اثربخش بداند، حرکتش
سریع‌تر و احتمال رسیدنش به هدف بیشتر خواهد بود و اگر هم اقدام خود را
بی‌فایده بداند، حرکتش کندتر و احتمال نرسیدنش بیشتر می‌شود. اگر آدمی بداند
که عملش ضایع نمی‌شود و اثری بر کارش مترتب می‌شود و حرکتش موجی در
جامعه ایجاد می‌کند، در آن صورت کمتر خسته می‌شود، بهتر کار می‌کند، و سریع‌تر
پیش خواهد رفت. بدا به حال کسی که درباره حرکت خود چنین باور و اعتقادی
نداشته باشد!

مؤمن از این مزیت منحصربه‌فرد برخوردار است که تمامی اقدامات خود را ثمربخش
می‌داند و البته این نکته راهگشا را از قرآن آموخته‌است. قرآن گام‌به‌گام این مطلب
را در قالب جملاتی مانند ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ و ﴿أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
عَمَلًا﴾^۴ به مؤمن آموزش می‌دهد.

۱. همان.

۲. همان، آیه ۸۲.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۵. (خداوند اجر احسان‌کننده‌ها را ضایع نمی‌کند)

۴. سوره کهف، آیه ۳۰.

آیه تغییر قبله در تأیید ثمربخشی تلاش مؤمن

مسلمانان قبل از هجرت، زمانی که در مکه ساکن بودند، رو به خانه کعبه نماز می خواندند. وقتی به مدینه آمدند، بنا به اجازه پروردگار، رو به بیت المقدس در فلسطین نماز خواندند.^۱ همان زمان یهودیان مدینه نیز رو به بیت المقدس عبادت می کردند. بعد از چندی این آیه نازل شد: ﴿قَوْلًا وَجْهًاكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۲؛ ای پیامبر، به طرف مسجد الحرام، یعنی همان کعبه، برگرد. بر طبق دستور جدید، مسلمانان، دیگر، به سمت بیت المقدس نماز نخوانند و به طرف کعبه نماز خواندن را آغاز کردند.

آیه قرآن به پیغمبر ﷺ می گوید علت این که ما، وقتی شما از مکه به مدینه آمدید، قبله شما را به طرف بیت المقدس قرار دادیم این بود که می خواستیم شما را بیازماییم. شما قبل از مکه و حتی قبل از آن که در مکه مسلمان شوید برای خانه کعبه قداست و احترام قائل بودید. بعد از آن که در مکه مسلمان شدید، نماز شما در مکه به طرف خانه کعبه بود.^۳ اما حالاً که از مکه به مدینه آمده اید ما خواستیم ناگهان سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم و شما را در بوته آزمایش قرار دهیم قتا معلوم شود که تا چه حد حاضرید به خاطر خدا سنت هایی را زیر پا بگذارید که به آن ها دلبسته اید.

۱. غیر از تحلیل عمیقی که در این درس ارائه شده است، می توان دلایل تاریخی دیگری نیز برای انتخاب بیت المقدس اضافه کرد. زمانی که پیامبر ﷺ مکه را به قصد مدینه ترک کرد، هنوز کعبه از وجود بت ها پاک نشده بود و مکه نیز در اختیار مشرکان بود. انتخاب بیت المقدس به معنای به رسمیت نشناختن بت پرستی و برنامه ریزی برای پاک کردن کعبه از لوٹ و وجود بت ها بود. از سوی دیگر پیامبر ﷺ برای همدلی با اهل کتاب در مدینه و به منظور تشویق آن ها به دین جدید مدتی با قبله آن ها همراهی کرد، اما اهل کتاب پیامبر ﷺ را به دلیل نداشتن قبله مستقل سرزنش می کردند. با تثبیت حکومت پیامبر ﷺ در مدینه و مایوس شدن از اسلام آوردن اهل کتاب، به دستور خداوند، مسلمانان به قبله ابراهیمی، یعنی کعبه، بازگشتند (گروه تدوین).

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۳. برخی مورخین گفته اند که پیامبر قبل از هجرت در مکه به گونه ای نماز می خواند که کعبه و بیت المقدس، هر دو، رو به روی پیامبر قرار گیرد (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۵۳).

گمان نکنید نمازهایی که در مدینه و ربه بیت المقدس خواندید باطل قرار می‌دهیم و قبول نمی‌کنیم، همه عبادات و اعمالی که انجام دادید مورد قبول خداوند است.

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾^۱؛ ای پیامبر، ما آن قبله‌ای را که در مدینه بر آن بودی، یعنی بیت المقدس را، قرار ندادیم، ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ﴾؛ مگر برای این که معلوم شود، ﴿مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾؛ کسانی که پیروی پیغمبر را می‌کنند از آنان که به سوی سنت‌های گذشته‌شان گرایش و تمایل دارند؛ یعنی قبله را تغییر دادیم برای این که این دو گروه را از هم متمایز کنیم. قبله پیشین تو، یعنی بیت المقدس، را معین نکرده بودیم مگر برای آن که پیروان واقعی پیامبر ﷺ از دنباله‌روان سنت‌های جاهلی معلوم و جدا گردند. ﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾؛ این آزمایش بسی بزرگ و سنگین می‌نمود، مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده‌است؛ یعنی تغییر دادن قبله برای کسانی که خدا دلشان را هدایت کرده‌است عادی و هضم‌شدنی بود، اما پیروان سنت‌های جاهلی نمی‌توانند دستور خداوند را بر سنت‌های قومی ترجیح دهند.

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ﴾^۲؛ و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کند. این جمله مورد استدلال و استناد ما در محور چهارم بحث شروط سعادت‌مندی است؛ یعنی چنین نبود که عمل و اقدام و تلاش شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند، هرگام و حرکت و اقدام شما یک قدم شما را به سوی مقصود و هدف نزدیک می‌کند. پس ایمان شما هرگز ضایع و بی‌اثر نیست.

این آیه و چندین آیه دیگر به مؤمنان این نوید را می‌دهد که کارهایتان، ایمانتان، عقیده‌تان و عملتان بی‌اثر و خنثی نیست و در همه حال ثمربخش خواهد بود. این حالت اگر در مؤمنان ایجاد شود، خیلی قهری است که پیمودن راه کمال برای آن‌ها سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲. همان.

خودآزمایی

- ❖ منظور از اطمینان قلبی چه می باشد؟ توضیح دهید.
- ❖ عوامل برهم زننده اطمینان قلبی را نام ببرید.
- ❖ منظور از واژه امن را بیان کرده و مثالی بیان نمایید.
- ❖ مفهوم آرامش، سکون و اطمینان را با ذکر آیات مرتبط توضیح دهید.
- ❖ چرا حضرت ابراهیم در مجادله مذکوریه بیان **«قَالَ أَمْحَاجُونَ فِي اللَّهِ»** و **«وَقَدْ هَدَانِ»** اشاره می نماید؟ مفصلاً توضیح دهید.
- ❖ کدام انسان، حرکتش سریعتر و احتمال رسیدنش به هدف بیشتر است؟ توضیح دهید.
- ❖ آیا سنت‌های قومی می توانند منجر به عدم آرامش شوند؟ چگونگی آن را توضیح دهید.

درس هشتم

جهان بینی توحیدی در قرآن

اهداف کلی

■ آشنایی فراگیران با مفهوم جهان بینی توحیدی از منظر قرآن

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- برخی از آیات مهم مربوط به «جهان بینی توحیدی» را به خاطر بسپارند (به خاطر سپاری).
- مفهوم «اله» را از منظر قرآن تشریح نمایند (ادراک).
- مفهوم جهان بینی را با بیانی ساده توضیح دهند (ادراک).
- به عنوان یک موحد شیوه به کارگیری معنای توحید را در زندگی خود بیان کنند (کاربرد).
- چگونگی مفسده آفرینی فرزندان را بودن خداوند را توضیح دهند (تجزیه و تحلیل).
- مفهوم جهان بینی توحیدی را با مفهوم جهان بینی به صورت عام مقایسه کنند (تجزیه و تحلیل).
- تفکر مبتنی بر جهان بینی غیردینی را بررسی نمایند (نقد و ارزیابی).
- مسیریابی و عبودیت شخصی خود را برحسب توانمندی هایشان ایجاد کنند (خلق و آفرینش).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۴ شمسی
مصادف با نهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

در درس پیشین گفته شد که ایمان به هر اصل از اصول دینی نباید کورکورانه بلکه باید آگاهانه باشد؛ یعنی از روی فهم و شعور و آگاهی باشد. به علاوه ایمان باید با تعهد عملی همراه باشد؛ یعنی آنچه ما به آن ایمان پیدا می‌کنیم حتماً در اعمال فردی و اجتماعی ما ایجادکننده تعهد باشد و تکلیفی را بردوش ما بگذارد.

با این وصف وقتی از توحید بحث می‌کنیم، باید چنان به توحید بپردازیم که اولاً آگاهانه به توحید برسیم. ثانیاً دریابیم که توحید چه تعهدات و تکالیفی را بردوش ما می‌گذارد. آیا توحید صرفاً درک مطلبی بدون ایجاد مسئولیت و تعهد است که آگاهی از آن تکلیفی بردوش انسان نمی‌گذارد؟ یا توحید دربردارنده آگاهی‌ها و دانستی‌هایی است که تکلیف‌ها، وظیفه‌ها، و مسئولیت‌هایی را متوجه انسان می‌کند؟ حال ببینیم نظر قرآن در این باره چیست.

توجه داشته باشید که مطالعه آیات قرآن برای فهم توحید در چند جلسه به پایان نمی‌رسد، زیرا قرآن اقیانوس بی‌کرانی در زمینه توحید است!^۱

۱. در اینجا استاد سید علی خامنه‌ای، مبحث عمیق توحید را برای توده مردم با طرح این پرسش آغاز می‌کند: «چه لزومی دارد محافل عمومی ما حالت درسی نداشته

هر حکم و قانون یا دستوری که ضد توحید است یا حتی توحید در آن کم رنگ است قطعاً از اسلام نیست، چون توحید همچون روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی، چه در اصول و چه در فروع، حضور دارد و در واقع «یکی بین و یکی گوی و یکی دان / بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان»^۱. توحید همچون هوای رقیق و لطیفی در اجزای یک ساختمان و همانند خون پاکیزه و تازه‌ای در سراسر پیکره اسلام جاری و ساری است.

در این درس ابتدا مفهوم «جهان بینی» را تعریف می‌کنیم. آنگاه مفهوم «جهان بینی توحیدی» را توضیح می‌دهیم و در گام سوم «جهان بینی توحیدی از منظر قرآن» به بحث گذاشته می‌شود و این مفهوم را از آیات قرآنی استخراج می‌کنیم.

● تعریف جهان بینی

ابتدا باید دانست که جهان بینی به معنای «وسعت نظر»، که معمولاً در اصطلاحات عامیانه به کار می‌رود، نیست. این جمله که «فلان کس آدم جهان بینی است» یعنی وسیع‌النظر است و با جهان بینی در این درس تفاوت دارد.

هر یک از ما آنگاه که به عنوان یک انسان به فکر و درک خود از عالم و انسان و جهان مراجعه می‌کنیم، تصورات و برداشت‌هایی پیدا می‌کنیم که آن را جهان بینی گویند. البته ممکن است خودمان به این جهان بینی آگاهی و توجه نداشته باشیم، اما حتماً درباره انسان و جهان هستی برداشت و تفکری داریم که همان جهان بینی ماست.

نه تنها هر انسانی دارای جهان بینی خود است، بلکه هر یک از مکاتب نیز دارای جهان بینی‌اند. هر مکتب بینش و دیدگاهی خاص یا برداشت و دریافتی خاص از جهان دارد که ممکن است با دیگر مکاتب مشترک یا متفاوت باشد و جهان بینی آن مکتب را تشکیل می‌دهد.

باشد؟ چه چیزی مانع از آن می‌شود که در یک سخنرانی عمومی مطالبی که به تأمل و تفکر نیاز دارند مطرح نشود؟»

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش ۵۹. (اضافه شعر با نظر تیم تدوین)

به طور خلاصه جهان بینی را می توان این گونه تعریف کرد: برداشت و تلقی و دریافت یک انسان یا یک مکتب از جهان و هستی.

• تعریف جهان بینی توحیدی

اسلام نیز، هم چون دیگر مکاتب، دارای تلقی و تفسیر خاصی از جهان هستی است. مثلاً اسلام درباره توحید دارای تعریف و برداشت خاص است که آن را جهان بینی توحیدی می نامیم.

اسلام معتقد است که تمامی موجودات عالم از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز تا موجودات بزرگ، از پست ترین موجودات تا شریف ترین و پرقدرت ترین موجودات، یعنی انسان، همه و همه، بنده و آفریده و وابسته یک قدرت بسیار عظیم هستند. از نظر اسلام ماورای تمامی ظواهر و پدیده های محسوس و ملموس حقیقتی وجود دارد که از تمامی حقیقت ها برتر، والاتر، شریف تر، و عزیزتر است که ما نام آن قدرت بالاتر را خدا یا الله می گذاریم.

جهان حقیقتی است که به خودی خود استقلال ندارد؛ یعنی خودش، خودش را به وجود نیاورده است، از داخل و از درون نجوشیده است، بلکه دست قدرتمندی تمامی اجزای عالم از ریزترین ذرات خاکی تا کهکشان ها و تمامی جهان های ناشناخته را با دقتی شگفت آفریده است. بنابراین کارخانه هستی خود به خود و تصادفی به وجود نیامده است، بلکه سازنده و پدیدآورنده ای به نام الله دارد.

باید دقت داشت آن دست قدرتی که همه موجودات عالم را می گرداند به تمام صفات نیک و نیکی آفرین، به طور اصيل و ذاتی، مُتَّصِف است؛ یعنی دارای دانش است، دارای قدرت است، دارای حیات است، دارای اراده و تصمیم است. این قدرت برتر نه زندگی اش را از کسی گرفته و نه دانش او از جایی اخذ و کسب شده است.

او برای همیشه صاحب اختیار تمامی مخلوقات عالم است و همه ذرات عالم در دست قدرت او گرفتارند. حال ممکن است این پرسش مطرح شود: آیا ذرات عالم، که ساخته

و پرداخته‌اید، به فرزند می‌مانند که از مادر جدا می‌شود؟ در پاسخ باید بگوییم که نه، اصلاً قضیه به‌گونه دیگری است؛ ذرات عالم لحظه به لحظه برای ماندن و بودن به قدرت او و اراده او محتاج‌اند و همه موجودات بندگان و بردگان و مصنوعان و مخلوقان اویند و او این همه را با سنت‌ها و قانون‌های منظم و دقیق به وجود آورده است.

در اینجا بحث ما اثبات خداوند از نگاه علوم تجربی نیست. چند نفر از دانشمندان علوم تجربی، که سروکارشان با آزمایشگاه و لابراتوار و صنعت و تکنولوژی است، کتاب مفیدی با عنوان اثبات وجود خدا نوشته و در آنجا اثبات کرده‌اند که با پیشرفت دانش و کشف قانون‌های تجربی و علمی، بهتر و دقیق‌تر می‌فهمیم که جهان پدیدآورنده‌ای دارد.

در جهان بینی اسلامی، توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده و یک روح پاک و لطیف است. جهان پدیدآورنده‌ای دارد و تمامی اجزای این عالم بندگان و بردگان اویند و درید قدرت و اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده هستند. توحید در جهان بینی اسلام به این معناست که وقتی یک مسلمان به عالم هستی نگاه می‌کند، عالم را موجود مستقلی نمی‌بیند، بلکه موجودی می‌بیند که صد درصد وابسته یک قدرت بالاتر و بزرگ‌تر است. حال باید پرسید: آیا چنین نگرشی به عالم فایده‌ای نیز دربردارد؟ در ادامه روشن می‌شود که این بینش و جهان بینی چه تأثیری در سازندگی انسان و ساختن زندگی و اجتماع دارد.

● جهان بینی توحیدی در قرآن

اگر با دقت به آیات قرآن بنگریم، عیناً تمام مطالب مذکور را به شکلی دقیق و کامل درپیش چشمان خویش می‌یابیم. در این درس ما فقط به دو آیه قرآنی اشاره می‌کنیم که جهان بینی توحیدی را به زیبایی منعکس کرده‌اند.

۱. اثبات وجود خدا، تألیف جان کلور، کتابی مشتمل بر چهار مقاله از دانشمندان علوم روز درباره اثبات وجود خداست. آقایان احمد آرام، علی اکبر مجتهدی، و سید مهدی امین این کتاب را ترجمه کرده‌اند.

○ آیه الکرسی، آیینۀ تمام‌نمای توحید

اولین آیه، که بیانگر جهان‌بینی توحیدی است، آیه ۲۵۵ سوره مبارکه بقره است که به «آیه الکرسی» مشهور است. آیه الکرسی آیینۀ تمام‌نمای توحید است. این آیه با نام زیبای الله شروع می‌شود، «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ در ابتدای این شعار مهم نام «الله» آمده است. نمی‌توان برای نام الله معادل و مترادفی در قالب لفظ و جمله پیدا کرد. الله و خدا کیست؟ آن موجودی است که «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ هیچ معبودی به جز او نیست، «که یکی هست و هیچ نیست جز او/ وحده لا اله الا هو»^۱. «الله» را باید معبود معنا کنیم. اله یعنی هر موجودی که انسان در مقابل او تعظیم و تکریم و خضوع می‌کند و او را تقدیس می‌کند. در اصطلاح قرآنی به هر موجودی که انسان اختیار خود را به دست او بدهد و سررشته زندگی‌اش را به او بسپارد «اله» گفته می‌شود.

کسانی که سررشته زندگی خود را به هوای نفس خویش می‌سپارند اله آنان، هوای نفسشان است. آنان که یک موجود سرکش و متجاوز را بر امور زندگی خود مسلط می‌کنند الهشان شیطان است. کسانی که بی‌قید و شرط به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ تسلیم می‌شوند الهشان همان سنت و عقیده باطل است. هر چه به صورت بی‌قید و شرط بروجود انسان و بر زندگی او فرمانروایی و حکومت کند، همان، «اله» اوست.

کلام «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (هیچ اله و هیچ معبودی به جز او نیست) به چه معناست؟ آیا واقعاً معبود دیگری در دنیا وجود ندارد؟ پاسخ این است که در صدر اسلام فقط در خود خانه کعبه ۳۶۰ معبود آویزان بود که هر کدام مانند یک عروسک تزئین شده بودند. بیش از این عروسک‌های بی‌جان، عروسک‌های جاندار در آنجا فرمانروایی می‌کردند. این جمله که معبودی جز خدا نیست یعنی جز الله، اله واقعی و اله قانونی و اله حقیقی دیگری وجود ندارد. به عبارت دیگر، اگر هر کس دیگری غیر از الله را به الوهیت و عبودیت پذیرفتیم، گناه کرده‌ایم و عملی برخلاف حق انجام داده‌ایم، چون جز الله هیچ کس شایسته معبود بودن و اله بودن نیست.

۱. هاتف اصفهانی، دیوان اشعار، ترجیع بند. (اضافه شعر با نظر تبم تدوین)

الله که همان اله یکتا و یگانه است چه ویژگی هایی دارد؟ قرآن خصوصیات آن اله بی همتا را در آیه الکرسی این گونه برشمرده است:

﴿الْحَيُّ﴾ است؛ یعنی زنده است. حال ممکن است این پرسش مطرح شود: آیا دیگر موجودات همه مُرده و معدوم و نابودند؟ در پاسخ باید بگوییم بی جان‌ها که تکلیفشان معلوم است، جانداران نیز در قیاس با خالق هستی مُرده محسوب می‌شوند. جاندارانی که روزی نبودند و روز دیگری هم نخواهد بود و هم‌اینک نیز جانشان دائماً در معرض تهدید و نابودی است در مقایسه با خدای همیشه زنده، مُرده محسوب می‌شوند. به راستی موجود زنده‌ای که زندگی‌اش با حرکت یک مو و یا جابه‌جایی بخشی از مغز تهدید به فنا و نابودی می‌شود چگونه زندگی‌ای دارد؟ زنده جاودان، زنده اصیل، و زنده حقیقی همان کسی است که اساساً حیات هدیه او به تمامی جانداران است.

آن اله ﴿الْقَيُّومُ﴾ است؛ یعنی آن پایدار و پاینده و آن زنده‌ای که زندگی و حیات او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که زندگان به زندگی بخشی او زنده‌اند و اگر او نباشد و یا نخواهد، حتی یک موجود زنده و یک جلوه زندگی در جهان باقی نخواهد بود. این معنای قیوم است.

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾؛ چُرت و خواب او را نمی‌ریاید، حتی خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین. عبارت «خواب او را فرامی‌گیرد» به این معناست که لحظه‌ای غفلت و بی‌توجهی در وجود او راه ندارد، در حالی که خداوندگاران دروغین مدام از خودشان و از مردم تحت اختیارشان غفلت می‌کنند.

چنین نیست که ﴿سِنَّةٌ﴾ به معنای چُرت و خواب سبک باشد و ﴿نَوْمٌ﴾ به معنای خواب معمولی یا سنگین، اما چه ضرورتی وجود داشت که همه انواع خواب در این آیه ذکر شود؟ در بحث‌های بعدی خواهیم دید که در مبحث توحید هر اشاره و نکته‌ای در واقع اشاره به نفی الوهیت غیر خدا و اشاره به نقایص غیر خداست. هرچه درباره خدا اثبات می‌شود دقیقاً آن چیزهایی است که درباره

مدعیان الوهیت نفی می‌شود و آنچه در معنای توحید بیان می‌شود همان چیزهایی است که باید در زندگی عملی موحدان و خداپرستان منعکس شود. بنابراین ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ به غفلت‌ها و بی‌خودی‌های خداوندان دروغین اشاره دارد.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ هر آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن او و ملک اوست.

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ کیست که در مقابل او شفاعت و وساطت کند، جز با اذن و اجازه او؟ هیچ قدرتی سراغ نداریم که، حتی به اندازه قدرت یک واسطه، بتواند در مقابل خداوند عرض‌اندام کند و ابراز وجود نماید. اگر کسی برای دیگران شفاعت می‌کند، فقط با اذن خدا می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. شفاعت‌کنندگان در نزد خدا، یعنی پیغمبران و ائمه و صلحا و مؤمنان و شهدا، فقط بعد از اجازه الهی می‌توانند این کار را انجام دهند. بنابراین آن‌ها قدرتی در مقابل قدرت خدا و اراده‌ای در مقابل اراده خدا و دم‌ودستگاه جداگانه‌ای در مقابل سلطنت خدا ندارند، بلکه آن‌ها بندگان برگزیده خدا هستند که به سبب تلاششان، خداوند به آن‌ها لطف و محبت داشته‌است.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾؛ خداوند به پیش‌روی آدمیان و به پشت سرشان، یعنی به تمام زندگی انسان‌ها و موجودات، احاطه کامل دارد، ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾؛ و دانششان به چیزی از دانش پروردگار احاطه ندارد، مگر آنچه خود خداوند بخواهد.

این آیه به روشنی تمام عالم را به دو صف تقسیم می‌کند: یکی صف خدا، و دوم صف موجودات دیگر. در یک صف خداوند حضوری مقتدرانه دارد و در صف دیگر همه ذرات عالم و همه موجودات، به یک میزان و در یک سطح، مخلوقات و بندگان خدایند و از لحاظ بندگی خدا بین آن‌ها هیچ امتیازی نیست. تمامی موجودات، حتی عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ، یعنی پیامبر اسلام ﷺ، از لحاظ بنده خدا بودن و تحت اختیار خدا بودن با همه موجودات دیگر مساوی

و یکسان است. این گونه نیست که چون پیامبر ﷺ محبوب و برگزیده خداست، پس در مقابل خدا قدرت و جایگاهی داشته باشد. پیامبر ﷺ بنده و تسلیم پروردگار است و اساساً بزرگی وی نیز به سبب همین بندگی است. در تشهد نماز برای پیامبر ﷺ صفت بنده خدا بودن را جلوتر از پیامبر بودن ایشان می آوریم تا نشان دهیم که بندگی پیامبر ﷺ زودتر از پیامبری اش رخ نموده است: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی شهادت می دهیم که محمد عبد و بنده خداست و پیامبر اوست. خداوند هرگز به جباران و مفسدان و گناهکاران اذن و رخصت شفاعت نمی دهد، بلکه به انبیا و اولیا و صلحا و شهدا اجازه شفاعت می دهد. خداوند تنها به آن بندگانی که زندگی دنیا بر آن ها تلخ و زهرآگین گذشت، اما روحشان نیرومند شد و به آن خاکساران عالی مقام. که بر خودشان دشوار و سخت گرفتند، اما در راه انجام دادن وظیفه الهی پایداری کردند. اجازه شفاعت می دهد. آن ها از آن رو به مقام شفاعت دست یافته اند که بیش از دیگران خدا را بندگی کرده اند.

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ تخت قدرت او آسمان ها و زمین را فراگرفته است. ﴿وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾ نگاهداری آسمان ها و زمین بر او گران و دشوار نیست، ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ او برتر و بلندقدر و پُرشکوه است.

در آیه الکرسی نکات دقیق و علمی فراوانی وجود دارد، اما از مجموع این آیه یک نکته زیربنایی فهم می شود و آن نکته این است که در تمامی جغرافیای وجود یک مرکز قدرت و یک کانون دانش و یک مرکز حیات به نام خدا وجود دارد و در جهه مقابل او تمام پدیده ها در حال نیاز و وابستگی و فقر به صف ایستاده اند. خلاصه آیه الکرسی در همین نکته نهفته است.

○ آثار اجتماعی پذیرش توحید

آنچه نباید از آن غفلت شود این نکته است که فهمیدن این نکات توحیدی آثار مهمی در پی دارد، به ویژه شناخت جهان بینی توحیدی در جهت شناخت ایدئولوژی

اسلام، یعنی شناخت طرح‌های عملی اسلام، برای جامعه بسیار مؤثر است. مثلاً وقتی دانستیم که همهٔ انسان‌ها در مقابل این مرکز قدرت مساوی‌اند، دیگر معنی ندارد که مجسمهٔ والرین^۱، امپراتور روم، را بسازند، درحالی‌که مغرورانه ایستاده و غلامی روی پایش افتاده است، زیرا این امپراتور مقتدر نیز در صف بندگان خدا قرار دارد و صف دیگری ندارد. آن غلامی هم که روی پای امپراتور افتاده است غیر از صف مخلوقات صف پایین‌تر و پست‌تری پیدا نکرده است. بنابراین هم غلام و هم امپراتور، هر دو، به یک صف، یعنی صف بندگان خدا، تعلق دارند.

بی‌تردید قدرت‌های مستکبر جایی حاکم می‌شوند که جهان بینی توحیدی بر آنجا حکومت نکند. امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ، ثروتمندان، و اشراف تاریخ، که هر کدام هزاران نفر را اسیر قدرت و فرمان خود کردند، در سایهٔ این تفکر غیرتوحیدی که «من برای فرمان دادن و دیگران برای فرمان‌پذیری و فرمانبری خلق شده‌اند» و یا «من برای آقا بودن و دیگران برای بدبخت بودن ساخته شده‌اند» بر دیگران مسلط شدند و هنوز نیز مستکبران جهانی چنین تفکری دارند.

جهان بینی غیرتوحیدی آن است که بنی اسرائیل می‌گفتند خدای ما یهوه^۲ است و یهوه لطفش به بنی اسرائیل بیشتر است. جهان بینی غیرتوحیدی یعنی آنچه بت پرستان هندوستان می‌گفتند مبنی بر این‌که جامعه به چهار طبقه تقسیم می‌شود؛ افراد هر طبقه‌ای خدای مخصوصی دارند و از جای مخصوصی آفریده شده‌اند. اما بینش توحیدی خالص اسلامی می‌گوید تمامی ممکنات و موجودات از یک مبدأ و یک قدرت ساخته و پرداخته شده‌اند و همگی بندگان و بردگان و مخلوقات همان قدرت برتر، یعنی خداوند، هستند و در مقابل او اسیر و سریه فرمان‌اند. هیچ‌کس

۱. یکی از امپراتوران روم بود که به اسارت شاهپور ساسانی درآمد و به شدت تحقیر و سپس کشته شد. مسیحیان معتقدند والرین به جزای آن‌که مسیحیان را شکنجه می‌کرد مورد عقوبت الهی قرار گرفت و به چنین سرنوشتی مبتلا شد.

۲. نام خدای تعالی در نزد یهودیان؛ اسم خداوند در تورات است که بر سرمدیت خدای یهود دلالت دارد.

حق ندارد با سربه روی پای دیگران بیفتد، همچنان که هیچ کس حق ندارد پایش را روی سر دیگران بگذارد. هر دو رفتار برخلاف حق و حقیقت و برخلاف جهان بینی توحیدی است.

پس کسانی که خدا را بیشتر بندگی کردند مقامشان بالاتر و شفاعتشان در نزد خدا پذیرفتنی تر است. به طور کلی از محتوای آیه الکرسی این پیام توحیدی برمی آید که پروردگار عالم قدرت مطلق است و در مقابلش همه موجودات عبد و مطیع و تسلیم اند. بنابراین هر که می خواهد به او نزدیک تر شود باید بیشتر عبد او باشد.

○ فرزند خواندگان و خدازادگان

دومین آیه ای که منعکس کننده جهان بینی توحیدی است در سوره مبارکه مريم قرار دارد. در آنجا قرآن این جمله کلی را از زبان مشرکان نقل می کند: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾؛ مشرکان گفتند که خداوند رحمان فرزندی برگزیده است. مکاتب مختلف هر کدام به طریق این سخن را گفته اند، مشرکان به یک صورت، مسیحیان به گونه ای، یهودیان به شکلی، مشرکان عربستان به نوعی، و مشرکان مناطق دیگر به زبانی دیگر. بعضی می گفتند خدا دختر دارد، برخی می گفتند پسر دارد، بعضی می گفتند هم دختر و هم پسر دارد. بعضی می گفتند خدا یک فرزند دارد، برخی دیگر می گفتند خداوند عائله مند است و بی نهایت فرزند دارد! به هر تقدیر همه بر این جمله اتفاق نظر داشتند که خدا فرزند دارد.

اما این سؤال مهم باقی می ماند: اصلاً چرا برای خداوند فرزندی قائل می شدند؛ مگر فرزند خدا چه مزیتی برای آنان داشت؟ در اینجا باید به این نکته دقت کنیم که معنای فرزند داشتن خدا این بود که در میان مخلوقات عالم مخلوق وجود دارد که نسبتش با خداوند نسبت بنده بودن نیست، بلکه نسبت فرزند بودن است. درست است که این مخلوق خاص، مثل خود خدا «آقا» نیست، اما «آقازاده»

است و تکلیفش با غلامان متفاوت است.

یهودیان این ادعا را دربارهٔ عَزِيز داشتند. **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ﴾**^۱؛ یهود می‌گفتند عَزِيز پیغمبر علیه السلام فرزند خداست. می‌خواستند بگویند که اگر همه موجودات بنده و بردهٔ خدا هستند، عَزِيز از این مقوله خارج است و او دیگر بندهٔ خدا نیست، بلکه آقا زادهٔ خدا و نورچشمی خداست. مسیحیان نیز دربارهٔ مسیح همین حرف را می‌زدند. کفار هم معتقد بودند که لات و منات و عَزِيز^۲ دختران خدا هستند. مشرکان یونان و روم نیز برای خدا خدازادگان و آقازادگان فراوانی قائل بودند. تمام این مکاتب دو صف را به سه صف تبدیل کردند. در جهان بینی توحیدی فقط دو صف در هستی تصور شدنی است: یکی صف خدا، و دیگری صف تمامی بندگان و مخلوقات. اما مکاتب دیگر صف سومی به نام صف آقازادگان و خدازادگان و فرزند خواندگان را نیز اضافه کردند.

آیات سورهٔ مریم چنین باوری را رد می‌کند. **﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾**؛ آن‌ها گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده است. **﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾**^۳؛ به راستی که سخنی سهمگین و سنگین به خدا نسبت دادید. قرآن به کفار و مشرکان و اهل کتاب می‌گوید که سخن گران و سهمگین و عقیدهٔ بسیار خطرناکی را مطرح کردید. **﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَّقَطْنَ مِنْهُ وَتَنْسَقُ الْأَرْضُ وَتَجْرُ الْجِبَالُ هَذَا﴾**^۴؛ به سبب چنین عقیدهٔ باطلی، کم مانده بود که آسمان‌ها از هم بپاشد و زمین از هم بشکافتد و کوه‌ها درهم فروریزد، **﴿أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا﴾**؛ که برای خدای رحمان فرزندی را معتقد شدند.

○ آثار اجتماعی عقاید فاسد

باید دقت کرد که خداوند هرچه را به عنوان عقیده برای مردم لازم می‌داند، حتماً

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. در آیه ۱۹ و ۲۰ سوره مبارکهٔ نجم نام این سه بت مشرکان ذکر شده است.

۳. سورهٔ مریم، آیه ۸۹.

۴. همان، آیه ۹۰.

آن عقیده در تأمین هدف‌های الهی دخالت دارد و در مقابل اگر چیزی را به عنوان عقیده فاسد نفی می‌کند، پذیرش آن عقیده قطعاً در پیدایش فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد در جامعه بشری است. اعتقاد به اینکه بین خدا و مخلوقات گروهی به نام خدازاده و آفازاده وجود دارد مفاسد بزرگی در جامعه برجا می‌گذارد. یکی از مفاسد این عقیده آن است که انسان‌ها غیر از این‌که بنده خدا می‌شوند، بنده دیگری هم می‌شوند و اطاعت از غیر خدا در جامعه نهادینه می‌شود.

«وَمَا يَتَّبِعِ لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا»؛ شایسته نیست که خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کند، «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست، جز این‌که بندگان و عبادت‌کنندگان خدایند.

توحید در جهان بینی اسلام مقدمه‌ای برای توحید در ایدئولوژی اسلام است. اینکه جهان بینی توحیدی چگونه ایدئولوژی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و چه طرح و نقشه‌ای برای زندگی ارائه می‌دهد در درس بعد معلوم خواهد شد.

خودآزمایی

- ❖ دو آیه از آیات مرتبط با جهان بینی دینی را بیان کنید.
- ❖ «اله» در مفاهیم قرآنی به چه معناست؟
- ❖ چه کسانی در نزد خدا امکان شفاعت دارند؟ با استناد به آیات قرآنی دلایل خود را شرح دهید.
- ❖ موحدان چگونه آنچه در معنای توحید بیان می‌شود را به کار می‌گیرند؟
- ❖ تفاوت نگاه مبتنی بر جهان بینی دینی و غیردینی را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ❖ بیان کنید که مقام چه کسانی نزد خداوند بالاتر است.
- ❖ یکی از مفاسد فرزند داشتن خداوند را شرح دهید.

درس نهم

ایدئولوژی توحیدی در قرآن

هدف کلی ❁

■ آشنایی فراگیران با مفهوم ایدئولوژی توحیدی از منظر قرآن

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- آیه‌ای را که در آن به نظر مادی‌گرایان درباره وجود خداوند اشاره شده است از حفظ بخوانند (به خاطر سپاری).
- نظر مادی‌گرایان درباره وجود خداوند را بیان کنند (ادراک).
- نمونه‌هایی از کاربرد تمثیل ربیعی بن عامر برای زندگی در دنیای امروز را بیان نمایند (کاربرد).
- شرح دهند که انسان با داشتن توحید اسلامی چه مسئولیتی را احساس خواهد کرد، و این مسئله را از زوایای مختلف بررسی کنند (تجزیه و تحلیل).
- برای نقد جمله «علت‌گرایی افراد به مکاتب مادی آن است که خیال می‌کنند مکاتب مادی بهتری می‌توانند دنیا را اداره کنند و ظلم را از بین ببرند» استدلالی بیاورند (نقد و ارزیابی).
- نتیجه به دست آمده از بحث بین سران و بندگان در روز قیامت را ارزیابی کنند (نقد و ارزیابی).
- دستورالعمل‌هایی برای جامعه دارای آزادی (دور از معنای مطلق العنانی آن) بسازند (خلق و آفرینش).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۵ شمسی
مصادف با دهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

در ابتدا باید دانست که اگر مادی‌گرایان زمان ما می‌گویند خدا نیست و معتقدند ما ماورای این عالم حقیقت دیگری وجود ندارد، درحقیقت به سبب سرخوردگی فکری و دل‌زدگی روحی از مکاتب الهی چنین سخنی را بر زبان می‌رانند. فرد مادی‌گرا گمان می‌کند که ادارهٔ انسان‌ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض جز در سایهٔ یک طرز فکر مادی و ماتریالیستی^۱ امکان ندارد و به همین دلیل از مکتب الهی روی برمی‌گرداند.

اگر وضعیت فکری کسانی را که در قرن جدید به بعضی از ایسم‌های زمانهٔ ما گرویده‌اند با دقت مطالعه و تحقیق کنیم، درمی‌یابیم این‌گونه نیست که منکران خداوند از بابِ لجبازی و دشمنی با خدا دین را کنار گذاشته‌اند و این‌گونه نیز نبوده‌است که استدلال قانع‌کننده‌ای بر وجود خدا نیافته‌اند و البته هیچگاه استدلالی فکری برد و انکار خدا نیز نداشته‌اند. در واقع برای نفی خدا، نه در حال و نه در گذشته، اصلاً استدلالی وجود ندارد. در میان تمام مادیون عالم، از

۱. ماتریالیسم یا مادی‌گری نوعی جهان‌بینی است که در آن هر چیزی ماورای ماده و محسوسات انکار می‌گردد و هستی با ماده برابر فرض می‌شود.

گذشته تاکنون، یک نفر پیدا نمی‌شود که بگوید من به فلان دلیل ثابت می‌کنم که خدایی وجود ندارد. حداکثر سخن یک فرد مادی‌گرا این است که می‌گوید برایم ثابت نشده است که خدا هست. قرآن نیز به همین حقیقت اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۱؛ آن‌ها نمی‌توانند خدا را با دلیل نفی کنند و فقط به دنبال پندار و گمان به سر می‌برند.

● علل گرایش به مکاتب مادی

علت گرایش افراد به مکاتب مادی این است که خیال می‌کنند مکاتب مادی بهتر می‌توانند دنیا را اداره کنند و ظلم را از بین ببرند و تبعیض و نابرابری را از میان بردارند و خلاصه ظلم و خودکامگی را ریشه‌کن و نابود کنند. فرد مادی‌گرا گمان می‌کند چنین اموری از عهده دین ساخته نیست. حال چرا می‌گوید دین نمی‌تواند این کارها را بکند؟ زیرا از حقیقت دین چیزی نمی‌داند، جز آنچه در رفتار مردم کوچه و بازار به صورت سنتی و تقلیدی دیده است. اگر از او بپرسند «دین چیست»، به نمادها و مظاهری اشاره می‌کند و می‌گوید چنین اموری نمی‌تواند گِره‌ای از کار فروبسته مردم بگشاید^۲. پس آن را رها کن.

پیداست که درست‌ترین پاسخ به چنین استدلالی این است که باید آن دینی را رد کرد که با ظالم و مستبد همراه شود و مظلوم را به کناری بیندازد و گره از کار فروبسته مردم نگشاید.

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»^۳؛ پیامبران خود را با برهان‌های روشن فرستادیم، «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^۴؛ و به همراه پیامبران ابزارهای فکری

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. بَدُودِ آیا که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فروبسته ما بگشایند
(حافظ، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۰۲).

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. همان.

و وسایل عملی‌ای را برای مردم فرستادیم که بتواند اختلافات آنان را برطرف کند. چرا این کارها را کردیم و ﴿أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا﴾؟ نه یک پیامبر مخصوص بلکه همه پیغمبران: با یک هدف و مقصود فرستاده شدند و آن هدف این است که ﴿لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾؛ انسان‌ها براساس قسط و عدل و داد زندگی کنند. هر مکتبی که در جهت عکس فلسفه دین حرکت می‌کند یا دراصل الهی نیست و یا خراب و تحریف شده است. دینی که برخلاف مرام پیغمبران الهی و رسولان الهی حرکت می‌کند، بدون تردید، زاییدهٔ وحی پروردگار نیست.

باید از یک فرد مادی‌گرا پرسید: کدام دین از ادارهٔ اجتماعات بشری ناتوان است؟ کدام انسان مادی‌گرا با سیرهٔ محمدی و شیوهٔ زندگی علوی و اسلام راستین آشنایی دارد؟ تعالیم اسلام با این هدف نازل شده است که اختلاف طبقاتی را در مجبوحهٔ اختلافات طبقاتی جهان از بین ببرد، فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر اعطا کند، حکومت را از دست طواغیت بشری بگیرد و به دست قانون عادلانهٔ خدا بسپارد، انسان توسری‌خورذلیل و خوار را عزت ببخشد و او را با فضایل اخلاقی و انسانی بیاراید. تمامی این موارد آنگاه محقق می‌شود که تودهٔ مردم در جامعهٔ اسلامی در این مسیر پیشگام باشند و افراد اجتماع به تعهدات ایمانی خود عمل کنند.

گاه برخی از دانشمندان که در محیطِ تحتِ سیطرهٔ مسیحیت رشد کرده و از مظاهر دینی جز شفاعت‌های مسیح و بخشش گناه و فروختن قباله‌های بهشت چیزی ندیده‌اند دیگر ادیان را با مسیحیت مقایسه می‌کنند و همه را یکجا رد و انکار می‌کنند. دین اسلام با دین‌های پویشالی و خوش‌ظاهر، که مردم را به تنبلی و ستم‌پذیری و تفرقه‌ها و برادرکشی‌ها سوق می‌دهند، فرسنگ‌ها فاصله دارد. بدیهی است دینی که به فقیر می‌گوید اگر پول نداری، در راه پول تلاش نکن و به غنی می‌گوید در مقابل آنچه داری مقداری به کلیسا یا فلان مؤسسهٔ مذهبی بده تا کفارهٔ ظلم‌هایی باشد که در راه تحصیل این پول مرتکب شده‌ای، چنین دینی، مطرود و دورانداختنی است و قرآن نیز چنین دینی را تأیید نمی‌کند.

● توحید باید کاربردی باشد

توحید را نباید به صورت یک موضوع خشک و مسئله‌ای ذهنی و صرفاً علمی مطرح کرد، بلکه باید آن را به صورت مسئله‌ای حیاتی، که دانستن و ندانستنش مهم و تعیین‌کننده است، مطرح کنیم که در تمامی زندگی نمود می‌یابد.

فرض کنید شما به همراه رفیق خود سوار بر یک خودرو از کنار دشتی با سرعت عبور می‌کنید. در این اثنا شما با دوست خود دربارهٔ زمین‌های اطراف جاده اختلاف نظر پیدا می‌کنید. اختلاف نظرتان نیز دربارهٔ این است که «آیا زمین‌های اطراف جاده حاصلخیز است یا بایرو بی‌حاصل». طبیعی است که چنین گفت‌وگویی ممکن است فایده علمی داشته باشد و به معلومات ذهنی دو طرف اضافه کند، اما پاسخ این سؤال هیچ اثر و فایده عملی برای طرفین ندارد، چون نتیجه هرچه باشد، قرار نیست که در حرکت خودرو و برنامه سفر تغییری ایجاد شود. بنابراین فایده عملی و خارجی برای این گفت‌وگو مترتب نیست.

حال اگر فرض کنیم که شما دو نفر در خودرو نشسته‌اید و با همین سرعت در همین جاده به سوی مشهد در حال حرکت هستید که ناگهان رفیق‌تان می‌گوید به نظر من این جاده به تبریز منتهی می‌شود، نه به مشهد! به وضوح پیداست که چنین اختلاف نظری اساساً سرنوشت سفر را تغییر می‌دهد؛ اگر ثابت شود جهت این جاده به مشهد منتهی می‌شود که مشکلی پیش نمی‌آید، اما اگر معلوم شود در جهت مخالف مشهد در حال حرکتید، نتیجه آن است که شما لحظه به لحظه از مشهد دور می‌شوید. در این صورت لازم است حرکت خودرو را متوقف کنید و به سمت دیگری تغییر مسیر بدهید، زیرا اساساً بحث بر سر رسیدن یا نرسیدن به مقصد است.

افراد بیکار، غیرمسئول، و غیرمتعهد به‌گونه‌ای با توحید برخورد می‌کنند و افراد مسئول و متعهد به‌گونه دیگری توحید را مطرح می‌کنند. آن خداشناسی و خداپرستی‌ای که در سرنوشت کارتل‌ها و تراست‌ها و سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها و

۱. کارتل و تراست بمعنای اتحاد چند شرکت مشابه برای تسلط بیشتر بر بازار (انحصار)

استثمار ملت‌های محروم تأثیری ندارد مانند اعتقاد به حاصلخیز بودن زمینی است که سوار بر خودرو از کنار آن با سرعت عبور می‌کنیم.

چه فایده‌ای دارد که فلان رهبر سیاسی در فلان کشور به خدا اعتقاد دارد، در حالی که خداپرستی برای او فقط پاسخی به یک سؤال خشکِ ذهنی است و نه چیزی بالاتر! خداپرست بودن آنگاه برای یک عنصر سیاسی، یک گروه، و یا جامعه‌ای مؤثر و مفید و لازم است که توحید را به سبب آثارش در زندگی و در اجتماع و به دلیل تأثیرش در سبک زندگی پیگیری کنند.

ما به اشتباه تصور می‌کنیم توحید موضوعی است که با آن فقط باید گوشه‌ای از ذهنمان را پر کنیم. گمان می‌کنیم توحید در زندگی و اجتماع هیچ اثری ندارد و اگر هم اثر محدودی به دنبال دارد، آن اثر به زندگی شخصی ما مربوط است، نه به زندگی اجتماعی.

آن‌که در ظاهر موحد است، اما وضعیت زندگی و سرمایه‌اش، وضعیت رابطه‌اش با کارگر، و ارتباطش با طبیعت برای او با یک غیرموحد تفاوتی نمی‌کند، چنین شخصی، توحید را صرفاً در ذهن و فکر خود قبول کرده است. باورمندی به توحید باید نمود رفتاری داشته باشد؛ چنان‌که رفتار دو فرد معتقد به خدا و مادی‌گرا با هم متفاوت است و باید این تفاوت مشهود باشد. اگر آن‌که معتقد به خداست صرفاً روزهای یکشنبه به کلیسا برود و چند دلاری نیز به راهب آن کلیسا بدهد تا مقداری از گناهانش را ببخشد و جادهٔ بهشت را برایش هموارتر کند، اما باورش به خدا تأثیری در زندگی‌اش، در وضع کارش، در روابطش با زیردستان، در روابطش با مردم، در کیفیت ثروت‌اندوزی‌اش، و خرج ثروتش نداشته باشد، این توحید با شرک چه تفاوتی دارد؟

و با هدف سودآوری بیشتر است. تراست به منافع سیاسی هم می‌اندیشد و فعالیتش محلی و یا داخلی است؛ برخلاف کارتل که فعالیتش بین‌المللی و گسترده‌تر است و بر منافع اقتصادی تمرکز دارد. بین کارتل و تراست تفاوت‌های دیگری بخصوص در مدل استقلال مالی اعضا و شیوهٔ ادغام وجود دارد.

● کارکرد گسترده توحید اسلامی

توحید اسلامی بسیار فراتر از پاسخ به یک سؤال و شبهه ذهنی است. توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه، و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم برعهده دارند. توحید اسلامی همان «آلفی» است که بعدش «ب» و «ج» می‌آید و تا «ی» نیز ادامه دارد. این‌گونه نیست که انسان بگوید خدا یکی است و قضیه تمام شود و پرونده توحید بسته شود، بلکه توحید محض، آن است «کز همه رو در خدا کنیم»^۱. البته همین که بگوییم «خدا واحد است و دو تا نیست» معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعه‌ات عموماً جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

معنای توحید اسلامی این است که تمامی ثروتی که در اختیار تو و دیگران است از آن خداست و ما امانت‌دار و ذخیره‌داری بیش نیستیم. با این توصیف چه کسی حاضر است موحد بشود؟ اگر پول رفیقان در دست شما امانت باشد، چه می‌کنید؟ قطعاً منتظر حواله دوستان هستید تا امانت را بازگردانید و خود را راحت کنید، زیرا برای خودتان حق و مالکیتی در این پول قائل نیستید. «أَلْمَالُ مَالُ اللَّهِ جَعَلَهُ وَدَايِعٌ عِنْدَ خَلْقِهِ»^۲؛ خدا مال خودش را به ودیعه و امانت به دست انسان‌ها سپرده است. این بینش و رفتار لازمه پذیرش توحید است.

در جامعه توحیدی اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد. توحید به ما می‌آموزد: «كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ»^۳؛ همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است.

۱. روی از خدا به هرچه کنی شرک خالص است توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

(سعدی، کلیات اشعار، غزلیات، غزل شماره ۵۰).

۲. منقول از امام صادق ع. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۷۴، ح ۱۶. نهج الفصاحه، ابوالقاسم

پاینده، ج ۱، ص ۳۶۵، حدیث ۱۰۴۴.

۳. حدیث شماره ۲.

توحید به ما یاد می‌دهد که نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس. هرکس بیشتر مراقب فرمان خدا باشد، مقامش بالاتر است. در جامعه‌ای که برخورداری‌های مردم به شدت با یکدیگر متفاوت است و بندگان خدا، همگی، در یک تراز نیستند، در این جامعه، توحید کم‌رنگ است. در جامعه توحیدی معنی ندارد عده‌ای از بندگان غل و زنجیر به گردن عده‌ای دیگر ببندند و آن‌ها را بنده خود کنند. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست.

○ فهم عمیق ربیع بن عامر از توحید

ربیع بن عامر، پیک سپاه مسلمانان برای مذاکره با پادشاه ساسانی، وارد کاخ پرشکوه ساسانی شد، عربی ژنده‌پوش که سرتاپایش یک تومان هم نمی‌ارزید وارد کاخ پادشاهی شد که آن روز که از جلو سپاه مسلمانان فرار می‌کرد فقط هزار کنیز آوازه‌خوان در کنار خود داشت؛ همان کسی که در سفر مطرب‌ها و آوازه‌خوان‌هایش بیش از هزار نفر بودند و حال تصور کنید که چنین کسی در وطن و درون کاخ خود چه بساط و دم‌ودستگاهی داشت؟ وقتی در سفری که از ترس جان در حال فرار بود این‌گونه بود، در حال آرمش چگونه می‌زیست؟ کسی باید به او می‌گفت: بدبخت! آوازه‌خوان‌ها را کجا می‌بری؟! شمشیر و اسلحه و زره با خود بردار.

آیا هنگامی که آن عرب ژنده‌پوش به دربار چنین پادشاهی وارد شد ترسید و مرعوب شد؟ آیا با چرب‌زبانی و تملق و اظهار ترس به پابوس شاه ساسانی رسید؟ ابداً. وقتی او به پیش تخت پادشاه رسید، پایش را روی تخت یزدگرد گذاشت. دیگران پیش آمدند تا کاغذ را بگیرند، گفت که کاغذ را فقط باید به دست خودش بدهم. کاغذ را به دست شاه بزرگ ساسانی داد. شاه پرسید: شما برای چه آمده‌اید؟ آن عرب ساده‌پوش دو سه جمله کوتاه گفت که این جملات باید با خطوطی زیبا و درخشان در لوحی نگاشته شود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت نصب گردد. وی پاسخ داد: «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ!»^۱ ما آمده‌ایم تا انسان‌ها را از

۱. الاسلام بین الدعوة والدولة، عبدالسلام یاسین، مطبة النجاح الدار البيضاء، ص ۸.

بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم.

نمونه‌ای از بردگی انسان‌ها در ایران باستان

بردگی انسان‌ها چنان بود که در یکی از لشکرکشی‌های ایران و روم یکی از سلاطین ایران به مردم دستور داد که همگی برای جنگ با دشمن حاضر شوند. پیرمرد قدخمیده‌ای به نزد پادشاه آمد و گفت: من چهار پسر دارم که سه تای آن‌ها را برای اجرای فرمانتان آورده‌ام. چون پیرواز کار افتاده‌ام، اجازه دهید چهارمین پسرم کنارم بماند و از من مراقبت کند. پادشاه در مجلس به پیرمرد چیزی نگفت و پیرمرد را از مجلس بیرون راندند. فردای آن روز، وقتی سپاهیان به دروازه شهر رسیدند، ناگهان آن سه برادر دیدند که برادر چهارمشان دو شقه شده است، یک شقه‌اش این طرف و شقه دیگرش آن طرف دروازه نصب شده است. پادشاه چنین دستور داده بود تا هیچ پیرمردی دیگر جرئت نکند برای فرزندش از پادشاه درخواست آزادی کند.

رهای از بردگی انسان‌ها

جمله اول ربعی این بود: «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»؛ آمده‌ایم تا مردم را از عبادت تو و استاندار و سردارانت خلاص کنیم. آیا از دست تو خلاص شوند و بعدش بی بندوبار شوند؟ خیر. از بندگی دیگران رها شوند تا بتوانند بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن و آقا بودن و به سوی کمال رفتن؛ هم چنان که در جامعه اسلامی زمان پیامبر ﷺ این گونه بود و مردم بندگان خدا بودند، نه بندگان قدرت‌ها. در همان سال‌های فتح ایران اثربیت‌های نبوی و قرآنی در مردم نمود بارز داشت؛ چنان که وقتی یک حاکم سیاسی بالای منبر گفت: «اگر من کج شدم، مرا راست کنید»^۱، یک عرب بیابانی از پای منبر بلند شد و آزادانه گفت: اگر راست نشدی، با این شمشیر تو را راست خواهیم کرد، و به سبب گفتن این جمله، سربازها و شرطه‌ها با او هیچ برخوردی نکردند، زیرا حرفی درست و منطقی زده بود.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۳۱۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۱۰.

فراموش نکنیم که در اینجا آزادی به معنای مطلق العنانی نیست، بلکه به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی است که در آن اجتماع، انسان بارهیچ کس، حتی بارحاکم، را بردوش نمی کشد. اگر حاکم از طرف خدا و با الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی است و حرفش را دیگران می پذیرند، در غیر این صورت سخنش اعتباری ندارد.

توسعه دادن به بینش انسان ها

دومین کلام ربعی این بود: «وَمِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ یعنی آمده ایم تا مردمان را از حصار محدود و تنگ دنیا به گشایش و فراخنای دنیا و آخرت منتقل کنیم. در نگاه مردم جامعه ای که بینش توحیدی ندارند چیزی جز دنیا و لذت ها و بهره های دنیوی نیست. آن ها فقط نیاز حیوانی خود و منافع دفعی و آنی خود را می بینند و بس. در جامعه ای که یزدگرد بر مردم حکومت می کرد مردم ناراضی زیاد بودند، اما چون افق دید افراد ناراضی، کوتاه بینانه بود و می دیدند که اگر اندک اعتراض و ناراحتی نشان بدهند، همین زندگی حیوانی و دولقمه بیشتر خوردن و دوروز بیشتر خوابیدن هم از آنان گرفته می شود، حاضر نبودند برای استقرار آزادی، شرافت، و فضیلت انسانی اقدامی انجام دهند. علت چنین امری نیز همان ماندن در حصار دنیا و محدود بودن افق نگاه آنان بود.

آنگاه که انسان مسلمان شود، همه چیز برای او مقدمه و وسیله ای برای رسیدن به جهانی پهناور در همین دنیا می شود. جهان فکر و بینش انسان باید به اندازه خود خدا وسیع و گسترده گردد. جذابیت های دنیا، یعنی زندگی و پول و آسایش و محبت های دنیا، هیچ کدام، ارزش ذاتی و اصالت ندارند و آنگاه ارزش پیدا می کنند که در راه خدا و رضایت خدا به کار گرفته شوند. در طرز فکر اسلامی دنیا و آخرت به هم دوخته شده است و برای یک مسلمان دنیا آخرت آنها ندارد. در نظر مؤمن دنیا چنان وسیع است که اگر از دریچه مرگ به آن طرف نگاه کنی، باغ ها، بوستان ها، دنیاها، گیتی ها، و جهان ها در آن پیداست.

در روایات اسلامی بر خواندن مکرر آیه‌الکرسی تأکید شده است. علت این همه تأکید آن است که آیه‌الکرسی شعار توحید را مدام در ذهن انسان زنده می‌دارد و درخت توحید را در قلب آدمی ریشه دار می‌کند.

○ مجادله سران و پیروان

آیه دیگر دربارهٔ ایدئولوژی توحیدی به شرح یکی از منظره‌های قیامت مربوط است، آنجا که قرآن می‌فرماید: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾**^۱؛ درمیان مردم افرادی یافت می‌شوند که برای خدا هموردان و رقیبانی را انتخاب می‌کنند و شریک‌هایی از جنس بشر یا غیر بشر برای خدا قرار می‌دهند. **﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾**؛ و آن شریکان را به اندازهٔ مهر و محبتی که باید به خدا داشت دوست می‌دارند. خداوند در این آیهٔ قرآنی بلافاصله به شکل پرانتز و جملهٔ معترضه می‌گوید: **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾**^۲؛ اما مؤمنان راستین و واقعی مهر و محبتشان به خدا، از همهٔ جلوه‌های ظاهری و همهٔ قطب‌هایی که دل انسان را همچون کهربا به سوی خود جذب می‌کنند، شدیدتر است. خدا برای مؤمن از تمامی خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت گرفته تا خداهایی که در رأس گروه‌ها و احزاب و اجتماعات جا گرفته‌اند، محبوب‌تر و عزیزتر است.

قرآن بلافاصله سخن را به صحنه‌ای از قیامت منتقل می‌کند و می‌گوید: **﴿وَأُولَئِكَ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾**^۳؛ این آیه لحظه‌ای را بیان می‌کند که تمام خلائق محسور شده و کفار و بدکاران و بندگان خدا، همگی، در صحنهٔ محشر گرد آمده‌اند. ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت از آن خداست. در دنیا هرکسی قدرتی دارد و اختیارات و امکاناتی در اختیار دارد. بالانشین‌ها قدرتشان بیشتر است، اما پایین‌نشین‌ها نیز در حد خود قدرت دارند و هرکسی

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۵.

۲. همان.

۳. همان.

به قدرت خود می‌نازد. اما در قیامت هرچه نگاه می‌کنند، می‌بینند و درمی‌یابند که قدرت یکسره دست خداست، ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱. در آنجا همه ستمگران، چه ستمگری که به دیگران ستم می‌کرد و چه ستمگری که با اراده خویش از آن ستمگراول اطاعت کرده بود، با تعجب می‌بینند که همه آن ادعاها و غرورها و قدرت‌ها هیچ و پوچ است و از هیچ کدام کاری ساخته نیست.

در آنجا، منظره عجیبی است؛ دو گروه را در نظر بگیرید که یک گروه گروه دیگر را در دنیا عبادت کردند و آن‌ها را بی‌قید و شرط اطاعت کردند. یک گروه کارش فرمان‌پذیری و گروه دیگر کارش فرمان دادن بوده است. این دو گروه روز قیامت رویه روی هم قرار می‌گیرند و باهم به جنگ و منازعه و محاصمه می‌پردازند. ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوُونَ الْعَذَابَ﴾؛ اگر آنان که ستم کردند و سرسپرده غیر خدا شدند می‌دیدند، آنگاه که عذاب را مشاهده می‌کنند، ﴿أَنْتَ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ و مشاهده می‌کردند که نیرو و قدرت یکسره از آن خداست، ﴿وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾؛ و می‌دیدند که عذاب خدا سخت و سهمگین است. قرآن جواب را نمی‌گوید، اما پاسخ روشن است: «ستمگران بی‌گمان از رفتار خود پشیمان می‌شدند.»

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾^۲؛ آنگاه که پیشوایان و سران از پیروان و تابعان خود بی‌زاری بجویند، ﴿وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^۳؛ و عذاب خدا را بنگرند و رابطه‌ها و پیوندها میان آن دو گروه قطع شود، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾؛ و پیروان و دنباله‌روان گویند: ﴿لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا﴾؛ ای کاش ما را بازگشتی به دنیا بود تا از این سران شرک بی‌زاری می‌جستیم، چنانچه آنان امروز از ما بی‌زاری جستند. منظور از امروز همان روز قیامت است. ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾؛ بدین‌گونه خداوند کارهای آنان (پیروان) را به صورت مایه حسرتی به

۱. سوره مؤمن (غافر)، آیه ۱۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۶.

۳. همان.

ایشان می‌نمایاند، «وَمَا هُمْ بِمُخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ و آنان هرگز برون‌آیندگان از آتش نیستند.

آنچه از مجادله سران و پیروان به دست می‌آید این است که تمام کسانی که در قیامت چوب می‌خورند چوبِ عبودیت غیر خدا را می‌خورند؛ چوبِ این را می‌خورند که بنده و برده غیر خدا شدند و در دنیا از کسانی اطاعت کردند که در قیامت از پیروان خود براثت می‌جویند. معنای «اتَّبِعُوا» دنباله‌روان و پیروان است و منظور از این تعبیر گروهی است که زندگی غیرتوحیدی و ضدتوحیدی را انتخاب کردند.

خودآزمایی

- ❖ آیه‌ای را بنویسید که در آن به نظر مادی‌گرایان به وجود خداوند اشاره شده است.
- ❖ مادی‌گرایان درباره وجود خداوند چه نظری دارند؟ آن را شرح دهید.
- ❖ درباره اهمیت مفهوم کلام ربیعی بن عامر بحث کنید.
- ❖ با داشتن توحید اسلامی چه مسئولیتی برعهده انسان گذاشته می‌شود؟ پاسخ خود را با تعمیم به زندگی روزمره بیان کنید.
- ❖ علت‌گرایی افراد به مکاتب مادی را شرح دهید.
- ❖ درباره اشتباه‌گرایی افراد به مکاتب مادی بحث نمایید.
- ❖ بین سران و بندگان در روز قیامت چه بحث‌هایی شکل می‌گیرد؟ با استناد به آیات قرآنی آن را توضیح دهید.
- ❖ مفهوم آزادی را براساس مفهوم ایدئولوژی اسلامی بیان کنید.

درس دهم

عبادت و اطاعت انحصاری خدا

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با مفهوم توحید از منظر قرآن

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- آیات مرتبط با عبادت انحصاری خداوند را به یاد آورند (یادآوری دانش).
- تفاوت نفس با شیطان را بیان کنند (ادراک).
- نمونه‌هایی از عبادت شیطان در جوامع را بیان کنند (کاربرد).
- منظور از محسورشدن مشرکان با شریکان پنداری را توضیح دهند (تجزیه و تحلیل).
- نشانه‌هایی از قدرت کامل خداوند را بیان نمایند (ادراک).
- به این استدلال مشرکان که «ما کسانی را انتخاب کرده‌ایم که ما را هدایت می‌کنند» پاسخ دهند و درباره آن بحث کنند (نقد و ارزیابی).
- نمونه‌هایی از شرک اهل کتاب را از منظر قرآن بیان نمایند (کاربرد).
- بر اساس تعالیم قرآنی راهکارهایی را برای اهل کتاب در خصوص توحید تدوین کنند (خلق و آفرینش).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۶ شمسی
مصادف با یازدهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

ابتدا باید دانست مبحث توحید طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحثی است که سراسر قرآن را فراگرفته است. مبحث نبوت با همه گستردگی اش و با تمام داستان‌هایش و قصه‌های پیامبرانش بر روی بحث توحید، مخصوصاً بر روی مسئله نفی شرک، تکیه و تمرکز دارد. موضوع شرک در قرآن هم از لحاظ لحن سخن و هم از لحاظ تعداد آیات کاملاً بی‌مثل و مانند است.

توحید حقیقی آن است که از یک بینش و یک برداشت ذهنی از واقعیت فراتر رود و به یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز تبدیل شود. از آنجا که ایمان و اعتقاد به توحید در بردارنده تعهد و مسئولیت است، باید این تعهد و مسئولیت‌ها را از دل مباحث توحید در قرآن و احادیث بیرون بکشیم و آن را ماده‌به‌ماده و جمله‌به‌جمله پیش چشم خود بگذاریم و در عمل همان‌ها را دنبال کنیم.

البته این تعهد در این کلام خلاصه نمی‌شود که اعتقاد به توحید را به زبان و در فکر و حتی با دل بپذیریم و مسئله تمام شود، بلکه قلمرو توحید از حیطة فکر و دل فراتر می‌رود و هم بر اعمال شخصی و هم بر رفتارهای اجتماعی به شدت تأثیر می‌گذارد.

● تکالیف اجتماعی توحیداً

توحید در اعمال شخصی تکالیفی را بردوش فرد می‌گذارد، از جمله آن که نماز بخواند، روزه بگیرد، نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، و از این قبیل امور. اما تعهدی که توحید بردوش جامعهٔ موحد قرار می‌دهد از تکالیف شخصی و فردی بسی بالاتر و سنگین‌تر است. تکالیف جامعهٔ توحیدی شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، اولیه‌ترین، و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است و مهم‌ترین حقوق اساسی یک جامعه از جمله حکومت، اقتصاد، روابط بین‌الملل، روابط افراد با یکدیگر، همگی، جزو تعهدات اجتماعی توحید به‌شمار می‌روند.

● قطعنامهٔ جامعهٔ توحیدی

قیافه و اندام جامعهٔ توحیدی با قیافه و اندام جامعهٔ غیرتوحیدی تفاوت دارد. این‌گونه نیست که اگر برخی از قوانین اجرایی جامعهٔ توحیدی در یک جامعهٔ غیرتوحیدی نیز اجرا شود، آن جامعه به جامعهٔ توحیدی تبدیل شود. سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعهٔ توحیدی و در یک کلمه، نظام اجتماعی جامعهٔ توحیدی با جامعهٔ غیرتوحیدی مغایر و احیاناً متعارض و متضاد است. از این رو باید گفت: اساساً قوارهٔ جامعهٔ توحیدی و شکلِ قرار گرفتنِ اجزای این جامعه با جامعهٔ غیرتوحیدی به‌کلی متفاوت است.

اما با نگاهی جزئی‌تر و خصوصی‌تر لازم است توحید به‌صورت یک قطعنامه، که دارای مواد و تبصره‌های روشن است، استخراج و تنظیم شود. طبیعی است که موحدان عالم، طبق دستور خدای توحید وظیفه دارند بنده‌بند این قطعنامه را اجرایی و عملیاتی کنند.

۱. دقت شود که منظور از این تیترو، صرفاً تکالیف اجتماعی فرد موحد نیست؛ بلکه منظور تکالیف اجتماعی جامعهٔ توحیدی است؛ یعنی آن دسته از وظایف اجتماعی که جامعهٔ توحیدی باید آن را پیگیری و محقق سازد.

• نفی عبودیت غیر خدا

اولین ماده قطعنامه توحید این است که انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز به جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند. دقت شود که واژه هیچ‌کس و هیچ چیز، دامنه بسیار وسیعی دارد.

قرآن خطاب به فرزندان آدم می‌گوید: **﴿الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ﴾**؛^۱ ای فرزندان آدم، آیا من از شما پیمان نگرفتم و قرار نیستیم که شیطان را عبودیت نکنید؟

منظور از شیطان ابلیس نیست. شیطان معنای وسیع و مصادیق عامی دارد. شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرینی که خارج از وجود انسان به‌سر می‌برند. نفس با شیطان تفاوت دارد. منظور از نفس، که در کنار شیطان، نوکر شیطان، و آلت دست شیطان است، آن دسته از نیروهای شرانگیز و شرآفرینی است که در درون انسان قرار دارند، اما شیطان خارج از وجود آدمی قرار دارد. هردو نیروهای فسادآفرین و شرآفرین‌اند و عامل انحراف و انحطاط آدمی هستند. شیطان یعنی هر چیزی که خارج از وجود آدمی اخلاص می‌کند، شرمی‌آفریند، خار راه می‌شود، گرگ و دزد راه می‌شود و یا گرگ و دزد راه را به وجود می‌آورد. برپایه آیات صریح قرآن، همه پیغمبران، دشمنانی از شیطان‌های جن و انس داشتند.^۲ بنابراین شیطان مفهوم عامی است که مصادیق متعددی را شامل می‌شود.

﴿لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ﴾؛ یعنی سرسپرده و مطیع هیچ نیروی شرآفرینی نشوید. البته توحید در این جمله محدود نمی‌شود، اما استوانه توحید همان اطاعت نکردن و عبودیت نکردن نیروهای شرآفرین است.

در کتب معتبره ما حدیثی بسیار عجیب، به‌عنوان حدیثی قدسی، از زبان خداوند نقل شده‌است. در این حدیث عجیب، انسان‌های پرهیزکار به عذاب سخت

۱. سوره یس، آیه ۶۰.

۲. **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾** (سوره انعام، آیه ۱۱۲).

تهدید شده‌اند و به برخی انسان‌های گناهکار وعدهٔ بخشش داده شده‌است. متن حدیث چنین است:

«لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَا عَفْوَنَ عَنْ كُلِّ رَعِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»^۱

ترجمهٔ حدیث و مضمون کلی آن این است که اطاعت کردن از آن قدرتی که نمایندهٔ خدا و ازسوی خدا نباشد در حدِّ شرک و یا خودِ شرک است، حتی اگر مردمی که از آن قدرت اطاعت می‌کنند در کارهای شخصی خود آدم‌های باپروا، پرهیزکار، مراقب، مرتب، و منظمی باشند. اما چنین اطاعتی موجب می‌شود خداوند نظر لطف و رحمت را از آن امت بردارد و آن‌ها را به ندمت و عذاب شدید مبتلا کند.

دلیلش نیز این است که اطاعت و عبودیت غیر خدا در تضاد با آن هدفی است که خدا انسان را برای آن هدف آفریده‌است که همانا تکامل و تعالی و آزادی و وارستگی انسان است. اگر به جای آزادی، اسارت‌ها دامن‌گیر انسان شود، روح انسان نمی‌تواند به پرواز درآید و اوج بگیرد، همچون گیاهی که ساقه‌اش را با سیم محکمی بسته باشند و ده‌ها مانع جلورویش و رشد آن را گرفته باشد. درحقیقت قرار بود این گیاه میوه بدهد، درحالی‌که اکنون نمی‌تواند حتی رشد کند و هیچ ثمره‌ای بر وجودش مترتب نیست. اطاعت و عبودیت غیر خدا، همچون آفت، جلورشد و تکامل و اوج‌گیری انسان را می‌گیرد.

● مباحث بی‌فایده دربارهٔ توحید

باید اعتراف کنیم که ما در زمینهٔ شناخت معارف اسلامی به شدت از قرآن دور افتاده‌ایم و به یک سلسله پندارهای عامیانه و بی‌اساس و خُرافی که درمقابل موج مادی‌گری تاب‌وتوان مقاومت نداشتند و به سرعت ازین رفتند دل‌بسته شده‌ایم و

۱. این حدیث در کتاب معتبر حدیثی اصول کافی آمده‌است.

گاه نیز به استدلال‌های خشک فلسفی و بی‌روح و بی‌اثر و بی‌مسئولیت در زمینه توحید سرگرم شده‌ایم.

چقدر متکلمان درباره توحید بحث کلامی و فلسفی کردند و این بحث‌ها در تشکیل و ایجاد یک جامعه توحیدی بی‌اثر بود! صدها سال به صورت خشک و بدون توجه به دنیای خارج و ارتباطات واقعی درباره توحید بحث کردند. اما اکنون که برای بنای یک زندگی نو می‌خواهیم از توحید مدد بگیریم، می‌بینیم مباحث گسترده‌ای همچون دور و تسلسل هیچ ارتباطی با نیازها و مسائل ما ندارند، درحالی‌که اگر به جای آن مباحث، به قرآن بازمی‌گشتیم و توحید را از قرآن می‌خواستیم، قرآن ابعاد و رویه‌ها و اندام‌های مختلف یک جامعه توحیدی را در ضمن صدها آیه، با بهترین بیان و رساترین شیوه‌ها، برای ما توضیح می‌داد.

• آیات قرآن درباره توحید

قرآن مباحث توحید را به صورت کاربردی و با نگاه اجتماعی تشریح کرده‌است. برخی از آیات توحیدی قرآن به این شرح است:

• ناسپاسی خدانماها در قیامت

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾^۱؛ آن روزی که همه خلائق را گرد آوریم. این آیه درباره قیامت سخن می‌گوید. ﴿ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾^۲؛ پس در آنجا به آنان که برای خدا شریک قائل شدند می‌گوییم: ﴿مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ﴾؛ شما و شریکانتان در جای خود بمانید. این آیه با لحنی تحکم‌آمیز و حالتی عتاب‌آمیز به مشرکان می‌گوید که در جای خودتان بمانید! ﴿فَرَبِّلَنَا بَيْنَهُمْ﴾؛ پس بین آنان و شریکان موهوم که برای خدا فرض کرده بودند، جدایی می‌اندازیم. بسیار روشن است که منظور از شریکان در قیامت بت‌های بی‌جان نیستند، چون بت بی‌جان حشر ندارد. بنابراین منظور

۱. سوره یونس، آیه ۲۸.

۲. همان.

از شریکانِ خدا، انسان‌هایی هستند که به‌عنوان شریک و رقیب خدا انتخاب شده‌اند.

بعد از سخن قهرآمیز و عتاب‌آمیز خداوند، هم معبودهای موهوم و هم پیروانشان در جای خود می‌خکوب می‌شوند.

﴿وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا سِپَاسِي هِرْجِه تَمَام تَر بَه﴾^۱؛ و شریکان با ناسپاسی هرچه تمام‌تر به پیروانشان رو می‌کنند و می‌گویند که شما ما را در دنیا عبادت نمی‌کردید. شریکان موهوم، همچون متهمی که از روی ناچاری گناه را گردن نمی‌گیرد، چنین سخنی را بر زبان می‌آورند. بلافاصله آن کسی که برای خدا شریک گرفته‌است با عصبانیت به معبود دنیوی‌اش می‌گوید که من به سبب این‌که تو را به جای خدا قبول کرده بودم به این بلا دچار شدم. اما آن معبودی که در دنیا مورد پرستش بوده‌است، برای تیرئه خودش، حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر، علاقه‌مندان و پیروان خودش در دنیا را رد کند و از آن‌ها اعلام برائت کند.

﴿فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾^۲؛ شریکان به پیروان خود می‌گویند که برای حل اختلاف میان ما و شما خدا کافی است. شریکان با بی‌اعتنایی به پیروان خود می‌گویند: ﴿إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ﴾؛ ما اصلاً ملتفت نبودیم که شما ما را دارید عبادت می‌کنید.

﴿هَذَا لِك تَبْلُو كُل نَفْس مَ اَسْلَفَتْ﴾^۳؛ در آنجا، یعنی در قیامت، کارهایی که در دنیا انجام شده‌است مورد آزمایش و آزمون خود انسان قرار می‌گیرد. ﴿رُودُوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ﴾؛ همگان به سوی مولای حقیقی‌شان بازگردانیده می‌شوند.

﴿وَصَلَ عَنَّهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَرُونَ﴾؛ تمام افتراهایشان از آنان ناپدید خواهد شد. تمام چیزهایی که به صورت بهانه و عذر برای عبادت غیر خدا در دل انسان بود و آدمی

۱. همان.

۲. همان، آیه ۲۹.

۳. همان، آیه ۳۰.

خیال می‌کرد که در قیامت باعث نجات او خواهد شد، همگی، از دست انسان گرفته می‌شود. انسان گاهی برای شرک خود عذرهای موجه و شرعی درست می‌کند، اما در محکمه قیامت تمام این عذرها پوچ و نابود خواهند شد. این آیه معنای دیگری هم دارد؛ یعنی انسان در دنیا برای خود حامی و پشتیبانی فرض می‌کند و از آن‌ها اطاعت می‌کند، اما در روز قیامت تمام دلگرمی‌ها و پشت‌گرمی‌ها گم و نابود می‌شوند.

● فاعل حقیقی در هستی

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛ بگو چه کسی از آسمان، باران حیات بخش را و از زمین، مواد حیاتی را به شما روزی می‌دهد؟ ﴿أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾؛ آن کسی که مالک شنوایی و بینایی‌هاست کیست؟ در درس‌های پیشین گفته شد که اسم این عضو مخصوص، که در فارسی به آن گوش می‌گوییم، در عربی اُذُن است، نه سَمْع. سَمْع قوه فهم و قدرت شنوایی است. بَصَر هم به معنای عضو معینی که به آن چشم می‌گوییم نیست، بلکه به معنای دید و بینایی است که قوه‌ای روحی است و نه جسمی. ﴿أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾؛ یا کیست که قوه شنوایی و بینایی در قبضه ملکیت اقتدار اوست؟ کیست که به شما قوه سَمْع و بصر را بخشیده است؟

﴿وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ﴾^۲؛ و کیست آن‌که زنده را از مرده بیرون می‌آورد؟ این آیه را دست‌کم به دو صورت می‌توان معنا کرد: احتمال اول این‌که خداوند زنده ظاهری را از مرده ظاهری بیرون می‌آورد، مثل جایی که زن بارداری بمیرد و خداوند بچه او را زنده نگه می‌دارد و بچه را از یک مادر مرده متولد می‌کند. احتمال دیگر این‌که از جسم مرده، موجود جاندار و زنده بیرون می‌آورد. مثلاً از زمین مرده و نطفه مرده، موجود زنده خارج می‌کند. البته زمین حاوی هزاران ماده حیات بخش

۱. همان، آیه ۳۱.

۲. همان.

و زندگی افزاست، اما ظاهرِ خودش مرده است و همین‌طور نطفه که دارای قوه و استعداد است، اما خودش مرده است. مایهٔ اصلی و ریشهٔ اولی انسان‌ها نیز همین موادّ حیاتی و غذایی زمین است.

﴿وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾؛ و کیست که مرده را از زنده بیرون می‌کشد؟ مثلاً بچهٔ مرده را از شکم مادر زنده و یا انسان بد را از انسان خوب متولد می‌کند و یا روح مرده را از روح زنده خارج می‌کند. بنابراین خارج کردن زنده از مرده و مرده از زنده، نشانهٔ کمالِ قدرت و قبضهٔ نیرومند خداست.

﴿وَمَنْ يُدْبِرِ الْأَمْرَ﴾؛ کیست که امر تکوینی و طبیعی عالم را تدبیر می‌کند؟ کیست که این نیروی جاذبه را در زمین قرار می‌دهد تا انسان بتواند در آن زندگی کند؟ کیست که در زمین و دریا و کوه، گنج‌ها و ذخایری به‌ودیعہ گذاشته‌است؟ کیست که خورشید و ماه و ستارگان و جهان‌های دوردست‌تر را با نظم و ترتیب شگفت‌آوری به‌وجود آورده‌است؟ کیست که ماه را در حد معینی از زمین قرار داده‌است؟ که اگر این فاصله بیشتر و یا کمتر می‌بود، زندگی انسان در زمین ممکن نبود. اگر فاصله بیشتر و یا کمتر می‌بود، آب دریا سراسر سطح زمین را فرامی‌گرفت و یا آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در هر دو صورت، زندگی در این کرهٔ خاکی ممکن نبود. آن کیست که خورشید را آفریده و در حد معینی از زمین قرار داده‌است؟ که اگر از آن حد بیشتری کمتر می‌بود، زمین از شدت گرما و یا شدت سرما قابل سکونت نمی‌بود.

﴿وَمَنْ يُدْبِرِ الْأَمْرَ﴾؛ آن کیست که همهٔ این امور را تدبیر می‌کند؟ اگر بی‌تعصب، بی‌غرض، و آگاهانه فکر کنیم، جواب یک کلمه بیشتر نیست، ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾؛ خواهند گفت الله.

• قانون‌گذار اصلی

ای پیغمبر ما، حالا که این جواب را می‌دهند، همین جا گریبانشان را بگیر، ﴿فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۱؛ و به آن‌ها بگو آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ یعنی چرا از این خدای عظمت‌آفرین پروا نمی‌کنید و در اطاعت، غیر او را شریکش قرار می‌دهید؟ اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریحی عالم به دست او نباشد؟ همان‌گونه که قدرت تکوین از آن اوست، پس قدرت تشریح نیز برای اوست. آن کسی که تکوین عالم در دست قدرت اوست، چرا در تشریح عالم باید میدان را به دیگری بدهد؟ به خصوص که آن دیگری نیز ساخته و پرداخته خود اوست. آن کسی که قوانین و سنت‌های طبیعی را در جهان به وجود آورده‌است چرا جعل و تشریح قوانین مدنی و جزایی را باید به دست بشر معمولی و عقل‌های ناقص و دانش‌های محدود و اراده‌های ضعیف بدهد؟ چرا خودش قانون نگذارد و جامعه را اداره نکند؟ چرا خودش نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ چرا خودش امامت و ولایت را قرار ندهد؟ چرا تعیین ولی خدا را برعهدهٔ عقول ناقص مردم بگذارد؟

﴿قُلْ﴾^۲؛ ای پیغمبر ما، باز برای ارشاد و تعلیم و آموزش مردم سخن بگو. ﴿هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾؛ آیا در میان شریکان موهوم، که برای خدا انتخاب کردید، کسی را سراغ دارید که انسان‌ها را به سوی حقیقت هدایت کند؟ چنین کسی را می‌شناسید؟

روشن است که منظور از شریکان خداوند بت‌ها و سنگ و چوب نیست. آیا اساساً کسی دربارهٔ بت‌ها احتمال می‌داد که اینها می‌توانند مردم را هدایت کنند؟! پیداست که در اینجا منظور بت‌های جاندار یعنی انسان‌هایی است که مردم آنها را در عمل اطاعت و عبودیت می‌کردند.

۱. همان.

۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۵.

ممکن است مشرکان در جواب بگویند کسانی که ما آن‌ها را برای اطاعت انتخاب کردیم قادرند ما را هدایت کنند. در جوابشان چنین بگو، «قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ»؛^۱ بگو خداست که انسان‌ها و خرد‌ها را به سوی حق هدایت و راهبری می‌کند. خدا چون حق را آفریده‌است، فقط خودش قادر است مردم را به حق دعوت کند. کسی که در مقابل خدا قرار دارد قهراً دیگران را به سوی غیر حق دعوت می‌کند. پس فقط خداست که مردم را به سوی حق فرامی‌خواند.

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْتَ يَهْدِي»؛^۲ آیا آن که به سوی حق راهبری می‌کند شایسته‌تر است که از او پیروی کنند، یا آن کسی که خودش راه را پیدا نمی‌کند، مگر آن که کسی از او دستگیری کند؟ به دنبال چه کسی باید رفت؟ آیا به دنبال آن که آفریده حق است یا در پی آن کسی که اگر نخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرند و ببرند؟ چنان که کوری عصاکش کور دگر شود. اینجا سخن از کدام شریک است؟ این شریک چگونه موجودی است؟ آیا مراد از آن شریک گاوهندوها و گاوپرست‌هاست؟ آیا مراد مجسمه سنگی مشرکان قریش است؟ آیا مراد آتش مقدس مزداییان و زرتشتیان است؟ آیا مراد مجسمه‌های داخل کنیسه‌های یهود و بتکده‌های روم و یونان است؟ مسلماً هیچ‌کدام از اینها منظور نیست. اگر کسی مدعی رهبری و هدایت انسان‌ها باشد، چنین کسی غیر از انسان نمی‌تواند باشد. بنابراین مراد از شریکان مدعی، آدمیانی است که ادعای سعادت خود و دیگران را دارند و البته از خودشان چیزی ندارند. «فَمَا لَكُمْ»؛ شما را چه شده‌است؟ ای کسانی که نمی‌اندیشید و درک نمی‌کنید، «كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛ چگونه حکم می‌کنید؟ آیا برای غیر خدا حق اطاعت و راهبری قائلید؟

از این آیات این نتیجه به دست می‌آید که خدانماها و شریکان دروغین نباید عبودیت شوند. باید حق عبودیت از تمامی بت‌های جاندار تاریخ، که برای خود

۱. همان.

۲. همان.

خداگونگی قائل‌اند، گرفته شود، چه در لباس قدرت مذهبی همچون احبار و رُهبان و چه در لباس قدرت‌های دنیوی مانند مَلَأ و مُتْرِف.

جالب است که در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب، که در قرآن مطرح شده است، از پیروان تمامی ادیان الهی به صراحت درخواست شده که غیرخدا را اطاعت نکنند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ که ای اهل کتاب، بیاوید بر یک نکته و کلمه جمع شویم که آن نکته میان ما و شما مشترک است و آن نیز این که فقط خدا را عبودیت کنیم و کسی ارباب فرد دیگری نشود.

خودآزمایی

- ❖ آیه‌ای درباره توحید و یگانگی معبود بنویسید.
- ❖ درباره مفهوم شیطان بحث کنید.
- ❖ مفهوم نفس را توضیح دهید.
- ❖ شرک را از نگاه قرآنی تعریف کنید و برای آن مستندات قیاسی بیاورید.
- ❖ نمونه‌هایی از شرک در جوامع گذشته را بیان نمایید و چگونگی ایجاد شرک در آن جوامع را شرح دهید.
- ❖ پاسخ مناسب به این کلام مشرکان که می‌گویند «ما کسانی را انتخاب کرده‌ایم که ما را هدایت می‌کنند» چیست؟ استدلال خود را توضیح دهید.
- ❖ راهکاری را متناسب با آیات قرآنی برای دعوت اهل کتاب در زمینه توحید بیان کنید.

درس یازدهم

روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با روح توحید و نفی عبودیت غیر خدا

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- تعریف عام عبادت در ادیان مختلف را توضیح دهند (ادراک).
- تعریف خاص و کمتر مشهور عبادت را بیان نمایند و ارتباط آن با اطاعت را تشریح کنند (تجزیه و تحلیل).
- آیه «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَاءَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» را تفسیر کنند (تجزیه و تحلیل).
- مصادیق از عبادت را در فعالیت‌های روزمره بیان نمایند (ادراک).
- دو مفهوم عبادت را با یکدیگر مقایسه کنند (ارزیابی).
- چرایی ارتباط ذبح با مفهوم توحید را بررسی نمایند (کاربرد).
- درباره گفت‌وگوی جهنمیان از منظر عبادت بحث کنند (بررسی و تجزیه و تحلیل).

• تاریخ سخنرانی؛ ۱۳۵۳/۷/۷ شمسی
مصادف با دوازدهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

اهمیت توحید

واقعیت آن است که از توحید نمی‌توان به آسانی عبور کرد، چون اولاً پایهٔ اعتقادات ماست. ثانیاً موضوعی کاربردی و عملی در زندگی فردی و حتی در زندگی اجتماعی ماست. ثالثاً ما مسلمانان خود را موحد می‌دانیم، اما از این اصل مهم بسیار اندک می‌دانیم و یا اصلاً چیزی نمی‌دانیم. درست است که در مدارس و مکتب‌خانه‌ها به کودکان می‌آموزند «که یکی هست و هیچ نیست جز او/ وحده لا اله الا هو»^۱، یعنی خدا یکی است و دو تا نیست، اما بیشتر مسلمانان تا زمان مرگ دربارهٔ شناخت همه‌جانبهٔ توحید معلومات کافی پیدا نمی‌کنند.

از این رو آیات قرآن نیز به فراخور هر حادثه، با لحن‌های گوناگونی، دربارهٔ توحید سخن گفته‌است. قرآن توحید را گاه در قالب توضیح صحنه‌های قیامت و گاه در قالب داستان‌های پیامبران و گاه به شکل بیان صفات خداوند، و حتی گاهی در قالب دستورات سادهٔ فقهی به ما آموزش می‌دهد.

۱. هاتف اصفهانی، دیوان اشعار، ترجیع‌بند. (شعر توسط تیم تدوین اضافه شد.)

● دو معنای عبادت

براساس آموزه‌های قرآن، یکی از مفاهیمی که در فهم توحید نقش بسزایی دارد مفهوم عبادت است.

عبادت دو معنای مهم دارد که اولی مشهور و دومی چندان معروف نیست. انسان‌ها یک زمانی موجودی را عبادت می‌کنند و عبادتشان به این صورت است که او را مقدس و دارای نیروهای مافوق طبیعت می‌دانند، مانند پرستش بت‌ها و یا قدیسان که مردم در طول تاریخ آن‌ها را عبادت کرده‌اند. آنچه از ابتدا دربارهٔ معنای عبادت به نظر می‌رسد همین معناست که به حالت تقدیس و بزرگداشتِ روحی و قلبی نسبت به یک معبود منجر می‌شود. مثلاً مسیحیان برای مسیح عَلَيْهِ السَّلَام یا برای مادر پاکیزه‌اش، مریم عَلَيْهَا السَّلَام، قداست ویژه‌ای قائل هستند و در مقابل مجسمهٔ مسیح عَلَيْهِ السَّلَام یا مریم عَلَيْهَا السَّلَام زانو می‌زنند و با گریه او را تقدیس و عبادت می‌کنند و یا هندوان در برابر جلوه‌های بت‌ها حالت خضوع و تقدیس پیدا می‌کنند.

اما معنای دیگری از عبادت هم وجود دارد که برای ما شناخته شده نیست و از قضا عبادت در قرآن به این معنا فراوان به کار رفته است. عبادت فقط این نیست که انسان در مقابل یک موجود مقدس به احترام قلبی و خم و راست شدن و سجده و نیایش و تقدیس و تعظیم بپردازد. عبادت در قرآن مفهوم وسیع‌تر و گسترده‌تری دارد که اگر خواستیم عبادت خدا و عبادت غیر خدا را از هم متمایز کنیم و یا تفاوت موحد و غیر موحد را بدانیم، باید عبادت به معنای دوم را به صورت دقیق بفهمیم. بیشتر موحدان عالم با این‌که به گمان خود در مقابل غیر خدا تقدیسی انجام نمی‌دهند، اما ناخواسته و ندانسته، در دل خود، موجود دیگری را عبادت کرده‌اند و از مرز توحید خارج گردیده و به قلمرو شرک وارد شده‌اند.

فهم معنای دوم عبادت بسیار ساده است. در فارسی واژه‌ای وجود دارد که بر سر زبان‌ها نیز جاری است و آن کلمه واژه «اطاعت» است. در واقع دومین معنای عبادت همان اطاعت است. این معنا را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد:

«اطاعتِ هرکسی به صورت بی قید و شرط، عبادتِ اوست.» اگر یک فرد یا یک جامعه، انسان دیگری را بی قید و شرط اطاعت کند و فرمان او را در زندگی خود اجرا کند، بی تردید او را عبادت کرده است. حال ممکن است این سؤال مطرح شود که منبع و مستند این سخن کجاست. در پاسخ می‌گوییم که با نگاهی به آیات قرآن به وضوح آشکار می‌شود که قرآن عبادت را به اطاعت معنا می‌کند.

○ داستان عدی بن حاتم و پیامبر

عدی بن حاتم طایی^۱، که مقامش از پدرش، یعنی حاتم طایی، به مراتب بالاتر است، وقتی به حضور پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ مشاهده کرد که عدی صلیب و زُناری را برگردن آویخته است. رسول اکرم ﷺ این آیه را برایش خواند: **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾**^۲؛ یعنی مسیحیان و یهودیان احبار و رُهبانان خود را و عالمان و زاهدان خود را پروردگاران و خدایان خود گرفتند، درحالی که خدای متعال به آن‌ها فرمان داده بود که جز خدای واحد را عبادت نکنند. عدی فوراً با حالت اعتراض گفت: ای پیامبر خدا، ما کی احبار و رُهبانان خود را به عنوان خدا و رب عبادت کردیم؟ علت اعتراض عدی این بود که عبادت را فقط به معنای نخست، یعنی خضوع و رکوع و سجود و تقدیس، می‌دانست. به همین دلیل عدی وقتی شنید که آیه قرآن می‌گوید مسیحیان عالمان و بزرگان خود را به عنوان ربّ و پروردگار انتخاب می‌کردند اعتراض کرد و گفت: ما مسیحیان هیچگاه احبار و رُهبانانمان را عبادت نمی‌کنیم.

پیغمبر ﷺ پاسخ داد: درست است که در مقابل آن‌ها سجده نکردید، اما هرآنچه

۱. عدی بن حاتم فرزند حاتم طایی است که در سال نهم هجری قمری با تأثیر از اخلاق و رفتار پیامبر مسلمان شد. وی از یاران امیرالمؤمنین بود و در جنگ‌های جمل، صفین، و نهروان حضور داشت و سه فرزندش در نبرد صفین به شهادت رسیدند.

۲. سوره توبه، آیه ۳۱.

آن‌ها گفتند را بی‌قید و شرط پذیرفتید؛ آن‌ها حرام‌های خدا را مانند حلال برایتان معرفی کردند و حلال‌های خدا را برایتان حرام کردند و شما سخن آنان را بدون بررسی و تحقیق و بی‌قید و شرط قبول کردید و بدان‌ها عمل نمودید.

پس براساس فرهنگ قرآنی، اطاعت محض از یک قدرت و حزب سیاسی یا یک قدرت مذهبی یا یک عامل درونی، همچون تمایلات نفسانی و شهوانی، همه، عبادت محسوب می‌شوند. از نظر قرآن هرکسی که از کسی یا چیزی اطاعت کند، آن را عبادت کرده‌است.

○ معنای دوم عبادت در روایات

جالب است که معنای دوم عبادت نه تنها در فرهنگ قرآنی بلکه در تمامی منابع اسلامی و به‌ویژه در منابع شیعی به شکل گسترده بیان شده‌است. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»؛ هرکس با دقت به کلام گوینده‌ای گوش دهد، او را عبادت کرده‌است. برطبق این روایت، دایره عبادت بسیار وسیع است؛ نه فقط اطاعت کردن بلکه شش‌دانگ حواس را نیز به دیگری دادن عبادت اوست. آیا معنای این جمله آن است که حرف‌های درست را نیز با دقت گوش نکنیم؟ در دنباله حدیث، پاسخ این پرسش این‌گونه بیان شده‌است: «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ»؛ اگر آن کسی که شش‌دانگ حواس و مشاعر تو را به خود مشغول کرده‌است از زبان خدا و سخن خدایی می‌گوید، پس درحال عبادت خدا هستی. «وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ»؛ اما اگر آن گوینده از زبان شیطان و سخن شیطانی می‌گوید و تو معترفانه و متواضعانه به کلامش گوش می‌کنی، درحال عبادت ابلیس هستی. پس آن فرد نه نماینده شیطان یا بلندگوی شیطان بلکه، با تعریفی که درباره شیطان داشتیم، او خود شیطان و شیطان واقعی است.

۱. «وَلِكَلِمَتِهِمْ أَحْلُوا حَرَامًا وَحَرَّمُوا حَلَالَ» بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۸؛ وسائل الشیعه ۲۷، ص ۱۲۴.

• مصادیق اجتماعی عبادت

بنابراین اطاعت بی قید و شرط از یک موجود دیگر، که حتی قدرت سیاسی و قدرت مذهبی هم نیست، عبادت او محسوب می‌شود و هرکس بخواهد غیر خدا را عبادت نکند و موحد، یکتاگرا، و یکتاپرست باشد، باید که اطاعت مطلق از غیر خدا را کنار بگذارد.

از جمله اموری که پیروی از آن عبادت و اطاعت محسوب می‌شود قانون است. همچنین اطاعت و پیروی از نظم اجتماعی نیز عبادت به حساب می‌آید. سنت‌ها و آداب اجتماعی نیز از جمله مصادیق مهمی هستند که اطاعت از آن‌ها عبادت تلقی می‌شود. پس باید از قوانین، سنت‌ها، و نظام الهی پیروی کنیم تا در حال اطاعت و بندگی و عبادت خدا باشیم.

این تعریف مهم از عبادت باعث می‌شود تا افق دید انسان وسعت یابد و فهم تاریخ پیامبران الهی برای انسان آسان شود. انبیا که آمدند، همگی با ایده توحید آمدند. تمامی انبیای الهی آمدند تا مردم را بر پایه این الگو موحد کنند و زنجیر اطاعت غیر خدا را از دست و گردن انسان‌ها بازکنند. قرآن به صراحت بیان می‌دارد: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ پیامبران آمدند تا بار سنگین را از دوش آنان و غل و زنجیرها را از دست و پای آن‌ها بازکنند.

بنابراین توحید یکی از اصول مهمی است که در نظام اجتماعی و حتی در کیفیت زندگی انسان تأثیر عمیقی دارد. چنین تعریفی از توحید با توحید خشک و بی‌روح که «خدا یکی است و دو تا نیست» تفاوت دارد. اساس توحید بر این اصل متکی است که «اطاعت غیر خدا همانا عبادت غیر خداست» و روح و پایه توحید این است که انسان منحصرأ از برنامه و نظام و تشکیلات خدایی اطاعت کند.

● اطاعت در آیات قرآن

همچنان که پیش تر گفتیم، در قرآن عبادت در مفهوم اطاعت به کار رفته است و آیات بسیاری بیانگر همین معناست که در ذیل، از باب نمونه، به دو مورد از این آیات اشاره می‌شود.

○ ارتباط حکم با عبادت

بخشی از سورهٔ انعام این اصل مهم «اطاعتِ غیر خدا عبادت اوست» را به زیبایی بیان کرده است، آنجا که خدا می‌فرماید: ﴿أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَتَّبِعِي حَكْمًا﴾^۱؛ آیا جز خدا کسی را به عنوان حکم بپذیریم؟ حکم هم به معنای داور و هم به معنای حاکم است. آن کسی که انسان از او حکم و فرمان را می‌خواهد و یا داوری و قضاوتش را می‌پذیرد، به هردو، حکم گفته می‌شود. خدای متعال هم بهترین داور و قاضی و هم بهترین حاکم و فرمانرواست.

﴿الْأَلَهُ الْخَلْقِ وَالْأَمْنِ﴾^۲؛ بدانید که آفرینش و فرمان، هردو، از آن خداست. ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾^۳؛ درحالی که خداست که قرآن را با تفصیل و تبیین و بدون درهم شدن و اختلاط به سوی شما نازل کرده است. ﴿مُفَصَّلًا﴾؛ یعنی بدون این که مطالبش درهم شود و با سخن غیر خدا مخلوط گردد.

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ﴾؛ آن‌ها که کتاب را به ایشان داده‌ایم، ﴿يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾؛ می‌دانند که این قرآن از جانب پروردگارتو به حق و براساس حق نازل شده است. ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ﴾؛ پس تواز مُرَدِّدها و دودِلان مباش. خدا خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گوید: حال که می‌دانی این کتاب را خدا به تو داده است، پس قاطع باش و متزلزل و دودل نباش.

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۱۴.

۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۴.

۳. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۱۴.

«وَمَتَّ كَلِمَتَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»؛ فرمان پروردگار توقطعی و محکم و تخلف‌ناپذیر شد، البته از روی راستی و استواری. فرمان پروردگار این بود که سلسله نبوت‌ها یکی یکی بیایند و مردم را گام‌به‌گام به نقطهٔ نهایی برسانند و در گام آخر، پیامبر خاتم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاید و انسان‌ها را در مقابل یک افق وسیع قرار بدهد و وسیلهٔ سیر و حرکت و تکامل را در اختیار آن‌ها بگذارد.

«لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ»^۱؛ هیچ‌کس قادر نیست کلمات و فرمان‌های خدا را دگرگون کند. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ او شنوای نیازهای باطنی شماست و به شیوهٔ رشد و تربیت شما داناست.

آیات فوق ذهن‌شنونده را مرحله‌به‌مرحله برای پذیرش نکات توحیدی آماده کرده‌است. در آیهٔ اول مسئلهٔ حکومت و داوری خدا اثبات شد و در آیهٔ دوم بر تخلف‌ناپذیری دستور و فرمان خدا در برابر کافران و معارضان تأکید شد.

حال در آیهٔ سوم بر این نکته تأکید می‌شود که از خواست‌ها و هواها و هوس‌ها نباید اطاعت کرد و تنها باید از خدا اطاعت کرد: «وَإِن تَطَعُوا لَمَنَ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲؛ و اگر اکثریت مردم روی زمین اطاعت کنی، «يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، «إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»؛ چون آن‌ها تنها و تنها از گمان و حدس خود پیروی می‌کنند، «وَإِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ و آن‌ها فقط حدس و تخمین می‌زنند. غالباً مردم با پندار و تخمین و گمان عمل می‌کنند.

آن کسانی که راه حرکت و شیوهٔ زیستن را برای زندگی مردم جعل می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند آیا به درستی نظرات خود یقین دارند یا فقط حدس و تخمین می‌زنند؟ ممکن است برخی از روی ساده‌دلی به سرعت به درستی یک مسیر یقین کنند. در آن صورت، چهل پنجاه سال در دنیا معطل می‌مانند تا مطمئن شوند که برنامه‌ها

۱. همان.

۲. همان، آیهٔ ۱۱۶.

و نقشه‌هایشان بی‌فایده بود و پیش‌بینی‌هایشان غلط از آب درآمد.

﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾؛ امروزه در دنیا می‌خواهند با تخمین و گمان و فرضیه و نظریه، جامعه‌های بشری را اداره کنند، اما خدا با فرضیه و نظریه جامعه را اداره نمی‌کند، بلکه با توجه به متن واقعیت و با علم و دانش واقعی، انسان‌ها را به راه راست هدایت می‌کند. ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾؛^۱ یقیناً پروردگار تو داناتراست به حال کسانی که از راه خدا گمراه می‌شوند، ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛^۲ و او به راه‌یافتگان و هدایت‌شدگان داناتراست.

○ ذبح حیوان، سَمْبُل توحید

قرآن در این آیات، بعد از بیان این مطالب کلی، ناگهان با کمال تعجب وارد موضوعی فرعی و جزئی می‌شود و دستور می‌دهد از آنچه نام خدا بر آن بُرده شده است بخورید، ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾؛ مسلمانان فقط اجازه دارند از گوسفندی بخورند که آن را با نام خدا کشته‌اند. حال این پرسش پیش می‌آید که چه ارتباطی بین آن مطالب کلی در باب توحید با این مسئله فرعی و جزئی وجود دارد.

ابتدا باید دانست که برای خدا مسائل کلی با مسائل جزئی تفاوتی ندارد و آنچه در سعادت انسان دخالت دارد، چه کلی و چه جزئی، در کتاب خداوند آمده است.

درکل، قرآن مسائل فرعی و جزئی را با نگرشی توحیدی مطرح می‌کند. مسئله سر بریدن حیوان، که نامش ذبح و تذکیه است، با همین نگاه در قرآن آمده است.

مسئله ذبح و تذکیه به تحلیل تاریخی نیاز دارد که از این قرار است: مشرکان و قبایل و امت‌هایی که از توحید بی‌نصیب بودند در هر مناسبت و موقعیتی نام معبودان خود را پیش می‌کشیدند. قدرت‌های دنیایی نیز همیشه نام خودشان را در افتتاح و سرآغاز و دیباچه هر کاری مطرح می‌کنند. درحالی‌که تمام کارهایی که به نام غیر

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۷.

خدا آغاز شود قهراً دارای جهت غیرخدایی خواهد بود؛ یعنی اگر کاری برای هوای نفس آغاز شود، افق و مسیر آن کار در جهت همان امیال نفسانی خواهد بود. کاری که با یاد پول و برای پول انجام گیرد، تا آخر در مسیر پول درآوردن حرکت خواهد کرد و جهت‌گیری کار چنان خواهد بود که به پول ختم شود. اما کاری که با نام خدا و یاد خدا شروع می‌شود، جهت‌گیری اش نیز برطبق فرمان خدا و مناسب با دستور خداوند خواهد بود.

۱۸۲

درس یازدهم • روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

آیه مذکور به ما می‌گوید که حتی برای کشتن ذبیحه (حیوان) هم باید نام خدا را ببرید. معنای این دستور آن است که ضروری‌ترین و اولیه‌ترین نیاز ما، که خوراک است، نیز باید با نام خدا و برای خدا انجام گیرد. نتیجه این می‌شود که پرکردن معده اصل نیست، بلکه خدا اصل و هدف نهایی است. اگر با پرکردن معده از خدا دورخواهی افتاد، بگذار گرسنه بمانی، اما برخلاف جهت‌گیری خدایی حرکتی از تو سرزنند. درست است که تغذیه یکی از نیازهای اصیل و اساسی ماست، اما در زندگی ما اصل خدا و جهت‌گیری خدایی است.

بسم الله باید در ابتدای هر کاری ذکر شود تا جهت تمامی کارها به خدا ختم شود؛ به هنگام کشتن گوسفند، به هنگام غذا خوردن، حتی به هنگام عمل زناشویی، به هنگام علم‌آموزی، به هنگام وارد شدن، که معنای همگی این است که تمام جهت‌گیری‌های زندگی باید مطابق فرمان خدا و برای اهداف خدایی باشد. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز این جهت‌گیری توحیدی را این‌گونه بر زبان می‌آورد: **﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾**^۱؛ نماز من، عبادت من، زندگی من، و حتی مرگ من، همه، برای خداست. معنای جمله **﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾**^۲ در این خلاصه نمی‌شود که خداوند هیچ شریکی ندارد، بلکه معنایش این است که در هیچ‌یک از مناطق زندگی من، در غذا خوردنم، در حرکاتم، و در تلاش‌هایم، برای خدا شریکی قائل نیستم و کشور وجود من یکسره در اختیار خدا و تحت قدرت و

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. همان، آیه ۱۶۳.

فرمان اوست، «که جهان نیست جز تجلی دوست / این من و ما همان اضافتِ اوست»^۱.

نام خدا به هنگام کشتن گوسفند یک سمبل و نماد برای زندگی توحیدی است؛ درست است که خودش یکی از احکام فقهی است که باید حتماً به هنگام کشتن ذبح، نام خدا آورده شود، اما این موضوع نمادی از تمامی نیازهای اساسی و اصیل انسان است. اساسی‌ترین، بنیانی‌ترین، اولیه‌ترین، و اصیل‌ترین نیازها باید برای خدا و در راه خدا باشد. نان باید برای خدا مصرف شود تا نیرو و انرژی‌ای که در اثر آن ایجاد می‌شود در راه خدا به کارگیری شود.

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^۲؛ شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی‌خورید؟ ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾^۳؛ درحالی‌که خدا آنچه را بر شما حرام است با تفصیل برایتان توضیح داده است، مگر درحال اضطرار (برخی حرام‌ها در شرایط اضطرار بر انسان مباح می‌شود). غیر از آن حرام‌ها، همه چیز برایتان حلال است.

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾؛ افراد بسیاری دیگران را با هوس‌های خود گمراه می‌کنند، بدون آن‌که علم و دانشی داشته باشند. ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾؛ پروردگار تو همانا به متجاوزان و تجاوزگران داناتراست. براساس این آیه، کسانی که مردم را، بدون علم و دانش، به بیراهه و گمراهی می‌کشند تجاوزگرو دشمن محسوب می‌شوند.

﴿وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمَنِ وَيَاطِنَهُ﴾؛ به‌کناری نهد هرآنچه را که گناه بودنش ظاهر است و هرآنچه را که گناه بودنش مخفی است.

برخی کارها اشکالات و عواقب بدش ظاهر و آشکار است، مانند کشتن دیگران

۱. بیدل دهلوی، دیوان/شعار، ترجیع‌بند. (شعر با نظر تیم تدوین اضافه شد)

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۹.

۳. همان.

که بدی اش آشکار است، زیرا معلوم است که بی‌جان کردنِ یک جاندار، بدون استحقاق، کاری زشت و قبیح است. اما برخی کارها گناه بودنش بارز و نمایان نیست، همچون بدون علم سخن گفتن، نام خدا را سبک شمردن، از غیر خدا اطاعت کردن، این‌ها از جمله مواردی است که آدمی خیال نمی‌کند مضرات بزرگ و عواقب سوء داشته باشد. این امور گناه بودنشان پوشیده و پنهان است. از نظر قرآن هر دو نوع گناه را باید کنار گذاشت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾^۱؛ کسانی که گناه را برای خود دستاورد قرار می‌دهند، به سبب اعمالی که انجام می‌داده‌اند، سزا داده خواهند شد. ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ يَدْرِكُوا لَكُمْ يَدْرِكُوا لَكُمْ يَدْرِكُوا لَكُمْ﴾^۲؛ مخورید از آنچه نام خدا بر آن گفته نشده است، ﴿وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾؛ این فسق و بیرون رفتن از دین است.

○ اطاعت از شیطان صفتان، مساوی با شرک

عمده استدلال و استناد این بحث در بخش آخر آیه نهفته است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾^۳؛ شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به دوستان و هم‌جهگان خود الهام و القا می‌کنند تا با شما نزاع و مجادله کنند. شیطان‌ها و قطب‌های فساد و تباهی، اولیا و هم‌جهگان و پیوستگان خود را تحریک می‌کنند تا بیایند سر به سر شما بگذارند و با شما مجادله کنند.

﴿وَإِنَّ أَطْعُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۴؛ اما شما اگر از آن‌ها اطاعت و پیروی کردید، در یک کلام، مشرکید. شیطان قطب شرارتی است که در مقابل رحمان است. اطاعت شیطان شامل اولیای شیطان، مزدوران شیطان، ابزار فعل شیطان، و دوستان و نوکران شیطان است. در یک کلام، اطاعت از قطب شرارت موجب

۱. همان.

۲. همان، آیه ۱۲۱.

۳. همان.

۴. همان.

می شود مشرک شوید. **﴿وَإِنِ اطَّعْتُمُوهُمْ﴾**؛ و اگر از شیطان صفتان اطاعت کنید، **﴿إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾**؛ حتماً مشرکانید.

○ جهنمی‌ها به جان هم می‌افتند

آیه بعدی درباره توحید به یکی از صحنه‌های قیامت مربوط است. جالب‌ترین و نافذترین مطالب در زمینه معارف الهی به صورت تصویرها و صحنه‌سازی‌هایی از قیامت برای مردم بیان شده است. قرآن و احادیث آنگاه که بخوانند مطلبی را در عمق جان مخاطب جا دهند، آن مطلب را در قالب صحنه‌ای از قیامت به تصویر می‌کشند و مطلب را در آن تصاویر منعکس می‌کنند. مطلب بعدی از همین قبیل است.

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱؛ بهشت برای باتقویان نزدیک شد. درست است که مطلب درباره قیامت است، اما قرآن با لحن گذشته از آن سخن می‌گوید، زیرا در زبان عربی مضارع محقق الوقوع با تعبیر ماضی (گذشته) بیان می‌شود؛ یعنی اگر وقوع حادثه‌ای در آینده قطعی باشد، در زبان عربی با فعل ماضی بیان می‌شود، مانند **﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾**^۲؛ که به این معنی است که قیامت نزدیک خواهد شد و ماه شکافته خواهد شد.

﴿وَوُزِّرَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾؛ و دوزخ برای گمراهان و فریب‌خوردگان پدیدار شد. غاوین به معنای گمراهان و گول‌خوردگان است. **﴿وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾**^۳ **﴿مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴾**؛ به این فریب‌خوردگان گمراه گفته خواهد شد که کجایند آن چیزها و کسانی که به جای خدا آن‌ها را عبادت می‌کردید؟ قطب‌هایی که در زندگی به آنها دلبسته بودید کجا رفتند؟ نکته مهم این است که اینجا دقیقاً از کلمه **﴿تَعْبُدُونَ﴾** استفاده شده است که به معنای عبادت

۱. سوره شعرا، آیه ۹۰.

۲. قیامت نزدیک شد و ماه شکافت (سوره قمر، آیه ۱).

۳. همان، آیه ۹۲ و ۹۳.

کردن است. و در آیه بعد، عبادت را این گونه معنا می‌کند: «هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْتَصِرُونَ؟»؛ آیا آن معبودان شما را یاری می‌کنند یا خودشان باید یاری شوند؟ «يَنْتَصِرُونَ»؛ یعنی خودشان یاری می‌شوند. از این جمله معلوم می‌شود که آن معبودان بت‌های بی‌جان نیستند، بلکه انسان‌اند، چون فقط انسان‌ها هستند که در آنجا به یاری نیاز دارند.

«فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنُ ۖ وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ»؛ پس معبودان به رو در دوزخ افکنده می‌شوند و فریب خوردگان و دنباله‌روان فساد نیز به رو در آتش افکنده خواهند شد. «وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ»؛ و همه سپاهیان ابلیس، یعنی هرکسی که برای ابلیس کاری و خدمتی انجام داده و برای گمراهی خلق الله قدمی برداشته است، به رو در جهنم افکنده خواهند شد.

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ»^۱؛ جهنمی‌ها در هنگامه خصومت به جان هم می‌افتند، دنباله‌روان فساد گناه را به گردن پیشوایان می‌اندازند و پیشوایان، گناه را به گردن پیروان خود می‌اندازند. گروه اول می‌گویند که شما نامردان ریسمان به گردن ما انداختید و ما را با زور به دنبال خود بردید و گروه دوم در پاسخ می‌گویند این شما بودید که با اشتیاق به دنبال ما راه افتادید و ما را داوطلبانه اطاعت کردید. در اینجا پیروان و دنباله‌روان به گمراهی خود اعتراف می‌کنند و می‌گویند: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲؛ سوگند به خدا، ما در گمراهی آشکار بودیم.

کدام کارمان گمراهی بود؟ این کارمان که «إِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِینَ»؛ شما پیشوایان باطل را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم. باید از خدا می‌ترسیدیم، اما از شما ترسیدیم. باید گوش به فرمان خدا می‌بودیم، اما به فرمان شما گوش دادیم. باید برای تقرب به خدا تلاش می‌کردیم، اما برای جلب رضایت شما عمرمان را تلف کردیم. باید رزقمان را از خدا می‌خواستیم، اما از روی نادانی از شما تقاضای روزی کردیم.

۱. همان، آیه ۹۷.

۲. همان، آیه ۹۸.

پیروان در ادامه می‌گویند: «وَمَا أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»؛ گمراهان نکرد مگر مجرمان و گنهکاران. «فَمَا لَنَا مِنَ شَافِعِينَ»؛ دیگر امروز واسطه و شفیع ندازم، «وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»؛ و دوست دلسوزی ندازم. «فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ کاش برای ما برگشتی به دنیا بود تا مؤمن می‌شدیم! «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً»؛ در این سخن و در این صحنه نشانه‌ای است، پس پند بگیرید. «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲؛ بیشترشان مؤمن و باایمان نیستند.

در آیات مذکور سخن از پیشوایانی بود که مردم آن‌ها را عبادت کرده بودند، اما بعد از تحلیل دقیق آیات می‌بینیم که عبادت پیشوایان به این معنا بوده است که مردم به دنبال آن‌ها راه افتاده بودند و آن‌ها را با خدا برابر دانسته بودند. بنابراین عبادت کردن پیشوایان نه به معنای پرستش و تقدیس بلکه به معنای آن است که آنچه را باید از خدا طلب می‌کردند از پیشوایان باطل می‌خواستند و آنچه را باید برای خدا ترک می‌کردند به خاطر پیشوایان گمراه انجام می‌دادند.

خودآزمایی

- ❖ مفهوم عام عبادت را توضیح دهید.
- ❖ مفهوم خاص عبادت، به معنای اطاعت، را با مفهوم عام آن مقایسه کنید.
- ❖ آیه شریفه «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» به چه موضوعی اشاره دارد؟ آن را توضیح دهید
- ❖ مصادیق از عبادت در فعالیت‌های روزمره را برشمارید.
- ❖ چرا قرآن در ضمن اصول اعتقادی به یک حکم جزئی (ذبح شرعی) پرداخته است؟ استدلال خود را توضیح دهید.
- ❖ درباره گفت‌وگوی جهنمیان از منظر عبادت بحث کنید.

۱. همان، آیه ۱۰۰.

۲. همان.

درس دوازدهم

توحيد و نفى طبقات اجتماعى

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با مفهوم نقی طبقات در جامعه توحیدی

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- اولین بُعد از تعهد جامعه توحیدی را به یاد بیاورند (به خاطر سپاری).
- ارتباط و اولویت بین بُعد فردی و جمعی را در جامعه توحیدی بیان کنند (ادراک).
- نمونه‌هایی از طبقات اجتماعی در طول تاریخ را نام ببرند (کاربرد).
- استدلال‌های خود درباره نقی طبقاتی در جامعه توحیدی را توضیح دهند (تجزیه و تحلیل).
- ویژگی‌های نظام‌های طبقاتی مدرن را بیان کنند (ادراک).
- نقی طبقات اجتماعی را با استفاده از مالکیت مطلق خداوند بر کائنات در قرآن تبیین نمایند (ادراک).
- تأثیر نظریه چندخدایی بر ایجاد طبقات اجتماعی را بررسی کنند (نقد و ارزیابی).
- ارتباط بین افراد باتقوا و بی تقوا با مفهوم طبقه اجتماعی را بررسی نمایند (نقد و ارزیابی).

• تاریخ سخنرانی؛ ۸،۷،۱۳۵۳ شمسی
مصادف با سیزدهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

در درس پیشین گفتیم که اگر توحید را یک عقیده عمل خیز و تعهدبرانگیز بدانیم، ناگزیر اعتقاد به توحید یک سلسله الزام‌ها و تعهدها را بردوش ما می‌گذارد و صدها این تعهدها صرفاً مخصوص زندگی فردی انسان‌ها نیست، بلکه در باور توحیدی، تأکید اصلی بر تعهدات اجتماعی و اهداف نظام اجتماعی است. توحید آنگاه که در جامعه‌ای وارد شود، درگام نخست، بنای آن جامعه را متناسب با این عقیده بازسازی می‌کند و درگام بعد نوبت به این می‌رسد که تکالیف فردی انسان موحد را معلوم کند. بنابراین در جامعه توحیدی تغییرات اجتماعی قبل از تغییرات فردی رخ می‌دهد.

در درس قبلی از این تعهدات با عنوان قطعنامه توحید یاد کردیم. اولین بند از قطعنامه توحید این جمله مهم بود که «اطاعت غیر خدا، عبادت غیر خداست» و عبودیت و اطاعت منحصرماً از آن خداست. در این درس دومین بُعد تعهد توحید را به بحث می‌گذاریم و از تعهد فرد موحد و جامعه موحد سخن خواهیم گفت.

• نفی طبقات اجتماعی

دومین تعهد و درواقع ثمره کاربردی توحید عبارت از «نفی طبقات اجتماعی» است.

امروزه برخی از مکاتب از جامعه توحیدی بی طبقه سخن می‌گویند. جامعه توحیدی، از نظر آنان، یعنی جامعه‌ای که انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر برحسب حقوق و مزایا جدا نشده‌اند و همگی تحت یک سقف حقوقی و با امکانات یکسان و برابر زندگی می‌کنند.

● اختلاف طبقاتی در تاریخ

اختلاف طبقاتی یکی از دردهای مزمن تاریخ در تمامی اجتماعات بشری بوده است. اختلاف طبقاتی مخصوص جوامع ابتدایی و عقب مانده و به دور از تمدن نبوده است، بلکه از قضا در سرزمین‌هایی که مادر تمدن و گاهواره تمدن بشری اند اختلاف طبقاتی با زشت‌ترین و کریه‌ترین چهره از لابه‌لای اوراق تاریخ خودنمایی می‌کند. ستم بزرگ تاریخ و لکه ننگ فراموش ناشدنی تاریخ که به هیچ شکلی پاک شدنی نیست، همانا، اختلاف طبقاتی است.

اختلاف طبقاتی به زبان ساده یعنی انسان‌هایی که در یک جامعه زندگی می‌کنند به دو گروه تقسیم شوند که یک گروه محکوم و محروم باشند و گروه دیگر بهره‌مند و برخوردار، یک گروه باید از بدو تولد به عنوان خدمتگزار گروه دیگرزاده شوند و از این رنج گله‌ای هم نداشته باشند و گروه دیگر نجیب و نجیب‌زاده متولد شوند و لذت و عیش کامل را در انحصار خود بگیرند و گروه‌های دیگر نیز این حق را برای آن‌ها به رسمیت بشناسند.

○ اختلاف طبقاتی در میان آریاییان

هندوستان بهترین مثال برای اختلاف طبقاتی است. این کشور مهد تمدن آریایی است و گروهی از نژاد آریایی از آغاز شهرنشینی و شروع زندگی اجتماعی در آنجا اقامت داشتند. مشهور است که نژاد آریایی از سرزمین‌های شمالی و سیبری مهاجرت کردند و یک گروه از این مهاجران به سمت هندوستان رفتند و گروه دیگر در ایران رحل اقامت گزیدند. ساکنان هندوستان زودتر به تمدن رسیدند و ساکنان ایران به

زندگی عادی سرگرم شدند.

ازاین رویکی از مهدهای تمدن بشری هندوستان است و اختلاف طبقاتی در همین تمدن غوغا به پا کرده است که هنوز هم برخی از نشانه‌های آن باقی است.

آریاییان هندوستان چهار طبقه اصلی برای مردمان قائل بودند که هر طبقه در رتبه معینی قرار می‌گرفتند و البته ده‌ها طبقه در لابه‌لای این چهار طبقه اصلی جا داشتند.

۱۹۳

درس دوازدهم • توحید و نفی طبقات اجتماعی

طبقه اول، که بالاترین طبقه اجتماعی محسوب می‌شد، طبقه برهمنان، یعنی همان رجال دینی و روحانیان، بودند. طبقه دوم سپاهیان و شاهزادگان بودند، طبقه سوم کشاورزان و صنعتگران را شامل می‌شد، و طبقه چهارم مردم عادی و معمولی بودند. البته در ابتدا شاهزادگان در طبقه نخست بودند و روحانیان در طبقه دوم جای داشتند، اما بعد از جنگ و نزاع‌های پیش آمده، روحانیان و برهمنان طبقه اول را به خود اختصاص دادند و سپاهیان و شاهزادگان و خوانین را به طبقه دوم پایین کشاندند.

طبقه اول و دوم کار خاصی در اجتماع نداشتند و طبقه سوم و چهارم بار اصلی و زحمات سنگین را به دوش می‌کشیدند.

نکته مهم این است که این چهار طبقه مخصوص نژاد آریایی بود و افراد خارج از نژاد آریان را از اساس نجس و پست می‌دانستند. آنچه درباره طبقات اجتماعی هندوستان گفته شد مخصوص زمان‌ها و اعصار کهن نیست، بلکه این تقسیم‌بندی طبقاتی تا قرن بیستم نیز امتداد یافته بود و تا حدود نیم قرن پیش به صورت پُررنگ و قطعی به قوت خود باقی بود.

در قرن گذشته گاندی، رهبر فقید هندوستان، طبقه پلید و نجس را نسخ کرد و از میان برد. جالب آن که نخست‌وزیر مشهور هندوستان، یعنی جواهر لعل نهرو،

۱. جواهر لعل نهرو (۱۸۸۹-۱۹۶۴ م) فارغ‌التحصیل رشته حقوق از دانشگاه کمبریج بود. وی بعد از مشاهده ظلم و ستم انگلیسی‌ها به مردم هند، در جنگ جهانی اول،

جزو برهمنان بود و پدرش، پاندیت نهرو، یکی از برهمن‌های مشهور بود. به هر تقدیر تا سیزده قرن بعد از ظهور خورشید توحید قرآنی هنوز در هندوستان، که زایشگاه تمدن بشری بوده است، این اختلاف طبقاتی باقی مانده بود.

بنابه گفته جان ناس، مؤلف کتاب تاریخ جامع ادیان، ده‌ها بلکه صدها طبقه فرعی در دل این طبقات چهارگونه وجود داشت. مرز بین طبقات به گونه‌ای بود که دو نفر از دو طبقه حق نداشتند با هم ازدواج کنند و حتی با یکدیگر سخن بگویند یا با هم دست بدهند. افراد طبقه اول و دوم در پاسخ به سؤال «برهمن چه دارد که کشاورز ندارد و یا فلان شاهزاده از چه مزیت طبیعی برخوردار است که مردم عادی برخوردار نیستند» یک جمله می‌گفتند: فضولی موقوف! این دو گروه در اصل خلقت و اصل تکوین به دو گونه متفاوت آفریده شده‌اند و ربطی به قانون و قرارداد و توافق ندارد.

استدلال آن‌ها این بود که خدای بزرگ (برهما) هنگامی که می‌خواست موجودات را پدید بیاورد، برهمنان را از سر خود آفرید و خان‌ها و سپاهیان و شاهزادگان را از دست‌های خود آفرید، کشاورزان را از بازوهای خود، و مردم طبقه عامه را از پاهای خود خلق کرد و طبقات نجس اصلاً از برهما نیستند! طبیعی است با چنین استدلالی، طبقات شریف‌تر شایسته احترام بیشتری هستند و طبقات پست‌ترین نیز باید محرومیت را تحمل کنند.

حال باید پرسید: در چنین اجتماعی آیا امکان دارد که اختلاف طبقاتی روزی برآفتد؟! چه کسی برای ریشه‌کنی اختلاف طبقاتی در جامعه پیش قدم می‌شود؟ این خیال خامی است که طبقه برخوردار بگوید برای خاطر خدا من از حقوقم می‌گذرم. در چنین اجتماعی محال است طبقه پایین به اختلاف طبقاتی اعتراض کند، چون افراد طبقات پست هم اعتقاد دارند که اختلاف طبقاتی بخشی از

آفرینش خدای بزرگ است و به‌طور طبیعی وضعیت جامعه باید این‌گونه باشد. وقتی آن فرد طبقهٔ پست معتقد شود که طبیعت و فطرت و سرشت خدایی آدمی را به‌صورت خاصی آفریده‌است، محال است خود را برای تغییر خلقت آماده کند و از مزایا و حقوقی استفاده کند که با طبیعت و خلقت او متناسب نیست.

البته در طول تاریخ گاه مصلحانی پیدا می‌شدند که اول فکر و فرهنگ را دگرگون می‌کردند، یعنی ابتدا به مردم می‌گفتند که این فلسفه غلط است، و بعد از آن، مردم را قانع می‌کردند که این وضع ظالمانه است. آن‌ها که می‌گویند باید اول وضعیت عوض می‌شد و شکل اجتماعی دگرگون می‌گردید و سپس فلسفه‌ها و افکار تغییر می‌کرد سخن درستی نمی‌گویند. تاریخ هندوستان و چین و ایران و مصر این‌گونه بوده‌است که مصلحان مذهبی ابتدا افکار و فلسفه‌ها را دگرگون می‌کردند، آنگاه زمینه و بستر برای تغییر در وضعیت اجتماعی و نظم غلط اجتماعی آماده می‌شد. البته تاریخ اروپا با تاریخ شرق تا حدی متفاوت بوده‌است. در اروپا نخست وضعیت اجتماعی عوض می‌شد و سپس فلسفه و افکار تغییر می‌کرد.

○ نفی طبقات اجتماعی در اسلام

روش اسلام برای برانداختن طبقات اجتماعی تغییر در افکار و بینش افراد بود. اسلام در ابتدا اعلام کرد خدایانی در کار نیست و آنچه حقیقت دارد خدای یکتاست، نه خدایان. چنین نبوده‌است که دو خدا دو‌گروه انسان را با دو‌گونهٔ مشخصات آفریده باشند، بلکه اولاً در جهان خلقت تنها یک خدا وجود دارد و یکی است «کز دویی حضرتش هست پاک»^۱. ثانیاً تمام عالم را او خلق کرده‌است و جهان و جهانیان یکسره در قبضهٔ قدرت اویند. ثالثاً او تمامی انسان‌ها را برابر و هم‌رتبه آفریده و تمامی عالم را از یک طینت و یک فطرت و یک ریشهٔ مادی ایجاد کرده‌است و در واقع ما، همگی، «یک گهر بودیم همچون آفتاب / بی‌گره بودیم و

۱. یکی کز دویی حضرتش هست پاک
نه از آب و آتش نه از باد و خاک
(نظامی، خردنامه، بخش اول).

صافی همچو آب»^۱.

آیات قرآن در این زمینه فراوان است، از جمله «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^۲. براساس این آیه قرآن تمامی انسان‌ها از یک اصل و یک ریشه‌اند، همه با یک نوع تجهیزات به دنیا آمده‌اند، همگی لایق اوج و پرواز به سوی تکامل بی‌نهایت هستند.

در منابع و معارف اسلامی خبری از جامعه طبقاتی نیست. جامعه‌ای که اسلام به وجود می‌آورد گروه‌گروه و طبقه طبقه نیست و همه از حقوق یکسان و مساوی برخوردارند. نکته کلیدی این است که توحید، به معنای قائل بودن به یک خدا و تدبیر جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است.

○ طبقات اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری

یادآوری می‌کنیم که طبقات اجتماعی همیشه آن‌چنان‌که درباره هندوستان گفته شد وجود نداشته است. امروزه کم نیستند جوامع و ملت‌هایی که در گفتار و ادعا می‌گویند که مردم باید همگی در سطح واحدی قرار داشته باشند، اما در عمل اختلاف طبقاتی از مکتب آن‌ها متولد می‌شود، همچنان‌که در دنیای امروز ما هست.

امروز در دنیای سرمایه‌داری، به‌ویژه در کشورهایی که از لحاظ سرمایه‌داری بیشتر اوج گرفته‌اند، اختلاف طبقاتی به نحو بارزی مشهود است. در کشورهای

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول. (شعر توسط تیم تدوین اضافه شد)

۲. سوره بقره، آیه ۲۱.

لازم است یادآوری شود انسان‌هایی که بالاتر از سطح بشر معمولی هستند، یعنی پیامبران و امامان از این قاعده مستثنا هستند. همه انسان‌ها نمی‌توانند با تلاش و کوشش پیغمبر یا امام شوند. پیغمبران و امامان از ظرفیت‌ها و امکانات بیشتری نسبت به مردم عادی برخوردارند که البته همان پیغمبران و امامان نیز در ریشه و منشأ مادی با انسان‌های معمولی هیچ تفاوتی ندارند. (بخشی از سخنرانی استاد سیدعلی حسینی خامنه‌ای در این جلسه که آنرا به پاورقی منتقل کردیم)

سرمایه‌داری هرگز نمی‌گویند کارگران و کارفرمایان از دو منشأ و دو ریشه خَلْق و آفرینشی آفریده شده‌اند و هیچگاه نخواهند گفت که صاحب فلان کمپانی و فلان کارتل با کارگر فلان معدن از دو ریشه و دو اصل به وجود آمده‌اند، اما مقرراتی که نظام سرمایه‌داری برای این دو گروه وضع می‌کند و رابطهٔ اجتماعی‌ای که بین این دو گروه برقرار می‌کند، از نظر نتیجه، تفاوتی با آریاییان هندوستان ندارد که معتقد بودند این طبقات از دو اصل و دو ریشه آفریده شده‌اند. در هر دو نظام عده‌ای ثروت یک کشور را به نفع خودشان استثمار می‌کنند و عده‌ای حتی اجازه ندارند دست‌رنج خودشان را به تنهایی بخورند.

با این توضیح باید گفت اختلاف طبقاتی در دنیای جدید به صورت مدرن ظاهر شده و حتی شکل قانونی و رسمی پیدا کرده‌است. همچنین باید گفت این اختلاف طبقاتی رذالت‌آمیزتر و مؤدیانه‌تر از اختلاف طبقاتی در روزگار قدیم است. در زمان کهن مستقیم و بی‌پرده می‌گفتند که ما با همدیگر در ریشه و اصل تفاوت داریم، اما در دنیای جدید به زبان می‌گویند که ما برادرم و با هم در یک ترازم و اصلاً ما حامی حقوق شما هستیم، اما در عمل یک طبقه، طبقات دیگر را استثمار کرده و تمامی قوانین و تعاملات اجتماعی را در جهت منافع خود تنظیم کرده‌است. البته گاهی به شکل صوری، در مقام اجرای مقررات حقوقی، تساوی و برابری به چشم می‌خورد و افراد طبقهٔ بالا نیز به سبب برخی تخلف‌ها مجازات می‌شوند، اما اختلاف طبقاتی و تمایز اجتماعی در بافت جامعه، ریشه دوانده‌است و ثروت‌ها و برخورداری‌ها منحصراً در اختیار گروه خاصی است و اکثریت جامعه از این امکانات محروم‌اند و اول چیزی که طبقهٔ محروم از آن بی‌بهره‌اند فهم و درک و رشد کامل است.

اسلام تمامی انواع طبقات اجتماعی را نفی کرده‌است، چه آن‌ها که با صراحت اعلام کرده‌اند و چه آن‌ها که به شکل پیچیده و مرموز در دنیای جدید مشاهده می‌شوند.

● آیات قرآن در نفی طبقات اجتماعی

برخی از باورهای اسلامی به خوبی روشن می‌سازد که در اسلام طبقات اجتماعی وجود ندارد، مثلاً این باور که خالق همگان خداست و خالق همه یکی است. شاید پرسید: چه فرق می‌کند؟ مسلماً بسیار توفیر دارد؛ اگر به این قائل شویم که خالق انسان‌ها دو تاست، اولین تأثیرش این است که یک فلسفه جدید شکل می‌گیرد و دو گروه در اجتماع به وجود می‌آیند. اما آنگاه که خالق واحد را پذیرفتیم، معنایش این است که مردم جامعه، همه، یک صف و یک طبقه‌اند و تمامی انسان‌ها برادری و در یک رتبه‌اند. با لازمه این جمله کار داریم؛ یعنی وقتی معتقد شدیم که خدا یکی است، آنگاه بندگان خدا در یک تراز قرار خواهند داشت و در دو تراز و در دو طبقه نخواهند بود. اما وقتی پذیرفتیم که خالق دو تاست، زمینه پذیرش دو گونه مخلوق و دو طبقه آدمی فراهم می‌شود. در نتیجه انسان‌ها چون خدایشان و آفریدگارشان یکی است، پس طبقه و تراز آن‌ها نیز یکسان است. آیا هنگامی که خدا انسان‌ها را آفرید، به یک گروه از آن‌ها محبت بیشتری داشت؟ قطعاً پاسخ اسلام به این سؤال منفی است.

در ردّ این باور، قرآن عقیده یهودیان را این‌گونه نقل می‌کند: **«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»**^۱؛ یهود گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. به همین جهت خداوند یکی از جنایت‌های بنی اسرائیل را به رخ آنان می‌کشد؛ یعنی هم آن‌ها را شامت می‌کند و هم به آن‌ها پاسخ می‌دهد. قرآن از آن‌ها می‌پرسد: **«قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ؟»**^۲؛ اگر شما این قدر با خدا رفیق و قوم و خویش هستید، چرا پیغمبرهایش و بندگان برگزیده‌اش را کُشتید؟

قرآن در جای دیگری از یهود می‌پرسد: **«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ**

۱. سوره مائده، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۹۱.

أُولَئِكَ لِلَّهِ مِنَ دُونِ النَّاسِ فَمَمَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱؛ اگر شماها می‌گویید با خدا خیلی رفیق و نزدیکید، پس تمنای مرگ کنید تا از این زندگی پوشالی خلاص شوید و به خدای محبوب خودتان وصل شوید. اگر خدا از خودتان است، پس به نزد خدا منتقل شوید. خداوند خود پاسخ می‌دهد که ﴿وَلَا يَمَمُّونَهُ أَبَدًا﴾^۲؛ محال است بنی اسرائیل تمنای مرگ کنند، یهودی و تمنای مرگ!؟

این مطلب مهمی است که اگر خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک تراز خواهند بود و ریشهٔ مادی همگی واحد خواهد بود. به قید «مادی» باید دقت داشت؛ از جنبهٔ مادی و ساختمان بدنی، تمامی انسان‌ها از یک اصل و ریشه مادی آفریده شده‌اند. هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ تفاوت حقوقی باشد برخوردار نیست. منظور این نیست که انسان‌ها در هنگام آفرینش از هیچ مزیتی برخوردار نیستند، بلکه انسان‌ها بر اثر شرایطی دارای استعدادها و تفاوتی خواهند بود؛ یکی نابغه است و دیگری کم‌استعدادتر، یکی نیرومندتر است و دیگری ضعیف‌تر و لاغرتر، یکی زیباتر است و دیگری از زیبایی کم‌بهره‌تر. این اختلافات طبیعی است، اما وجود این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست. از نظر اسلام آن کسی که از قوای جسمی بیشتری برخوردار است از حقوق اجتماعی بیشتری برخوردار نیست. اسلام اگر مدرسه دایر می‌کند، آن مدرسه برای تمامی کودکان خواهد بود. اگر نظام تعلیم و تربیت را راه‌اندازی می‌کند، برای رشد و تربیت همگان است. اگر برای انسان‌ها امکان کسب و کار و تلاش فراهم می‌نماید، آن را در اختیار همه قرار می‌دهد.

در جامعهٔ الهی این‌گونه نیست که کسی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای علم آموختن، برای پول درآوردن، برای شاغل شدن به پارتی محتاج باشد. جامعهٔ اسلامی میدانی است وسیع و دارای راه‌های متعدد برای تلاش و رشد انسان‌ها و دستیابی به هدف‌ها و مقصودهای مادی و معنوی.

۱. سورهٔ جمعه، آیهٔ ۶.

۲. همان، آیهٔ ۷.

در جامعه اسلامی همه می‌توانند به مقامات عالی برسند. بلال حبشی به مقام مؤذنی رسید. مؤذنی مقامی باشکوه و ارجمند در اسلام است. در اسلام همه کس مؤذن نمی‌شدند. بلال سیاه حبشی، که برطبق معیارهای جاهلی آن زمان از طبقه پست اجتماعی بود، به یکی از بالاترین مقام‌های معنوی دست می‌یابد. سلمان فارسی، که از نظر معیارهای آن روز از یک ریشه پایین‌تر بود، به ولایت و حکومت یک منطقه عظیم می‌رسد. عرب‌ها غالباً خودشان را از غیر عرب بالاتر می‌دانستند، اما سلمان که اهل اصفهان در فارس بود، درحالی‌که ایرانی و غریب است و شاید زبان عربی را خوب بلد نبود، حاکم منطقه وسیعی می‌شود.

بنابراین هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد بهره‌مند نیست و تمام مزیت‌ها در اختیار همگان است و به تلاش مداوم و کوشش‌ها و مجاهدت‌های خود آدمی وابسته است. همه جهان از آن خداست، و آدمیان، همگی، فقیران درگاه اویند. همه از او باید بخواهند، همه از او باید بگیرند، همه باید دست‌نیاز به سوی او بازکنند، و همه در این نیازمندی یکسان‌اند.

امام سجاد علیه السلام، که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و فرزند سیدالشهداء علیه السلام است، باید در پیشگاه خدا زار بزند و اشک بریزد و کسی هم که با این خاندان پاک، نسبت خونی ندارد باید در مقابل خدا همین‌گونه اشک بریزد. امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم برای معیشت و کسب و کار می‌رفتند و بیل می‌زدند و یک آدم معمولی هم باید بیل بزند. امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در دوران قدرت و دوران سیادت و آقایی کار می‌کرد و زحمت می‌کشید. یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان سپاه پیغمبر در تمام جنگ‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ با این همه بیل می‌زد و باغداری و کشاورزی می‌کرد. در منطق توحیدی اسلام هرکس پول می‌خواهد، باید کار کند. آن کس که طالب دانش است، باید در مسیر علم تلاش کند و آن کسی که مقام سیاسی می‌خواهد، باید تلاش لازم را انجام دهد و خلاصه این‌که راه تلاش در مقابل همگان باز است و هرکس تلاش کرد، به خواسته‌اش می‌رسد.

این منطق در سراسر قرآن به وضوح پیداست؛ باید به سراغ قرآن برویم، باید به تدبر در قرآن عادت کنیم. طوری نشود که مصداق این آیه باشیم که **﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾** **﴿الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾**؛ چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ آیا بردل‌ها قفل زده شده‌است؟ نباید قفل بردل و بی‌تدبر باشیم.

قرآن کرم، طبقات اجتماعی را به صورت‌های متعددی نفی کرده و آن را از رسمیت انداخته‌است. در اینجا به پنج نمونه از آیاتی که طبقات اجتماعی را نفی کرده، اشاره می‌شود.

○ مالکیت مطلقه خداوند بر کاینات

آیاتی که بر مالکیت مطلقه خداوند دلالت دارند نفی‌کننده طبقات اجتماعی‌اند، که از آن جمله است: **﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾**^۱؛ ای پیامبر، به مشرکان بگو آیا می‌دانید زمین و آنچه در زمین است از آن کیست؟ از مشرکانی که منطقه‌های نفوذ خدایان را تقسیم و مشخص می‌کردند بپرس: زمین و هر چه در آن است به چه کسی تعلق دارد؟ **﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾**؛ خواهند گفت: از آن خداست. جالب است که حتی مشرکان مکه هم به الله معتقد بودند، اما بت‌ها را شفیعانی می‌دانستند که در نزد الله از آن‌ها شفاعت خواهند کرد. **﴿قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾**؛ بگو پس چرا به خود نمی‌آیید؟!

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۲؛ بگو کیست مدبر هفت آسمان و مدبر عرش بزرگ؟ - این که معنای عرش چیست و هفت آسمان کدام است پاسخ‌هایی دارد که محل بحث نیست و اهمیت چندانی هم ندارد. **﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾**؛ باز خواهند گفت قدرت و سلطه پروردگار بر آسمان و زمین گسترده است. **﴿قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾**؛ بگو پس چرا از این خدا پروا نمی‌کنید؟ چرا عملتان و فکرتان را

۱. سوره محمد، آیه ۲۴.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۸۴.

۳. همان، آیه ۸۶.

برطبق فرمان او تنظیم نمی کنید؟

«قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكُوتَ كُلِّ سَيِّءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ»^۱؛ بگو آن کیست که ملکوت و سلطنت مطلقه همه چیز در دست اوست؟ کسانی که قدرت در اختیار دارند سلطنت و حکومتشان محدود و موقت است. آن کس که مالک یک خانه است تسلطش در این حد است که یک قطعه آجر یا یک پاره آهن را از اینجا برمی دارد و در آنجا می گذارد، اما آن کس که بر تمام ذرات اجزای کاینات مسلط است و حرکت آنها نیز در اختیار اوست و رشد و نمو گیاهان، حیوانات، و انسان ها، همگی، در قبضه قدرت او قرار دارد فقط خداست.

«قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكُوتَ كُلِّ سَيِّءٍ»؛ بگو ملکوت و سلطنت و قدرت همه چیز به دست کیست؟ «وَهُوَ يُجِيرُ»؛ که او به هر موجودی پناه می دهد، «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ»؛ و بدون اجازه او به کسی پناه داده نمی شود؛ یعنی ممکن نیست از خدا به کس دیگری پناه ببری. مثل آنجا که مسیحیان معصیت خدا بکنند و به آغوش عیسی بگریزند تا عیسی به آنها پناه بدهد و در مقابل خدا از آنها حمایت کند! چنین چیزی ممکن نیست. «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ اگر این مطلب را می دانید، پرس کیست که چنین سلطنت و قدرت هایی را دارد؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ»^۲؛ خواهند گفت ملکوت همه چیز در دست خداست و فقط خداست که به همه پناه می دهد و کسی نمی تواند در مقابل او به دیگران پناه دهد. «قُلْ فَأَنِّي تُسْحَرُونَ»؛ بگو پس چگونه فریب می خورید؟

به این نکته لطیف توجه کنیم که قرآن بر روی «فریب خوردگی» تکیه می کند. دائماً می خواهد مردم غافل نمانند و چشمشان را باز کنند و فریب نخورند و مرتب ندا می دهد که «چشم دل باز کن که جان بینی»^۳، و مطمئن است که اگر مردم چشم خود را باز کنند، نظر قرآن تأمین می شود و مردم به خدا توجه می کنند. اگر امروز

۱. همان، آیه ۸۸.

۲. همان، آیه ۸۹.

۳. چشم دل باز کن که جان بینی / آنچه نادیدنی ست آن بینی (هاتف اصفهانی، دیوان اشعار، ترجیع بند).

دنیا چشمش را باز کند، قرآن حکومت جهانی پیدا خواهد کرد. منتها جهل‌ها و غرورها از یک طرف و فعالیت دست‌های خائنه از طرف دیگر نمی‌گذارد که چشم جهانیان باز شود و حقایق دیده شود.

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ﴾^۱؛ بلکه حقیقت را در اختیار آنان نهادیم، ﴿وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ وحقاً آنان دروغ‌گویند. ما حق را در اختیارشان گذاشتیم، اما آن‌ها مدام بهانه دروغ می‌تراشند. ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾^۲؛ خدا هیچ فرزندی نگرفته است، ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ﴾؛ و هیچ معبودی در کنار او و با او وجود نداشته است.

○ نفی دوخدایی

در ادامه آیات پیشین و تأکید بر نفی دوخدایی، قرآن برای نفی طبقات اجتماعی می‌فرماید: ﴿إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾^۳؛ اگر بنا بود خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سوی می‌برد. معنای این جمله آن است که انسجام و وحدت در آفرینش باعث از بین رفتن اختلاف طبقاتی می‌شود و اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها جایی ایجاد می‌شود که چندخدایی حاکم باشد. کسی که به خدای نور و خدای ظلمت و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است آفرینش را نه یکپارچه بلکه چهل تکه جدا جدا می‌داند. اما جهان آفرینش، براساس توحید، یک قطعه متصل و منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و زمین و موجودات، همه، با همدیگر اتصال و ارتباط و وحدت دارند.

﴿وَلَعَلَّآ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۴؛ و اگر چندخدایی بر جهان حاکم می‌بود، بعضی از خدایان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفت. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ پاک و منزّه و مبراست خدا از آنچه که توصیف می‌کنند.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۰.

۲. همان، آیه ۹۱.

۳. همان.

۴. همان.

○ خلقت واحده

آیه دیگری که با تأکید بر خلقت واحده بر نرفی طبقات اجتماعی دلالت دارد در سوره بقره آمده است، آنجا که خدا می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾** الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاسًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱!

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾؛ ای مردمان، ای انسان‌ها! دقت کنیم که آیه خطاب به چه کسی سخن می‌گوید. آیه خطاب به طبقه بالا و پایین و به انسان‌های سیاه و سفید نیست، بلکه خطاب به تمامی انسان‌هاست. در اینجا تکیه بر کلمه **﴿النَّاسُ﴾** است که به معنای توده مردم است. **﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾**؛ ای مردم، عبادت کنید پروردگارتان را که یکی است، **﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾**؛ آن‌که شما را آفرید، **﴿وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾**؛ و همه گذشتگانتان را آفرید، **﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**؛ بلکه تقوا پیشه کنید؛ یعنی عبادت موجب تقواست. یکی از اموری که حالت مصنوعیت از گناه را در روح انسان به وجود می‌آورد عبودیت خداست. در جامعه‌ای که همه مردم بنده خدا هستند و جامعه در مسیر بندگی خدا حرکت می‌کند، در آن جامعه، قحطی تقوا نیست و تقوا، هرچه بخواهی، فراوان است.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاسًا﴾؛ آن‌که زمین را برای همه انسان‌ها گسترده است. برپایه این آیه، همه چیز برای همه است. **﴿وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾**؛ و آسمان را برایتان بنایی استوار گردانید. **﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾**؛ و از آسمان آب باران برای تمام انسان‌ها فرستاد. **﴿فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾**؛ به وسیله باران از میوه‌ها برای شما رزق و روزی بیرون آورد. این‌گونه نیست که این رزق برای طبقه خاصی نازل شود و دیگران از صدقه‌سری آن‌ها بخورند. **﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾**؛ پس دوحدایی نشوید و با قائل شدن به دو خدا و رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را

۱. سوره بقره، آیه ۲۱ و ۲۲.

طبقه طبقه نکنید، ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ درحالی که شما می دانید و آگاه هستید، برای خدا شریک و رقیب فرض نکنید.

○ آفرینش واحد زن و مرد

آیه بعدی که در نفی طبقات اجتماعی با تأکید بر مفهوم آفرینش واحد زن و مرد آمده است آیه سی و یکم سوره حجرات است که یکی از آیات معروف قرآن و خطاب به تمامی انسان هاست، نه خطاب به طبقه و گروه خاصی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾؛ ای انسان ها، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم. همین موضوع در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان شده است: «النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَاثُلِ أَكْفَاءُ / أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ»؛ معنای این بیت چنین است که آدمیان، همگی، از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش برابر و یکسان اند.

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾؛ شعبه شعبه شدن ها و قبیله قبیله شدن ها برای آشنایی و شناخت است. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛ این آیه حکم قاطع اسلام در زمینه نفی طبقات اجتماعی است، چراکه می فرماید گرمای ترین شما در نزد خدا باتقواترین است. از این آیه به روشنی برمی آید که از یک طبقه خاص بودن و وابسته به فلان خانواده و تیره و نژاد بودن، موجب گرمای تر بودن نیست. نکته جالب تر و باریک تر اینجاست که حتی آنهایی که باتقوا هستند و مقامشان نزد خدا از دیگران بالاتر است باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. این گونه نیست که آدم های باتقوا پول بیشتری بگیرند و از حقوق اجتماعی بیشتری برخوردار باشند، بلکه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ فقط مزیتشان به این است که پیش خدا عزیزترند. البته تقوا تا حدودی منشأ برخی از تکالیف و مسئولیت های اجتماعی است. مثلاً شرط دستیابی به برخی از مشاغل و پُست ها باتقوا بودن است؛ در اینجا هم تقوا نه یک امتیاز ویژه است، بلکه باعث می شود تکلیف سنگین تر و تعهد بیشتر شود. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَبِيرٌ﴾؛ همانا خدا دانا و مطلع است.

○ برتری بنی آدم بر دیگر موجودات

آیه دیگری که طبقات اجتماعی را محکوم می کند آیه هفتاد سوره اسراست که خدا با تأکید بر برتری انسان بر دیگر موجودات می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ به یقین که بنی آدم را گرامی داشتیم، «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ و فرزندان آدم را در خشکی و دریا حمل کردیم و وسیله مسافرتشان را فراهم کردیم. این آیه به این مطلب اشاره دارد که اگر انسان ها نمی توانستند از نقطه ای به نقطه دیگر بروند، رابطه ای میان انسان ها برقرار نمی شد و در میان یک جامعه انسانی جدایی و تفرقه به وجود می آمد و یا در همان جا تراکم ایجاد می شد. «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»؛ و آنان را از نیکویی ها برخوردار کردیم، «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ و بنی آدم را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم. می بینیم که در این آیه نیز سخن از برتری گروه خاصی از انسان ها برگروه دیگر نیست. آیه به صراحت می گوید که نه طبقه و تیره خاصی بلکه تمامی انسان ها را بر دیگر موجودات برتری دادیم.

خودآزمایی

- ❖ اولین بُعد از تعهد جامعه توحیدی را بیان کنید.
- ❖ در جامعه توحیدی اصلاح از فرد آغاز می شود یا از جامعه؟ درباره چرایی نظر خود توضیح دهید.
- ❖ نمونه هایی از طبقه بندی های اجتماعی در طول تاریخ را برشمارید.
- ❖ جامعه طبقاتی چه مشکلاتی را به وجود می آورد؟ درباره آن توضیح دهید.
- ❖ در دوره معاصر نظام های طبقاتی شکل و شمایل دیگری یافته اند؛ به بیان مشاهدات و تحلیل خود در این زمینه بپردازید.
- ❖ چگونه می توان از آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» به نفي طبقاتی پی برد؟
- ❖ درباره ارتباط مالکیت خداوند بر کائنات با موضوع نفي طبقات اجتماعی توضیح دهید.
- ❖ نظریه چند خدایی را بررسی کنید و اشکالات آن را بیان نمایید.
- ❖ افراد باتقوا از منظر طبقاتی چه مزیتی در جامعه توحیدی دارند؟ درباره آن بحث کنید.

درس سیزدهم

فواید روانی توحید

هدف کلی

■ آشنایی فراگیران با فواید روحی و روانی باور توحیدی

اهداف یادگیری

پس از مطالعه این فصل فراگیران باید بتوانند:

- تأثیر باور توحیدی بر وسعت دید را تبیین کنند (ادراک).
- برای از بین بردن ترس‌های شخصی از نگاه توحیدی استفاده کنند و ترس‌های از بین رفته را بیان نمایند (کاربرد).
- نمونه‌هایی از غلبه بر ترس در طول تاریخ را بیان کنند (کاربرد).
- آثار ترس را در فعالیت‌های اجتماعی فرد موحد بیان نمایند (ادراک).
- به بررسی معانی مختلف عبارت «خداوند ما را بس است» بپردازند (تحزیه و تحلیل).
- رابطه شیطان با ترس را بر اساس آیات قرآنی ارزیابی نمایند (نقد و ارزیابی).

• تاریخ سخنرانی: ۹،۷،۱۳۵۲ شمسی
مصادف با چهاردهم رمضان ۱۳۹۴ قمری

مقدمه

تا اینجا درباره تأثیر توحید در متن زندگی و در عرصه جامعه بحث کردیم. علاوه بر آنچه گفته شد، تأثیر بینش توحیدی در امور مالی جامعه نیز بسیار مهم است، چنان که قرآن آن را این گونه مطرح کرده است: «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»؛ از مال خدا، یعنی مالی که در اصل مال خداست و الآن دست شماست، به مستمندان و به موارد نیاز و حاجت بدهید. در این آیه و امثال آن بینش توحیدی در زمینه مال دنیا به خوبی منعکس شده است که در مبحث دیگری باید به آن پرداخت.

بحث توحید شباهت زیادی با بحث ایمان دارد و باید گفت مبحث ایمان مقدمه ورود به مبحث توحید است؛ یعنی همان گونه که ایمان باید باور عمل را و تعهد آور و از روی آگاهی باشد و نباید کورکورانه و دور از عمل صالح باشد، اکنون اضافه می کنیم که عقیده به توحید، نوعی ایمان است. پس ایمان به توحید باید ایمانی آگاهانه و عمل را و تعهد آفرین باشد. تعهدی که توحید بر روی دوش انسان موحد می گذارد بزرگ ترین و سنگین ترین و مؤثرترین تعهدها در میان عقاید اسلامی است.

تعهد توحید برای یک انسان خداپرست درحقیقت درتعهد سازندگی یک دنیای توحیدی خلاصه می‌شود. تعهد توحید از برای موحد عبارت از تعهد زدودن تمامی آثار شرک است.

● معنای واژه توحید

نکته مهم قابل ذکر درباره معنای لغت توحید آن است که کلمه توحید از باب تفعیل و به معنای یکی کردن است. درست است که توحید از ماده و ریشه «وحدت» است که وحدت به معنای یکی بودن است، اما توحید، که از باب تفعیل است، نه به معنای یکی بودن بلکه به معنای یکی کردن است. توحید، واحد کردن و واحد ساختن است، توحید یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد درآوردن و جامعه غیرتوحیدی را توحیدی کردن و دل مشرک را به دل موحد تبدیل کردن. در واقع در بطن این کلمه انجام دادن و کار نهفته است. اصلاً کلمه توحید چنین اقتضا و ایجابی را در خود دارد. بنابراین توجه به این نکته باعث می‌شود روشن بینی مخصوصی در انسان موحد ایجاد شود و خود را در مسیریکی کردن معبودها و مطلوب‌ها قرار دهد.

● اهمیت اعتقاد به توحید

اعتقاد به توحید ایمانی بسیار بزرگ و با عظمت و بسیار تعیین کننده است، به طوری که تعهد هیچ یک از عقاید اسلامی و هیچ یک از عقاید غیراسلامی موجود در اجتماع به این سنگینی و عظمت نیست. برداشتن فقر از جامعه یا تعدیل ثروت در جامعه یکی از تعهداتی است که برخی مکاتب آن را ادعا کرده‌اند، برداشتن جنگ یکی از تعهدهایی است که برخی از مکاتب آن را برای خود پذیرفته‌اند و پیروان آن مکاتب هم این تعهد را بردوش خود احساس می‌کنند، اما توحید نه به معنای خُرافی و تنبیل مآبانه‌اش بلکه با معنای درست و صحیحش، که به معنای یکی کردن خدایان و تشکیل حکومت الهی و قانون و نظام الهی است، مشتمل بر تمامی

این تعهداتی است که مکاتب دیگر آن‌ها را ادعا کرده‌اند.

تعهد توحید از تعهد همهٔ اصول مذهبی و غیرمذهبی سنگین‌تر و جامع‌تر است. با این توصیف، حال باید بررسی کنیم که تأثیر این عقیدهٔ عمل‌زا در روان و در درون آدمی چه خواهد بود؛ یعنی برای کسی که معتقد است خدای یکتا در تمامی زوایا و گوشه‌وکنارهای زندگی بشر حاضر و ناظر است، این اعتقاد چه تأثیراتی را در روح و روانش به وجود می‌آورد؟

● فایدهٔ پرداختن به مبحث توحید

پرداختن به مبحث توحید دو فایدهٔ دربردارد: فایدهٔ نخست آن است که می‌فهمیم توحید چه پیامدهای روحی و روانی دارد و با آثار توحید در قلب و روان خود آشنا می‌شویم. فایدهٔ دوم آن است که تکلیفمان را با خودمان روشن می‌کنیم و خواهیم دانست که آیا موحدیم یا خیر. شناخت آثار روانی توحید به شناخت خویشتن کمک می‌کند. کسی که می‌خواهد بداند آیا موحد است یا خیر، با این شاخص می‌تواند دربارهٔ خود قضاوت کند. توجه به آثار توحید این فایده را دارد که ببینیم آیا توحیدمان واقعی است یا بدلی. کسی که می‌خواهد قلبی بودن یک دارو را دریابد، با آثار دارو در جسم خود می‌تواند به این مسئله پی ببرد؛ یعنی اگر مریض ببیند که دارو در بدنش تأثیر نداشته است، می‌فهمد که آن قرص و یا شربت که به او داده بودند قلبی و جعلی بوده است.

● مهم‌ترین تأثیرات روانی توحید

تأثیرات روانی توحید موارد زیادی را شامل می‌شود که در این درس به دواثر از آثار روانی و روحی توحید می‌پردازیم.

○ ایجاد وسعت دید

اولین تأثیر روانی توحید آن است که به انسان وسعت دید می‌بخشد. انسان موحد

از تنگ نظری‌ها و کوتاه بینی‌ها رها می‌شود. آدم موحد هیچگاه نمی‌گوید در فلان میدان شکست خوردیم و نتیجه به زیان ما تمام شد. افق دید او محدود نیست و می‌داند که فکر توحیدی به درازای عمر بشر گسترده است. افق دید انسان موحد در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه و متوقف نمی‌شود و در کنار نیازهای مادی، ده‌ها و بلکه صدها نیاز از بزرگ‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را پیش چشم خود مشاهده می‌کند. آدم موحد آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند، زیرا پایان دنیا را متصل به آخرت می‌بیند و برای دنیا پایان و آخری قائل نیست و آخرت را با دنیا سروته یک طومار می‌داند. او مرگ را پایان این راه فرض نمی‌کند، بلکه دریچه‌ای و معبری به سوی دنیایی وسیع‌تر می‌داند.

انسان غیرموحد هرچه مجذوب ایده‌های شریف و انسانی باشد و در این مسیر فداکاری کند دم مرگ همه چیز برایش پایان یافته است. اما انسان موحد دم مرگ برایش آغاز یک زندگی وسیع‌تر و شروع دنیایی جالب‌تر و دلپذیرتر است. فرد مادی آن زمان فداکار محسوب می‌شود که حاضر است خودش را در منطقه‌ای که در چشم او عدم و نیستی است بیندازد، اما فرد موحد آنگاه که فداکاری می‌کند، مثل خودسوزی شمع، خود را فدای اهداف الهی می‌کند. اما اگر نخواست آن میزان فداکاری کند، باز برایش افتادن در منطقه‌ای که وجود مادی او را نیستی می‌دید آسان‌تر و راحت‌تر است، زیرا موحد آنجا را نیستی نمی‌بیند و آن را ادامه همین منطقه وسیع زندگی انسانی می‌شناسد.

○ خشکاندن ریشه ترس

دومین تأثیر روانی توحید این است که ریشه ترس را در فرد موحد می‌خشکاند. قرآن در چند مورد به مؤمنان می‌گوید: «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا رَبَّكَ»؛ ریشه ترس از دیگران را در دل خود بخشکانید و فقط از من بترسید. کسی که از خدا بترسد، از هیچ‌کس دیگر نمی‌ترسد. حقیقت آن است که ترس و بیم و هراس، دنیا و آخرت

را یکجا از آدمی می‌گیرد. ترس از فقر موجب می‌شود انسان انفاق نکند. ترس از مبتلا شدن به مشکلات و ناراحتی‌ها موجب می‌شود انسان تن به جنایت‌ها و فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد. ترس از ازدست دادن زندگی دوزخهٔ دنیوی موجب می‌شود انسان به زندگی دیگران خاتمه بدهد و حتی حیات اجتماعی یک ملت را ازین ببرد. خلاصه این‌که طمع‌ها به ترس‌ها بازمی‌گردد و ترس هم ریشهٔ بدبختی‌ها در زندگی انسان‌هاست.

نمونه‌ای عبرت‌انگیز از تأثیر ترس

در طول تاریخ هم قصه همین بوده‌است و آنچه باعث شد طرف‌داران حق در اقلیت قرار بگیرند و مردمی که حق را شناخته بودند پای حق ایستادگی نکنند ترس بوده‌است و بس.

در صدر اسلام مسیر جامعهٔ اسلامی به انحراف و انحطاط دچار شد. مسلمانان نتوانستند سوغات و ارمغانی که خدا رایگان به آن‌ها داده بود، یعنی همان اسلام واقعی، را برای خود نگاه دارند. فداکاری‌ها برای نسل اول بود، اما نسل دوم این ارمغان را به رایگان گرفته بودند و به همین دلیل قدر آن را نمی‌دانستند. اما چه چیز موجب شد که اینها نتوانند آن سوغات گران‌بها را برای خودشان نگاه دارند؟ پاسخ یک کلام است: ترس.

در حجاز چه کسی یزیدبن معاویه را نمی‌شناخت؟ چه کسی عبدالملک مروان را نمی‌شناخت؟ آیا کسی بود که دودمان بنی‌امیه را نشناسند و تجربه نکرده باشد؟ سخن قرآن را و سخن پیامبر ﷺ را و واقعیت تاریخی محکوم‌کنندهٔ نسبت به آن‌ها را نفهمیده باشد، و لمس نکرده باشد؟ چنین نیست و همه می‌دانستند. علت تمامی این تغافل‌ها و تجاهل‌ها چیزی جز ترس نیست و دلیل آن‌که مردم تسلیم می‌شدند، حتی همکاری می‌کردند و مزدور هم می‌شدند و خودشیرینی و خوش‌رقصی هم می‌کردند جز ترس چیزی نبود. این ترس دربین طبقات پایین جامعه تا طبقات بالا و چهره‌های معروف ریشه دوانده بود.

عبدالله عمر سبیل ضعفِ نفس و حق‌ناپذیری بود. عبدالله عمر آدمی است که بعد از قتل عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و گفت که مطلب برای من روشن نیست؛ احتیاط کرد و با علی علیه السلام بیعت نکرد. به خیال خودش چون همه مسلمانان در این مسئله اجماع نکردند، او هم راه احتیاط را در پیش گرفت. شاید وی جمله «لَا تَسْتَوْجِحُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلْبَةِ أَهْلِهِ»^۱ را از امیرالمؤمنین علیه السلام نشنیده بود، اما مضمون این جمله را که، هم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم از زبان قرآن کریم، بارها شنیده بود. او می‌دانست که در راه خدا و راه هدایت، کم بودن یا زیاد بودن رهنمون نبایستی باعث شود تا انسان راهش را عوض کند و از حق کناره گیرد. وی چون به این اصل مهم اسلامی توجه نکرد، از امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گرفت.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام سال‌ها معاویه بر مردم حکومت کرد. عبدالله عمر معاویه و روش حکومت او را به خوبی شناخته بود و بعد از آن دوران یزید فرارسید که سه سال شرم‌آور در تاریخ اسلام ثبت شد. مروان بن حکم و عبدالملک مروان مسیر یزید را ادامه دادند و در تمام این مدت عبدالله عمر در مدینه، در قلب قضایا و در متن حوادث، حاضر بود و بنی‌امیه را به خوبی شناخته بود. حجاج بن یوسف ثقفی، جلاد دژخیم بنی‌امیه، از طرف عبدالملک مروان عازم فتح مکه و شکست عبدالله بن زبیر شد. عبدالله بن زبیر تسلیم نشد و نیروهای عبدالملک مروان به شدت می‌جنگیدند. حجاج بن یوسف بالای کوه‌های اطراف مکه آمد و با منجنیق خانه خدا را سنگ‌باران کرد. بعد از آن که عده زیادی از مردم را قتل عام کرد، عبدالله بن زبیر را کشت و جسدش را بر سردار کردند.

حجاج بن یوسف در خیمه نشسته بود و مشغول نوشتن گزارش فتح و نامه‌نگاری به شام بود. مردم مکه گروه‌گروه می‌آمدند و با حجاج بن یوسف بیعت می‌کردند. همه می‌دانستند حجاج چه موجود پستِ رذلی است و از طرف چه موجود پست‌تر و رذلت‌تری مأمور کشتار مکه شده است، اما چون فاتح بود و فقط با زبان شمشیر با

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص ۳۱۹.

مردم مکه سخن می‌گفت، از زوری ترس با وی بیعت می‌کردند. عبدالله عمر در میان هزاران نفر تا نزدیک خیمه‌های حجاج پیش آمد. او به گمان این که اگر نَسَبِ خود را بگوید با آغوش باز تحویلش می‌گیرند، گفت بگوئید عبدالله عمر آمده است. نمی‌دانست که طبعِ قدرتِ باطل، بی‌اعتنایی و بی‌چشم‌ورویی است، خیال می‌کرد که چون روزگاری خاندان پیامبر را رها کرده و به معاویه کمک کرده است، حالا قدرش را می‌دانند. نمی‌دانست که آن‌ها نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند. به حجاج گفتند عبدالله عمر پشتِ درخیمه است. گفت بگوئید داخل بیاید. داخل شد. حجاج نه تنها احترام نکرد، بلکه از سرجایش تکان هم نخورد و حتی سرش را از زوری کاغذ هم بلند نکرد. عبدالله بن عمر گفت امیر، دستت را بده تا با تو بیعت کنم. عبدالله عمری که به سبب احتیاط در دین به علی بن ابی طالب علیه السلام نگفته بود دستت را بده تا بیعت کنم، به حجاج می‌گوید امیر، دستت را بده تا با تو بیعت کنم. اما عکس‌العمل حجاج عجیب بود. حجاج گفت دستم مشغول کاغذ نوشتن است، با پالم بیعت کن! پایش را دراز کرد و او هم با پای حجاج بن یوسف بیعت کرد. قطعاً منشأ این رفتار چیزی جز ترس نیست.

درمان ترس در روایات اسلامی

در روایات اهل بیت و در دعاهایی که مخصوصاً در ماه رمضان وارد شده است در این دعاها مطالب روانی و آنچه مربوط به روح انسان است، بسیار مورد توجه و دقت و تکیه خاص قرار گرفته است. تعلیمات امام سجاد علیه السلام در دعاهایش چنین است که ریشه ترس را در انسان می‌خشکاند. دعاهایی که از امامان به ما رسیده است، پُر از نکات روانی و روحی است. توصیه اکیدم به همگان این است که این دعاها را با توجه بخوانیم. فهم این عبارات باعث می‌شود دعاخوان‌ها و دعا دوست‌ها بفهمند که چرا این قدر به دعا تأکید شده است و کسانی هم که به دعا خُرده می‌گیرند و با آن مخالفت می‌کنند بدانند که با چه محتوای ارزشمندی

ضدیت می‌کنند.

امام سجاد علیه السلام از خدا این‌گونه درخواست می‌کند: «اللَّهُمَّ عَمِّرْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ»؛ خدایا، به من عمر و زندگی بده، اما به هر قیمتی هم عمر نمی‌خواهم. عمرِ دراز بیهوده نمی‌خواهم، تا وقتی عمر من پیوسته در راه طاعت تو و بندگی توست، به من عمر بده. آن عمرِ درازی را می‌خواهم که بندگی تو را طولانی‌تر کند و صرف کار و تلاش و عمل شود، همان را می‌خواهم. عمرِ دراز بیهوده و بی‌فایده نمی‌خواهم. «فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْغَبًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ»؛ خدایا، هرگاه دیدی عمر من چراگاه شیطان است، مرا به سوی خود بپرا دقت شود که منظور از شیطان همه نیروهای شرافرینی است که انسان و انسانیت را به راه خطا و راه گناه و راه فساد می‌کشانند. امام سجاد علیه السلام در این جمله می‌گوید خدایا، هرگاه دیدی عمر من وسیله‌ای است برای این‌که شیطان‌ها از من استفاده کنند و زمینه‌ای است که جبهه‌های مخالف خدا از آن بهره ببرند و از جهل و غرور من به عنوان حربه و آلتِ فعل استفاده کنند و، خلاصه، هر وقت دیدی من وسیله‌ای شده‌ام برای کامیابی بدها و برای ناکامی نیکان و خوب‌ها، «فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ»؛ مرا به سوی خودت بپرو من این عمر را نمی‌خواهم.

به‌راستی کسی که این سخن را با تمام وجود و از سر صداقت بر زبان جاری می‌کند چه حالتی در زندگی پیدا می‌کند؟ امام سجاد علیه السلام در این دعا به ما یاد می‌دهند مرگ از آن زندگی‌ای که دشمنان خدا از آن کام می‌گیرند بسیار بهتر و زیباتر است.

اگر عبدالله بن عمر بر ترس غالب می‌شد و با خود می‌گفت «بگذار حجاج به زندگی تو پایان دهد، اما تن به این بیعت ننگین نده»، در آن صورت ارزش آن مرگ بیش از صدها سال زیستن بود. باور به توحید انسان را برای غلبه بر ترس‌ها یاری می‌رساند.

تفاوت تشویش عادی با ترس شکننده

مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان آن است که در راه خدا و در راه تکلیف، از دشمنان این راه نمی‌هراسد و عقب‌نشینی نمی‌کند. فرد موحد گاهی دلش اضطراب و تشویش پیدا می‌کند، اما ترسِ فعال و بیمِ شکننده ندارد و ترس و بیمی که او را از پیمودنِ راهِ خدا باز می‌دارد در وجودش کم‌رنگ شده‌است. انسان موحد باید این بیم‌ها و هراس‌هایی را که مانع فضیلت‌ها و زمینهٔ رشد نامردمی‌ها و جنایت‌هاست به‌کناری بیندازد.

غلبه بر ترس در قرآن

در جای جای قرآن به غلبهٔ مؤمنان بر ترس و بیم اشاره شده‌است که در اینجا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

○ الف) غلبه بر ترس در جنگ احزاب

یکی از آیات مرتبط با این موضوع به جنگ احزاب مربوط می‌شود، آنجا که خدا می‌فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۱؛ آن کسانی که به خدا و پیامبر پاسخ دادند، یعنی دعوتِ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دعوتِ الهی را پذیرفتند و با پذیرش فعال در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت‌ها عملاً به دنبال پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به راه افتادند. «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»؛ آن وقتی که در میدان جنگ زخمی شده بودند، یعنی بعد از آن‌که به آن‌ها زخم رسیده بود، باز نترسیدند. قرح به معنای زخم است.

○ ب) مهار ترس در جنگ احد

«الَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۲؛ از میان پاسخ‌گویان به دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسانی که نیکوکاری کردند و تقوا پیشه نمودند پاداش عظیمی نزد خدا دارند.

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۲.

۲. همان.

این آیه مربوط به جنگ احد است. در جنگ احد عده‌ای گریخته بودند و پیغمبر ﷺ آن‌ها را صدا می‌زد تا بازگردند. درمقابل ندای پیامبر ﷺ عده‌ای می‌ترسیدند و نمی‌آمدند و عده‌ای با این‌که زخمی بودند آمدند. امیرالمؤمنین ﷺ در آن روز بیش از هفتاد زخم برداشته بود و برخی دیگر از اصحاب پیغمبر هم زخم برداشته بودند. عده‌ای استجابت کردند و عده‌ای نپذیرفتند و گریختند. این آیه پاداش و مزد آن عده‌ای را بیان می‌کند که نگریختند. یادمان باشد که درست است این آیه مربوط به جنگ احد است، اما نباید خود را در جنگ احد متوقف کنیم. نباید خود را در آنچه موجب نزول این آیات شده است محصور و متوقف کنیم. آنچه در این آیه برای ما اهمیت دارد ایده و آن مطلب کلی است که در آیه بیان شده است.

گاه قرآن در ضمن یک داستان یا حادثه به بیان یک اصل کلی اسلامی می‌پردازد که هدف از آن داستان همان اصل کلی است. مثلاً قرآن داستان نوح پیامبر ﷺ را با جزئیات فراوان ترسیم می‌کند، آنجایی که نوح پیغمبر ﷺ سوار کشتی شد و اهل و عیال خود و مؤمنان و هم‌جهگان خود را هم سوار کرد و مابقی خلائق در تهدید قهر طوفان الهی قرار گرفتند. طوفان می‌آید، آب می‌جوشد، امواج مرگ‌خیز از اطراف مردم را غرق می‌کند و فقط پسر نوح، که البته جزو مؤمنان نیست، بنای سوار شدن ندارد. داستان نوح ﷺ ظاهراً داستانی معمولی است، اما پُر از نکته‌ها و درس‌ها و اشاره‌هاست.

نوح پیغمبر ﷺ، پیرمردی با محاسن سفید و با عمری بسیار طولانی، به جوانش و فرزند دل‌بندش با التماس می‌گوید: «بیا سوار شو که غرق خواهی شد». فرزند در پاسخ می‌گوید: «خیر، سوار نمی‌شوم، غرق هم نخواهم شد؛ می‌روم بالای کوه، به شما احتیاجی ندارم». در بین همین گفت‌وگو، موجی بین این دو نفر حائل می‌شود و پدر دیگر پسر را نمی‌بیند. گفت‌وگو خاتمه پیدا می‌کند و پسر غرق می‌شود. دل نوح از جنبه بشری مقداری ناراحت است، چون پسرش را در این ماجرا از دست داده است. ناراحتی‌اش را با پروردگار عالم در میان می‌گذارد و می‌گوید: پروردگارا، تو

وعده کرده بودی که اهل من و خاندان مرا نجات می دهی، اما پسر من که از خاندان من بود غرق شد. ای کاش او هم نجات پیدا می کرد. از پروردگار عالم به نوح خطاب می رسد: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾؛ او از خاندان تو نیست، ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾؛ او یک کردار ناشایسته است. در واقع این عبارت ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ به ما یک اصل کلی اسلامی را آموزش می دهد که دو برادر ناهمفکر با یکدیگر بیگانه اند و دو بیگانه همفکر با یکدیگر برادرند. پدر و پسر اگر ناهمفکر بودند و یکی مؤمن به خدا و در جهه خدا و دیگری کافر به خدا و در جهه شیطان بود، پدر و پسر با هم قوم و خویشی ندارند و از یک خانواده محسوب نمی شوند. از نظر اسلام خویشاوندی نسبی و سببی و خویشاوندی خوئی در درجه دوم اهمیت قرار دارد و خویشاوندی فکری در درجه اول اهمیت و مقدم بر خویشاوندی خوئی است.

○ ج) غلبه بر ترس در روایات اسلامی

در روایات دینی نیز قرائین و شواهد فراوانی بر این اصل اسلامی به چشم می خورد. در روایتی این جمله عجیب آمده است که «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ»^۲؛ مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است؛ یعنی ممکن است شما با برادر پدر و مادری که به قدر مشرق و مغرب فاصله داشته باشی، اما با یک مؤمن، در آن سوی دنیا که همفکر و هم جهه توست، برادر پدر و مادری باشی. این یک اصل اسلامی است.

درمان ترس با راهبرد «خدا ما را بس است»

قرآن در حاشیه داستان نوح عليه السلام یک اصل و قانون توحیدی را، که ممکن است احیاناً صد جای دیگر تکرار شود، به زیبایی تبیین می کند.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ﴾^۳؛ موحدان کسانی هستند که عده ای از مردم به آن ها

۱. سوره هود، آیه ۴۶.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶۶.

۳. همان، آیه ۱۷۳.

گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾؛ خلاق علیهِ شما گرد آمده‌اند و همدست شده‌اند تا شما را از میان بردارند. پس از آن‌ها بترسید. این را افراد خیرخواه و مصلحت‌اندیش به گروه خداپرستان توصیه کردند. مؤمنی که ترس او را به انفعال و وادادگی نمی‌کشاند مؤمنی است که وقتی خیرخواهان و مصلحت‌اندیشان به او این‌گونه نصیحت می‌کنند، نه‌تنها درجا نمی‌زند، بلکه ایمانش زیادت‌تر می‌شود، ﴿فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾؛ یعنی بعد از چنین رخدادی ایمانشان زیاد می‌شود. جالب است که بعد از تهدیدها و توطئه‌های دشمن ایمان مؤمن زیادت‌تر می‌شود و بعد از آن‌که ایمانشان زیادت‌تر شد، ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ گفتند خدا ما را بس است و خدا خوب و کیلی است. خداوند خوب تکیه‌گاهی است که انسان می‌تواند با اتکا به او ترس را از خود براند.

جمله «خدا ما را بس است» چندین معنا دارد و همگی نیز درست است؛ یکی از معانی «خدا ما را بس است» این است که خداوند ما را به امداد خود مدد می‌رساند و نیروهای طبیعت را برای کمک به ما در مسیر حق بسیج می‌کند. معنای دیگر این جمله آن است که حتی اگر به کام دنیا نرسیم، همین قدر که خدا از ما راضی باشد ما را بس است.

﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَمَّا نَالُوا﴾؛ پس با نعمتی از طرف خدا و به همراه فضل و افزونی بازگشتند. ﴿لَمَّا يَمَسُّنَهُمْ فِي يَوْمِ ذِي الْقَعْدَةِ﴾؛ یعنی بدی هم به آنان نرسید، ﴿وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ﴾؛ خشنودی خدا را پیگیری کردند، ﴿وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾؛ و خدا دارای فضل بزرگی است. پس افراد موحد اولاً جایگاهشان نعمت خدا شد. ثانیاً بدی و ناراحتی و گزند هم به آن‌ها نرسید. ثالثاً در نهایت خوشحال و مسرور به سوی خدای خود بازگشتند.

البته قرآن نمی‌گوید که آن‌ها در نتیجه کارشان چگونه و به چه شکل خوشحال و

۱. همان.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۴.

۳. همان.

مسرور شدند. پس فرقی نمی‌کند، چه در میدان جنگ شهید شده باشند یا سالم و آزاد به خانه‌هایشان بازگشته باشند، در هر حال پیروز و شادمان‌اند؛ یعنی چنانچه به خانه و زندگی خود برگردند، فاتحانه و مظفرانه آمده‌اند و زخم‌های اندک میدان جنگ در محیط گرم خانواده، و با خشنودی از ظفر و پیروزی، خوب شدنی است. اگر هم در میدان جنگ به خاک افتاده و شهید شده باشند، اینجا بیشتر به نعمت خدا می‌رسند و از نعمت بی‌زوال و فضل بی‌پایان خداوند که هیچ‌گونه بدی و ناراحتی و گزند در آن نیست برخوردار می‌شوند.

ترساندن، ابزاری در دست شیطان

این آیه را باید به خاطر بسپاریم و زیاد بخوانیم که **﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾**^۱؛ جز این نیست که این گویندگان شیطان هستند. شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند و مدام می‌گوید برایتان توطئه و دسیسه چیده‌اند، دشمن‌ها لشکر گرد آورده‌اند، منافقان با کفار همدست شده‌اند و بنیاست چنین و چنان بکنند. آن کس که تو را از دشمن خدا می‌ترساند شیطان است. اکنون می‌توانیم از خود پرسیم: آیا ما از گفته شیطان و اعلام خطرهایش می‌ترسیم؟ به این بستگی دارد که ما که باشیم و در کدام جبهه باشیم. شیطان موفق می‌شود دوستان خود را بترساند؛ ما هم اگر دوست او باشیم، می‌ترسیم و اگر دوست او نباشیم، نمی‌ترسیم. این آیه بسیار کوتاه و البته پرمغز و پرمعناست. **﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ﴾**؛ همانا این شیطان است که **﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾**؛ دوستانش را می‌ترساند، **﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾**^۲؛ پس از آنان مترسید، **﴿وَخَافُونَ﴾**؛ و از عذاب و نعمت من بترسید و فرمان مرا مراعات کنید، **﴿إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**؛ اگر شما مؤمن هستید.

﴿وَلَا يَخْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾^۳؛ ای پیامبر، مبادا آن کسانی که دروادی

۱. همان، آیه ۱۷۵.

۲. همان.

۳. همان، آیه ۱۷۶.

کفر سرعت می گیرند و پیش می روند تو را محزون و غمگین سازند. ﴿إِنَّهُمْ لَكُنْ يَضُرُّو
 اللَّهُ سَيِّئًا﴾؛ آن ها به خدا زبانی نمی زنند. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ
 عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ خدا می خواهد آن ها در قیامت حظ و بهره ای نداشته باشند و برای
 آنان است عذاب بزرگی.

در آیات فوق مسئله خوف از خدا و خوف از شیطان مطرح شده است. افراد موحد
 چون تنها از خدا می ترسند، ترس از دشمنان و مخالفان برایشان معنا ندارد، اما
 دوستان شیطان چون به خدا اعتماد و اتکال ندارند، می ترسند و در مواقع حساس
 و خطیر پا پس می کشند و عقب نشینی می کنند.

پایان درسنامه اندیشه تمدن ساز (۱)

خودآزمایی

- ❖ یکی از نتایج نگاه توحیدی وسعت دید فرد موحد است. در این خصوص توضیح دهید.
- ❖ چگونه می توان از نگاه توحیدی برای از بین بردن ترس های شخصی استفاده کرد؟ تجارب
 خود را بنویسید.
- ❖ ترس چگونه فعالیت های اجتماعی انسان موحد را تحت تأثیر قرار می دهد؟
- ❖ عبارت «خداوند ما را بس است» چه معانی ای را به ذهن متبادر می کند؟
- ❖ رابطه شیطان با ترس را براساس آیات قرآنی توضیح دهید.

📖 کتاب نامه

۱. قرآن کرم
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية ، ج ۱، بیروت، دار الفکر، ۱۹۶۶م.
۳. أحسائی، محمد بن علی (معروف به ابن ابی جمهور)، عَوَالِی اللُّثَالِی، ج اول، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۳ ق.
۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۹ ق.
۶. بلخی، جلال الدین محمد (معروف به مولوی)، دیوان شمس تبریزی، ج ۱، تهران، بدیهه، ۱۳۹۷ ش.
۷. بلخی، جلال الدین محمد (معروف به مولوی)، مثنوی معنوی، ج ۶، قم، کومه ، ۱۳۹۸ ش.
۸. بهار، محمدتقی، دیوان ملک الشعرا بهار، ج ۶، تهران، نگاه، ۱۳۹۹ ش.
۹. بهائی، محمد بن عزالدین حسین ، مفتاح الفلاح، بیروت، ج ۱، نشر دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر، دیوان اشعار، تهران، نشر سیمای دانش، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان اشعار، ج ۱۶، تهران، دیدار، ۱۳۹۸ ش.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. سعدی شیرازی، مصلح الدین، گلستان سعدی، ج ۲۹، تهران، ققنوس ، ۱۳۹۸ ش.
۱۴. شبستری، محمود، گلشن راز، تهران، نگاه، ج ۲۲، ۱۳۹۹ ش.

۱۵. شریفی دوست، حمزه، کاوشی در معنویت های نوظهور، چ ۳، قم، نشر معارف، ۱۳۹۲.
۱۶. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحي صالح)، چ ۱، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. صفی علی شاه، محمدحسن بن محمدباقر، چ ۱، تهران، منوچهری، ۱۳۷۸ ش.
۱۸. الطائی، نجاح، تفسیر اهل البیت، ج ششم، چ ۱، قم، دارالهدی لاحیاء التراث الاسلامی، ۱۴۳۸ ق.
۱۹. طبری، محمد بن جریر، المسترشد، ب چ، تهران، کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۲۰. عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، چ ۴، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. عطارانیشابوری، فریدالدین، اسرارنامه، چ ۱۰، تهران، سخن، ۱۳۹۹ ش.
۲۲. عطارانیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، چ ۸، تهران، سخن، ۱۳۹۹ ش.
۲۳. علی بن الحسین علیه السلام، الصحیفة السجادية، چ ۱، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش.
۲۴. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، چ ۱، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ ق.
۲۵. قمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، ج ۱، ب چ، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۶۸ ش.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج دوم، چ ۱، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۲۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی نام، بحار الأنوار ج سوم، چ ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی نام، بحار الأنوار ج نهم، چ ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۹. مونسما، جان کلور، اثبات وجود خدا، ترجمه احمد آرام، تهران، موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵ ش.
۳۰. نظامی گنجوی، اقبالنامه یا خردنامه، چ ۲، تهران، زوار، ۱۳۸۹ ش.
۳۱. نیشابوری، فضل بن شاذان، الايضاح، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۵ ش.
۳۲. ولی، سید نورالدین نعمت الله معروف به شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار، چ ۵، ۱۳۹۸ ش.
۳۳. هاتف اصفهانی، احمد، دیوان هاتف اصفهانی، چ ۴، تهران، نگاه، ۱۳۸۵ ش.
۳۴. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، چ ۱، قم، اعتصام، ۱۳۸۳ ش.